



کتابخانه
پهلوی

مرکز پژوهش و نشر فرهنگ یاسی دوران پهلوی

با همکاری

کتابخانه پهلوی

محمدرضا پهلوی بزرگ بیوتیک

مرکز پژوهش و نشر فریبناک سیاسی دوران پهلوی

با همکاری

کتابخانه پهلوی

فهرست

صفحه	
۱	سرآغاز
۱۷	۱- نگاهی به جهان امروز
۴۴	مسائل اساسی دنیای امروز
۵۹	بحران تمدن
۶۳	راه آینده
۶۹	۲- ایران در عصر انقلاب
۸۴	ایران امروز
۱۰۴	اصلاحات ارضی و کشاورزی
۱۱۲	منابع طبیعی
۱۲۲	امور کار و کارگری
۱۳۴	تعمیم دموکراسی
۱۳۶	آموزش
۱۵۰	بهداشت
۱۶۰	آبادانی و مسکن
۱۷۰	امور قضایی
۱۷۶	انقلاب اداری
۱۸۳	مبارزه با فساد
۱۹۲	یعه همگانی
۱۹۹	حزب رستاخیز ملت ایران
۲۰۸	نفت
۲۳۳	سیاست مستقل ملی
۲۴۷	۳- در راه تمدن بزرگ
۲۹۱	نظام سیاسی
۳۰۰	نظام اقتصادی
۳۰۴	نظام اجتماعی
۳۳۱	نظام آموزشی و فرهنگی
۳۳۹	پیام من به ملت ایران

سرفراز

کاملاً آشنا باشد. ممکن است این واقعیتها همیشه مطنوب نباشند، دلی ناگفته ماندن آنها مسلماً نامطنوبتر است. بدین جهت گفتگوی منظم و مستمر من و منت، امری نه تنها مستطنی بلکه ضروری است.

البته این گفتگو از راه وسایل ارتباط جمعی کشور به طور تقریباً مرتب برقرار است. و اضافه بر آن هر سال متن کامل گفته‌های سالانه من به طور جداگانه منتشر می‌شود. با این همه ضروری می‌داند که اضافه بر مطالبی که به طور سراسرکنده در فرصتهای مختلف و به مناسبتهای مختلف گفته می‌شود، مجموعه‌ای از بررسیها و تحلیل‌های لازم را در مورد مسائل بنیادی امروز و فردای کشور به صورت کتابی مستقل در دسترس عموم قرار دهد.

کتاب حاضر هنگامی انتشار می‌یابد که پانزده سال از آغاز بزرگترین تحول اجتماعی و تاریخ ایران گذشته و بر اثر این تحول که «انقلاب شاه و ملت» نام گرفته است، شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ما بکلی دگرگون شده است. در این مدت جامعه ایرانی به صورتی بنیادی تغییر شکل پیدا کرده و بافت مادی و معنوی این جامعه با شرایطی کاملاً تازه تطبیق یافته است. در نتیجه طبعاً در دیدگاهها، روشها و برنامه‌ها نیز دگرگونی اساسی پیدا آمده است.

بهمواران این تحول، وضع جهانی که ما در آن بسر می‌بریم

شانزده سال پیش نخستین کتاب من به نام «مأموریت برای وطن»، و پانزده سال پیش کتاب دوه من به نام «انقلاب سفید» انتشار یافت. کتاب اول بیشتر مربوط به گذشته، و کتاب دوه مربوط به حال بود. امروز لازم می‌داند سومین کتاب خود را به که بیشتر مربوط به آینده می‌شود. در دسترس ملت ایران بگذارم. آنچه مرا بدین کار وادار می‌کند، توجه بدین واقعیت است که هر فرد ایرانی برای بقای رسالتی که در برابر کشور خود و فرزندان خود و در عین حال در برابر جامعه بشری به عهده دارد، می‌باید آشنایی همه‌جانبه‌ای با اصول و ضوابطی که جامعه امروز و فردای ایران و جهان بر پایه آنها پی‌ریزی شده است، داشته باشد. وقتی که یک اجتماع مرکب از مردمی کاملاً آگاه به حقوق و در عین حال به وظایف و مسئولیت‌های خویش باشد، آنچه هر کار بزرگی در چنین اجتماع طبعاً مستلزم شرکت آزادانه و آگاهانه همه این مردم خواهد بود.

برای تحقق این شرکت آگاهانه، ضروری است که افکار عمومی با همه وقعیات حد که در حیات جامعه، با آرمانهای ملی، با برنامه‌های کار مملکت و جنبه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی آنها، با امکانات و محدودیتها، و با عوامل قدرت و ضعف خود

چگونه برای ما پذیرفتنی می‌تواند بود که در نیمه‌راه مقصود بمانیم و همواره دیگرانی را فراروی خود داشته باشیم؟ چگونه می‌توانیم در تلاشی مقدس برای تأمین سرفرازی و نیکی‌بخشی نسلهای آینده ایرانی، از پای بایستیم و شاهد پیشروی رهروان دیگری باشیم که چه از نظر اصالت تاریخی و چه از لحاظ ارزشهای فردی و فکری، هیچ امنیازی بر ما ندارند؟

بنابراین ما این راه دشوار و نئی پرافتخار را تا به آخر خواهیم پیمود، و به هیچ عاملی اجازه جلوگیری از پیشرفت این تلاش زندگی‌ساز را نخواهیم داد. وئی هشیار باشیم که انجام این تعهد واقعاً چه مفهومی دارد، و پیروزی در این راه برای ما با چه وظایف و مسئولیتهایی همراه است، و چه آمادگیها و کوتاهیهای را ایجاب می‌کند؟ آسان‌گرفتن کاری که آسان نیست، محکوم‌کردن آن به شکست است، و اگر واقعاً در دستیابی به یک هدف بزرگ مصمم باشیم، می‌باید در درجه اول آمادگی روحی لازم را در حدی متناسب با عظمت هدف و نیرومندی تصمیم خود داشته باشیم.

پیش از هر چیزی، ببینیم که ما در این مسابقه جهانی توسعه و ترقی در چه شرایطی هستیم، و بعد نتیجه‌گیری کنیم که در این شرایط برای نیل به هدف به چه تنوع و چه مقدار بسیج مادی و معنوی نیاز داریم؟

همه می‌دانیم که ایران عصر نوین، تنها اندکی بیش از نیم قرن پیش پا به وجود گذاشت. در آن هنگام جامعه ایرانی در

نیز تغییری شگرف یافته است. کشورهای متعدد تازه‌ای در این فاصله وارد خانواده جهانی ملل شده‌اند، و از این راه معادلات سیاسی و اقتصادی جهان پانزده سال پیش تا حد زیادی برهه خورده است. امروز دنیا خود را آشکارا در نخستین مراحل عصر تازه‌ای می‌یابد که انزماماً ضوابط و روشهای نوینی را نیز همراه دارد.

کشور ما در این مدت به صورت یکی از قدرتهای مؤثر صحنه سیاست بین‌المللی درآمده است که دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند نقش آن را نادیده بگیرد. این موقعیت جهانی، طبعاً مسئولیتهایی جهانی نیز برای ما به همراه آورده است.

از نظر داخلی، ما اکنون دست در کار یکی از بزرگترین آزمایشهای اجتماعی و اقتصادی دنیای امروز هستیم، آزمایشی که می‌باید جامعه ما را در مدتی کوتاه به صورت یکی از پیشرفته‌ترین و مرفه‌ترین جوامع جهان درآورد.

در چنین شرایطی، آیا عظمت هدف و دشواری تلاش، می‌باید یا می‌تواند ما را از ادامه این راه باز دارد، یا دست‌کم به‌کاهش در سطح هدف و بالتبع در کمیت و یا کیفیت این تلاش وادار کند؟ من چنین احتمالی را باور نمی‌کنم، و فکر نمی‌کنم که هیچ ایرانی نیز غیر از این بیندیشد، زیرا ایرانی بودن به مفهوم واقعی آن، مستلزم پذیرش آزادانه رسالتی است که تاریخ کهن این ملت و ارزشهای جاودانی مدنی و اخلاقی آن برعهده فرد فرد مردم ایران نهاده است. با اتکاء بدین میراث سنگین ارزشهای کهن،

در بیست ساله اول این دوران پنجاه و پنج ساله، مساعی کشور ما در درجه اول می‌بایست الزاماً صرف خنثی کردن آثار منفی گذشته و استقرار یک وضع عادی امنیتی و اقتصادی و اجتماعی شود، به طوری که عملاً وقت کافی برای سازندگی وجود نداشت، و شاید امکانات و شرایط نیز این اجازه را جز در مقیاس محدودی نمی‌داد. تازه با شیخون جنگ دوم جهانی، نتایج همین کوششها هم تا حد زیادی به هدر رفت، و بار دیگر هرج و مرج، نساامنی، ارتجاع، نفوذ بیگانگان، نابسامانی اقتصادی و رکود هرگونه فعالیت مثبت جامعه ما را به سیر قهقراپی واداشت، در حالی که در همین مدت بیست ساله جوامع پیشرفته جهان غرب باز هم پیشرفته‌تر و از نظر اقتصادی و اجتماعی نیرومندتر شدند.

دوران پس از جنگ، دوران رونق اقتصادی بیسابقه‌ای در کشورهای صنعتی بود که حتی برای خود آنها نیز باورکردنی نبود، و در فصل بعد توضیح خواهم داد که چه عواملی این جهش عظیم را باعث گردید. به هر حال این جهتی بود که باز هم فاصله ما را با جهان پیشرفته زیادتیر و امکانات ما را در این مسابقه سرنوشت کمتر کرد.

دوران واقعی تلاش کشور ما در راه سازندگی و پیشرفت، به‌طور کلی از ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ و به‌طور قاطع از ششم بهمن ۲۵۲۱ آغاز شد. بدین ترتیب اکنون فقط پانزده سال است که ملت ایران مصممانه در مسابقه جهانی ترقی و تکامل شرکت جسته است، در حالی که این مسابقه را ملل پیشرفته عصر ما در

وضعی قرار داشت که از دیدگاه تاریخ می‌باید بدان انحطاط تقریباً کامل نام داد. از نظر سیاسی، کشور ما در آستانه از دست دادن رسمی آن استقلالی بود که عملاً نیز از مدتها پیش جز اسمی از آن باقی نبود. حکومت مرکزی و نیروی دفاعی و خزانه مملکتی، فقط از نظر تشریفاتی و در روی کاغذ وجود داشت. از لحاظ اقتصادی این کشور یکی از ضعیفترین و کم‌درآمدترین ممالک جهان بود، و از نظر اجتماعی، رواج فقر، جهل، بیسوادی، بیماری، گرسنگی، خرافات، ارتشاء، خیانت و بیگانه‌پرستی، جامعه ایرانی را تا حد عقب‌افتاده‌ترین جوامع دنیا بااین برده بود.

درست در همان موقع دولتهای صنعتی و ثروتمند جهان امروز در مراحل بسیار پیشرفته‌ای از ترقی بودند. نخستین انقلاب صنعتی عصر حاضر و رونق اقتصادی ناشی از آن که در انگلستان آغاز شده بود به تمام جهان غرب گسترش یافته بود. صنعت، بازرگانی، آموزش، بهداشت و سایر مظاهر یک تمدن مترقی، در کشورهای غربی در بالاترین سطحی بود که جامعه بشری تا آن تاریخ بیاد داشت. شکوفایی بیسابقه اقتصادی، همراه با آموزش و فرهنگی پیشرفته، جوامع این کشورها را در مقامی قرار داده بود که اصولاً با مقام ایران قابل مقایسه نبود. وجود سیستم استعماری نیز، که در آن هنگام در اوج قدرت خود بود، به موازات افزایش فقر و عقب‌ماندگی ملل مستعمره رونق اقتصادی کشورهای صاحب مستعمره را زیادتیر می‌کرد.

بشود. پیروزی این تلاش سرنوشت‌ساز است، در پرتو تحولات پانزده ساله گذشته و یازتاب آنها در سیاست و اقتصاد کشور برای ملت ما کاملاً آماده شده است. هدف ما روشن، و برنامه‌های ما برای نیل به هدف نیز روشن است. فرماندهی قاطع و مصمم که شرط اصلی پیروزی در این پیکار بزرگ است، و زیربنای استواری از فرهنگ ملی و ارزشهای پایدار معنوی، نبوغ و استعداد ذاتی، امید و اعتماد روزافزون، و پیوند استوار ملت با مرکز فرماندهی خویش، همه اینها به صورت عناصر الزامی این پیروزی در اختیار ماست.

ولی بالاتر از همه این عوامل، و مافوق همه امکانات و منابع مادی و معنوی، عامل دیگری نیز برای تضمین پیروزی ما (به شرط آنکه واقعاً خود را شایسته چنین پیروزی نشان دهیم)، وجود دارد، و آن عنایات خاص و لایزال الهی است که در هر هنگام که ملت ما استحقاق خود را برای برخورداری از آنها بروز داده، معجزه‌آسا شامل حال این ملت شده است. تاریخ هزاران ساله کشور ما با زیروروها و پست‌وبلندیهای شگرف آن، گویای این حقیقت است که تنها در پرتو کرامات پروردگار این ملت توانسته است بارها و بارها از ضربتهای نابودکننده‌ای که نظایر آنها بسیار کشورهای دیگر را از صفحه گیتی برانداخت، سالم و نیرومند سربرآورد و همچنان به ایفای رسالت جاودانی و انسانی خویش ادامه دهد.

تردید ندارم که اگر این بار نیز ما در راه نیل به هدف مقدسی

حدود دو قرن پیش و گاه حتی قبل از آن آغاز کرده بودند. طبیعی است که بدین ترتیب فاصله‌ای که ما را از این کشورها جدا می‌کند بسیار زیاد است. تازه نباید از توجه بدین واقعیت غافل باشیم که در همان ضمن که ما برای پرکردن این فاصله می‌کوشیم، حریفان ما نیز شتابان به پیش می‌روند، و در این راه به اقتضای پیشرفتگی کنونی خود از شرایط و امکاناتی بسیار بیشتر و مساعدتر برخوردارند. بنابراین پرکردن این فاصله دوم نیز الزامی مزید بر الزام قبلی است.

از توجه به مجموع این واقعیات، چه نتیجه‌گیری می‌توان کرد؟ نخست اینکه آگاهی بر سنگینی و دشواری کار، می‌باید به همان نسبت بر قدرت تصمیم و اراده ما، بر همت و جسارت ما، بر سرسختی و پافشاری ما بیفزاید، زیرا چنانکه گفتیم جنبه دیگر مسئله، یعنی پایین آوردن هدف و رضایت به کسب نتیجه‌ای محدودتر ولو سهل‌الوصول‌تر، اساساً برای ما قابل طرح نیست. دوم اینکه پیروزی در این مسابقه سرنوشت، نیازمند بسیج همه نیروهای مادی و معنوی، همه ارزشها، همه استعدادها و همه امکانات ملی است. به طوری که هیچ نیروی سازنده و مثبت به هیچ صورت و در هیچ مورد از این بسیج بیرون نماند، آنهم بدین صورت که نه تنها سهم خویش را در مقیاسی عادی به عهده گیرد، بلکه ایفای این سهم را در گسترده‌ترین و قاطعترین صورت آن متقبل شود.

شرایط بسیار مساعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، که

که بیگمان خواسته خداوندی جز آن نیست، یعنی ساختن آینده‌ای پرشکوه برای فرزندان این سرزمین و تأمین نیکیبختی و سربلندی آنان، و پی‌ریزی جامعه فردای ایرانی به صورت جامعه‌ای برخوردار از ارزشهای معنوی و فضایل اخلاقی، همه نیروها و امکانات خویش را بسیج کنیم و به کار گیریم، تأییدات کامله الهی در این راه ضامن پیروزی ما خواهد بود.

برای من، به‌عنوان ناخدای کشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز، اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاشها است، و می‌دانم که تا وقتی که راه من راهی باشد که خواسته اوست پیشرفت در این راه حتمی خواهد بود. احساس قلبی من این است که مشیت کامله خداوندی مرا — که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم — به‌عنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت‌ساز امروز جهان، مأمور ایفای این رسالت فرموده است، و تا وقتی که او بخواهد نه‌تنها هیچ نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی بلکه حتی هیچ عامل غیرقابل پیش‌بینی فردی و خصوصی نیز نخواهد توانست مانع انجام این رسالت شود.

این اعتقاد، ولو با هیچ دیالکتیک و استدلال مادی و علمی سازگار نباشد، جزئی از وجود روحی من است. رویدادهای گوناگون و شگرف زندگی من، برایم تردیدی نگذاشته است که یک نیروی مافوق بشری سرنوشت مرا، و ملت را، در راهی که خود مقدر و معین فرموده است هدایت می‌کند، و همه آنچه انجام

می‌دهم از آن نیروی الهام می‌گیرد که تاکنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت‌دهنده آن بوده است.

همچنانکه چندی پیش در مصاحبه‌ای اظهار داشتم، تشخیص من این است که مقدر است مملکت خود را با دید و تصمیمی استوار به‌جانب هدفی اصیل و بزرگ رهبری کنم، و تا آنجا که ممکن باشد اجازه ندهم مانعی بر سر راه این پیشرفت قرار گیرد. این نقشی است که ایفای آن به‌عهده من نهاده شده است، و من تا حدی که در توان خویش دارم، می‌کوشم تا این رسالتی را که اراده‌ای مافوق اراده بشری به‌من محول فرموده است، با صداقت و ایمان و هشیاری انجام دهم. موقعیت ویژه من که زاده قدرت نظام شاهنشاهی ایران توأم با پیوند خاص با ملت خودم است، به‌من اجازه آن را داده است که در ایفای این رسالت نیاز به عوامفریبی‌ها و بندبازیهای سیاسی یا محاسبات کوچک و سازشهای کوتاه‌بینانه‌ای که دشمن کارهای بزرگ است نداشته باشم، و برای اطمینان خاطر من فقط این احساس کافی باشد که در انجام رسالت خودم — تا وقتی که مصممانه بدین راه می‌روم — همواره تحت حمایت کریمانه او هستم. قضاوت آنهایی که به‌هر ایمان و آرمانی بدیده تردید می‌نگرند، با آنهایی که حتی وجود پروردگار را منکر هستند، چه برسد به اینکه اعمال مشیتش را در سرنوشت انسانها و ملتها باور کنند، برای من مطلقاً اهمیتی ندارد.

آنچه را که گفتم، چنین خلاصه می‌کنم که اکنون کشور ما در

راه پیشرفت همه‌جانبه خود، از آرمان نیرومندی، هدف روشن، فرماندهی مصمم، شایستگی فکری، زیربنای استوار اخلاقی و فرهنگی، شرایط رضایت‌بخش اقتصادی و اجتماعی، آینده‌نگری و گام‌برداری در پیشاپیش حوادث، بهره‌مند است، و می‌تواند به برخورداری از عنایات و تأییدات الهی نیز امیدوار باشد. آنچه در این شرایط برای پیروزی کوششها ضرورت دارد، بسیج کامل و همه‌جانبه نیروهای مادی و معنوی ملت ایران در راه نیل به هدف است. تکرار می‌کنم که اگر بخواهیم به هدف نهایی خود در مدت‌زمان کوتاهی که مورد نظر ماست دست یابیم، تجهیز تمام نیروها و امکانات، و به‌کار انداختن تمام استعدادها و ارزشهای ملی، ضروری است.

بدیهی است در این تلاش ما یا دشواریهای فراوانی روبرو هستیم که نباید از سنگینی آنها غافل باشیم. کمبودهایی که زاده دوران ضعف و انحطاط گذشته است، ما را از جهات مختلف صنعتی و اقتصادی و اجتماعی، و نیز از نظر کادر متخصص علمی و فنی در تنگنا گذاشته است. بیسوادی بخش مهمی از مردم هنوز مانع بزرگی در راه اثر بخشی کامل کار آنهاست. در بسیاری از زمینه‌ها هنوز ما از تجارب کافی برخوردار نیستیم و تقریباً در همه این موارد می‌باید تا دیرزمانی از تکنولوژی جهان صنعتی کمک بگیریم، که متأسفانه صدور آن غالباً با صدور بدیده‌های نامطلوب این جهان به‌خصوص تسورم همراه است. ضرورت تقویت منظم نیروی دفاعی (که در دنیای آشفته امروز

برای حفظ حاکمیت و قدرت ملی ما امری اجتناب‌ناپذیر است)، قسمت مهمی از منابع مالی ما را جذب می‌کند. نظام اقتصادی غیر عادلانه و غیرمنطقی جهان امروز نیز پیوسته ما را در انجام برنامه‌های سازندگی خود دچار اشکال می‌سازد.

برای اینکه پیشروی منظم ما با موفقیت نوام باشد، باید از یک طرف بر همه این مشکلات آگاهی کامل داشته باشیم، و از جانب دیگر به روشنی بدانیم که از خلال این دشواریها به چه راهی می‌رویم و چه وظایفی را در پی‌موردن پیروزمندانه این راه به‌عهده داریم. این هردو امر مستلزم آگاهی هرچه بیشتر و هرچه بهتر افکار عمومی است، و برای کمک به چنین آگاهی ملی است که کتاب حاضر نگارش یافته است.

در این کتاب مطالبی را که ضروری دانسته‌ام، چه درباره وضع جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، و چه درباره جامعه خودمان و راهی که این جامعه به‌سوی «تمدن بزرگ» در پیش دارد، به‌صورتی ساده و کاملاً قابل‌درک بیان کرده‌ام. قسمت اول کتاب، تحلیلی کلی از وضع کنونی و دورنمای آینده دنیای ماست، زیرا مسلم است که مسائل کشور ما، به‌عنوان جزئی از خانواده جهانی ملل، به‌نحوی جدایی‌ناپذیر به‌وضع بین‌المللی وابسته است. دنیای ما امروز به‌صورتی در آمده است که دیگر در آن سرنوشت هیچ جامعه‌ای، بزرگ یا کوچک، در هر شرایط جغرافیایی و نژادی و اقتصادی و اجتماعی که باشد، مطلقاً از سرنوشت بقیه جوامع جدا نیست.

و بین‌المللی کشورم دارم، و به‌علت آنکه خود طراح و بنیانگذار آن انقلاب اجتماعی هستم که همه تحولات ایران امروز بازتاب آن است، با کمال میل می‌پذیرم، زیرا در جامعه کنونی ایران مقام معلم مقامی است که حقاً مایه افتخار است.

دلیل دیگر این توجه خاص به مسائل و مشکلات جهانی این است که برای رسیدن ما به هدف بزرگ خودمان، یعنی به‌دوران «تمدن بزرگ» ایران، می‌باید اصولاً دنیایی و بشریتی وجود داشته باشد تا ما به‌عنوان یکی از اعضای آن وجود داشته باشیم. ولی متأسفانه وضع دنیای ما با بحرانها و مسائل مختلف و غائباً اصولی، آن طوری است که خطر چنین نابودی بالقوهای برای آن وجود دارد، و برای مواجهه با این خطر لازم است ملت ما و همه ملت جهان عمیقاً متوجه این مشکلات و مسائلی که حیات جامعه بشری و تمدن آنرا به‌نیستی تهدید می‌کند باشند.

قسمتهای دوم و سوم کتاب، مربوط به ایران امروز و ایران فرداست. در این هر دو قسمت نیز کوشش شده است تا مطالب از جنبه‌های سنگین فلسفی و تحقیقی بدور باشد و طوری نوشته شود که هر فرد ایرانی، از هر طبقه و در هر شرایط و بسا هر سطح آموزشی، آنها را به‌آسانی درک کند.

من تألیف این کتاب را، مثل کتابهای پیشین خودم، یک وظیفه ملی تلقی می‌کنم و حتی با توجه به اینکه این کاری است که در خدمت خلق صورت می‌گیرد، آنرا به‌فتوای سعدی نوعی «عبادت» می‌شمارم. زیرا وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می‌کند که به‌گفته معروف کریستن سن: «یک شاه واقعی در این کشور نه‌تنها رئیس کشور، بلکه در عین حجاز یک مرشد و یک معلم برای ملت خویش باشد». من نیفای این رسالت ارتداد و تعلیم را، به‌اقتضای آشنایی که در وسیعترین سطح با مسائلی ملی

بگویم که
امروز

این هر دو احتمال یا سرنوشت کشور و ملت ما مانند سرنوشت هر کشور و ملت دیگری ارتباط حیاتی دارد، بنابراین طبیعی است که ما در همه تحولات جهانی و جنبه‌های مثبت و منفی آنها ذینفع باشیم و در این تحولات در حد مسئولیت و سهم خود نقش خویش را ایفاء کنیم.

جهان امروز ما، که این ندکی بیشتر از یکصد و شصت و سه سال و اندکی کمتر از یکصد و شصت و شصت و شش سال از ترکیب ۱۴۹ کشور مستقل (اعضاء سازمان ملل متحد) و چند سرزمین دیگر که مردم آنها نیز دیر یا زود به جمع ملل مستقل خواهند پیوست، تشکیل شده است. این کشورها همچنانکه از نظر شرایط اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر فرق دارند، از نظر وسعت و جمعیت و منابع و امکانات نیز بسیار نابرابرند. فی‌المتل می‌توان متذکر شد که مساحت پهناورترین کشور جهان (اتحاد شوروی) پنجصد و سی و پنج میلیون متر مربع و جمعیت آن دوصد و شصت و شش هزار برابر کوچکترین کشور دنیا (وانیکان) است که فقط ۴۴ هکتار مساحت و یکهزار نفر جمعیت دارد.

این کشورهای تقریباً یکصد و پنجاه‌گانه هرکدام وارث تاریخ و تمدن و موارث اجتماعی و مذهبی و فرهنگی و اقتصادی خاص خود هستند. برخی از آنها تاریخ و تمدنی چند هزار ساله دارند، بعضی دارای سابقه‌ای فقط چند صدساله‌اند، و گروهی نیز بکلی تازه یا به‌صحنه تاریخ گذاشته‌اند. در هر کدام از جوامع این کشورها، به‌دست نسلهای پیشمار و تحت تأثیر شرایط تاریخی و

دنیای کنونی ما در عین آنکه وارث گذشته‌ای کهن است جهان کاملاً تازه‌ای است، زیرا شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روزی آن شرایطی است که پس از این هرگز سابقه نداشته است. برای نخستین بار جهان ما از صورت مجموعه پراکنده‌ای از قاره‌ها و نژادها و ملتها بدر آمده و صورت یک واحد بزرگ را به یک خانواده مشترک بشری که مسائل و مشکلات همه اعضا آن با یکدیگر ارتباط دارد پیدا کرده است. در این دنیای تازه معیارهای کهن اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که به‌نمونه‌ها و سازمانهای ملی و حکومتی مختلف تعلق دارند به‌سرعت با یکدیگر آش می‌شوند تا بتوانند بنامه درآمیزند و گام‌های در هم‌بگر ادغام شوند.

جهان ما، که برای اولین بار در تاریخ خود واقعاً صورت «جهانی» یافته است، اکنون حالت آزمایشگاهی را دارد که در آن اندیشه‌ها و نوجویی‌ها پیوسته در جوشش است تا سرانجام از مجموع این آزمایشها ترکیب نوحاشته‌ای که جامعه جهانی فرد است پدید آید. با آنکه به‌بیش‌بینی صاحب‌نظران بدبین، پیش از عرضه چنین دستاورد بدیعی این آزمایشگاه خود و همه اجزاء خویش را به‌دست نایب‌دی سپارد.

جغرافیایی و اقلیمی و اقتصادی و فکری و شرایط متعدد دیگری که بر آن جامعه حکمفرما بوده است، روحیه و طرز فکر و طرز زندگی خاصی پرورش یافته است که غالباً با وضع مشابه آن در جوامع دور و نزدیک دیگر فرق دارد، همان‌طور که در بسیار موارد زبان و خط و مذهب آنان با یکدیگر متفاوت است.

این جوامع در تمام طول تاریخ، غالباً یا فقط با خودشان، یا در سطحی وسیعتر با همسایگان بیواسطه خویش سروکار داشته‌اند، و دنیای خارج از منطقه جغرافیایی آنها برایشان تقریباً ناشناخته بوده و یا با آنها ارتباطی نداشته است. تنها استثنای تاریخی این قاعده، واحد جغرافیایی سرزمینهای خاورمیانه و آفریقای شمالی و اروپا است که به‌عنوان یک منطقه محدود از دنیا در سیر تحول تاریخی و مدنی خود با یکدیگر ارتباط مستمر داشته‌اند.

... ولی اکنون، با دگرگونی زرف و بنیادی عصر حاضر، همه این جوامع با سنتها و معیارهای فکری هزاره‌ها و سده‌های گذشته خود، با ضوابط خاص اجتماعی و حکومتی خود، با شرایط و امکانات اقتصادی ویژه خود، به‌صورتی ناگهانی و تقریباً غافلگیرانه، در کنار یکدیگر و مقارن با یکدیگر پا به‌صحنه واحد «جهانی» گذاشته و خویشتن را اعضای غالباً ناشناخته یک خانواده بزرگ و واحد بشری یافته‌اند. در عین حال بدین حقیقت آگاه شده‌اند که دیگر مقررات این خانواده اجازه سازگست به‌انزوای گذشته را بدانها نمی‌دهد، بلکه از هر کدام از آنان انتظار

قبول و ایفای مسئولیت خاص خویش را در برابر سایر اعضای خانواده دارد، و در مقابل بدانان اجازه می‌دهد که همین انتظار را از دیگر اعضای خانواده نسبت به‌خودشان داشته باشند.

بدین ترتیب، امروز زندگانی روزمره و عادی هر فرد از افراد جهان در هر منطقه جغرافیایی و با هر شرایط اجتماعی و اقتصادی، با زندگی روزمره سایر افراد جامعه جهانی وابستگی یافته است. هیچ تغییر و اتفاقی در سطح ملی در هیچ‌جا روی نمی‌دهد که کم و بیش در زندگی ملل و جوامع دیگر مؤثر واقع نگردد. معادله اجتماعی جهان امروز، معادله‌ای بسیار پیچیده است که در آن عناصر متعدد و متنوعی برای اولین بار شرکت جسته‌اند و طبقاً در تمام موارد باید به‌حساب گذاشته شوند. آفریقای سیاه که تا پایان جنگ جهانی دوم اصولاً در معادلات جهانی جایی نداشت، اکنون یک سوم از تمام آراء سازمان ملل متحد را در اختیار دارد. کشوری مانند ژاپن که نزدیک دوهزار و پانصد سال در را به‌روی خویش بسته بود، امروز به‌صورت یک «غول اقتصادی» در همه جای دنیا حاضر است. مملکتی به‌نام ایالات متحده آمریکا که تا دو قرن پیش اساساً وجود نداشت اکنون کشوری ابرقدرت است، و آمریکای لاتین که تمدنهایی درخشان وئی منزوی را در طول قرون دراز پرورش داد و بعد منقرض کرد، اکنون ایفای نقشی فعال را در صحنه جهانی به‌عهده دارد. «جهانی شدن» دنیای ما با شرکت الزامی و اجتناب‌ناپذیر همه کشورها و ملتها و جوامع آن در همه مسائل اساسی و

بین‌المللی، وجه مشخص دنیایی است که امروز مادر آن زندگی می‌کنیم، و فردا فرزندان ما در آن زندگی خواهند کرد. مسائل و مشکلات بسیار زیاد و پیچیده دنیای ما مشکلات و مسائلی است که همین جنبه دنیایی برای آن بوجود آورده است، زیرا براساس این ضابطه اکنون هر کشوری مسائل اقتصادی و اجتماعی خود را وارد کفه معادلات و روابط دنیایی کرده است.

امروز ما شاهد بزرگترین پیشرفت‌ها و موفقیت‌های بشری در زمینه‌های دانش و صنعت هستیم که حاصل آنها استقرار تمدن‌های بسیار درخشانی است. در پرتو این تمدن، جامعه بشری منابع مختلف طبیعت را در حد گسترده‌ای که هرگز نظیر نداشته در خدمت خود به‌کار گرفته است. خیلی از ذخایر معدنی که از آغاز پیدایش زمین به‌وجود آمده‌اند و قابل تجدید نیستند، و مجموعه ذخایر انرژی به‌خصوص نفت که محصول صدها میلیون سال هستند در جریان زندگی تنها چند نسل به‌طوری مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند که اکنون در معرض نابودی کامل قرار دارند. انسان عصر حاضر، منابعی را که در طول اعصار پدید آمده است (از آغاز پیدایش زمین برای منابع فلزی، ۳ میلیارد سال برای ذغال سنگ، ۶۰۰ میلیون سال برای نفت) در مدتی بسیار کوتاه می‌بلعد. آهنگ مصرف مواد نفتی در حال حاضر پانصد هزار برابر سریعتر از مدتی است که برای پیدایش آنها لازم بوده است. طبق برآورد آخرین «کنفرانس جهانی انرژی» که چند ماه پیش در استانبول برگزار شد، با آهنگ کنونی مصرف،

ذخایر نفتی موجود جهان فقط برای ۳۷ سال و در صورت افزایش این مصرف، برای مدتی از این هم کمتر کفایت می‌کند. در تمدن کنونی ما سطح تولید تنها در نیم قرن اخیر از تمام تولید تاریخ گذشته تجاوز کرده، چنانکه فی‌المثل نیمی از همه مقدار ذغالی که از قرن دوازدهم مسیحی تا به‌امروز استخراج شده تنها مربوط به چهل سانه اخیر بوده است؛ بدین جهت مسلم است که دوران اقتصاد متکی به منابع فسیلی دوران کوتاهی بیش نخواهد بود، در حالی که نیاز ما به انرژی در آینده به‌مراتب بیش از گذشته و حال خواهد بود.

در پرتو این تمدن علمی و صنعتی، دگرگونی زرفسی در ساختمان جامعه جهانی نیز حاصل شده است. غلبه بشر - بالااقل بخشی از جامعه بشری - بر قسمت اعظم بیماریها، همراه با تغذیه بهتر و شرایط اجتماعی عالیتر، باعث شده است که جمعیت جهان در عصر ما تنها در طول یک نسل دو برابر شود، در صورتی که در دوران قبل از قرن هفدهم همین امر نزدیک به ۲۰۰۰ سال وقت گرفته بود. تمدن صنعتی، فاصله‌ها را از میان برداشته، شرایط زندگی را به‌صورتی که هرگز در تاریخ بشر نظیر نداشته است تعدیل کرده، و کیفیت رفاهی را صدها برابر بالاتر برده است. امروز امکانات و شرایط فنی و در عین حال فراوانی منابع زمینی و زیرزمینی مورد دسترسی بشر طوری است که اگر قابل تقسیم به‌همه افراد جهان باشد، هر فرد بشری می‌تواند از یک زندگی سالم و مرفه که برای هیچیک از نسل‌های گذشته تا

بدین حد امکان آن نبوده است، برخوردار شود.

بدین ترتیب دنیای ما همه چیز را برای آنکه این کره مأمّن شایسته‌ای جهت چهار میلیارد نفر ساکنان آن باشد (که تا آخر قرن حاضر هفت میلیارد نفر خواهند شد)، در اختیار دارد. ولی مشکل در اینجاست که رشد فکری و اجتماعی بشر هم‌آهنگ با رشد دانش و صنعت او پیش نرفته است، و در عصر فضا نیز غائباً حاکم سرنوشت ملل زمین، غرایز و امیال مہار نشده‌ای است که از دوران‌های تاریک گذشته برای آنها باقی مانده است. در دنیایی که بر اثر استیلای اسن غرایز همچنان اسیر بیهودگی‌ها و تبعیض‌ها باشد خواه ناخواه چه پیش خواهد آمد؟ پیش‌بینی این امر دشوار نیست که سرنوشت چنین جهانی از آنچه در گذشته در شرایط مشابه، منتها در داخله جوامع و کشورهای مختلف روی داد بهتر نخواهد بود. تازه‌ترین نمونه‌های تاریخی این واقعت دو انقلاب بزرگ تاریخ جدید، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه است که مسلماً نمونه‌های آموزنده‌ای است. زیرا دنیای کنونی ما در مقیاس جهانی درست حالت آن جوامع را در دوران قبل از این انقلابها در مقیاس ملی آنها پیدا کرده است. اگر آن تبدیلی که منطقاً در شرایط بسیار آرامتر و انسانی‌تر امکان‌پذیر است براساس واقع‌بینی و همکاری بین‌المللی روی ندهد، چه تضمینی وجود دارد که چنین آزمایشی، این بار در سطحی جهانی تکرار نشود؟ و اگر تکرار شود، چه تضمینی وجود دارد که نتیجه این آزمایش نابودی تمام جهان بشری نباشد؟ زیرا

همه می‌دانیم که به‌موازات پیشرفت بیسابقه سازندگی، وسایل انهدام تمدن ما نیز چه از نظر مادی و چه از لحاظ معنوی، ابعاد بیسابقه‌ای یافته است. امروز بشر می‌تواند با استفاده از همان اکتشافات علمی و فنی که او را از رفاه بی‌نظیر کنونی برخوردار ساخته است تمام آثار این رفاه و این تمدن را، همراه با جامعه‌ای که آن را به‌وجود آورده است، به‌دست نابودی سپارد. به‌قول آندره مالرو:

«ما انسانهای عصر جدید می‌توانیم افتخار کنیم که اوئین تمدنی را که قدرت و وسیله انهدام کامل خودش و کره خودش را دارد بوجود آورده‌ایم، و اگر همه تمدن‌های گذشته بر اثر ضعف مردند، ما از زیادی قدرت خواهیم مرد.»

متأسفانه شرایط موجود جامعه جهانی طوری است که اگر در آنها تعدیل لازم نشود، جهان ما به‌جانب یک انفجار پیش می‌رود. این هشدار را نه تنها بارها خود من داده‌ام، بلکه در جهان غرب نیز به‌کرات مورد تأیید پژوهندگان و کارشناسان و از آن بالاتر مورد تأیید بلند پایگان طراز اول کشورها قرار گرفته است. آقای ژسگاردسن رئیس جمهوری فرانسه چندی پیش در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت:

«دنیای ما در عین رفاه دنیای بدبختی است، برای اینکه نمی‌داند به‌کجا می‌رود، و برای اینکه احساس می‌کند که اگر می‌توانست این معما را بداند، در می‌یافت که با وضع فعلی به‌جانب فاجعه‌ای پیش می‌رود.»

آقای کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد نیز در کتابی که چند ماه پیش انتشار داد، نوشت:

«بدیهی است نظم نوینی که جهان بدان نیاز دارد یکروزه برقرار نمیشود، ولی اگر کماکان پیشرفتی در این راه حاصل نشود، راهی جز یک رویارویی فاجعه‌انگیز نخواهد ماند».

جهان امروز ما، وضع آن شاگرد جادوگر را یافته است که به قول «گوته» فقط راز به‌کار گرفتن آنها را برای نظافت خانه از استاد خود آموخته بود، ولی از راز مهار کردن آنها بی‌خبر مانده بود، و در نتیجه آزمایش وی بی‌دخالت آخرین دقیقه جادوگر، ممکن بود هم خود او و هم خانه را غرق کند. جامعه جهانی نیز به‌نبروی اعجاز‌آمیز دانش و فن نوانسته است قسمت اعظم منابع و نیروهای طبیعت را در خدمت خویش به‌کار گیرد، اما در خطر آن قرار دارد که با سیکسری وی این نیروها برای نابود کردن او و جهان او به‌کار گرفته شوند. جادوگری که باید در آخرین لحظه چنین وضعی را سرو سامان دهد عقل و منطق بشری است، ولی آیا این بار نیز این جادوگر به‌موقع پا به‌میدان خواهد گذاشت؟

این تذکر، ادعای نامهای علیه کشورهای پیشرفته صنعتی و ثروتمند نیست. لایحه دفاعیه‌ای برای مردمی که دنیای غرب آنها را «جهان سوم» لقب داده است نیز نیست، زیرا من اصولاً به‌سه دلیل با طرح چنین ادعای نامهای موافق نیستم:

دلیل اول این است که کشور ما خود در آستانه ورود به دنیای صنعتی و پیشرفته است و منتها تا ده سال دیگر ما عهده‌دار

همان مسئولیتهایی خواهیم بود که برای کشورهای صنعتی کنونی قابل‌هستیم، و با همان مسائلی مواجه خواهیم بود (و حتی از هم اکنون مواجه هستیم) که آنها با آن مواجهند.

دلیل دوم این است که هیچ کشوری در هر درجه از رشد و توسعه، حفاظاً و منطقی نمی‌تواند مسئولیت همه‌مشکلات خویش را به‌گردن دیگران بگذرد و در نتیجه همیشه خودش را «طلبکار» بداند. شاید این گفته معروف مبالغه‌آمیز نباشد که «هرملنی نایسته همان سرنوشتی است که دارد». هیچ کشور و ملتی نمی‌تواند از دیگران خواستار انجام تعهدات و مسئولیتهایی در مورد خویش بشاند که خودش آنها را تمام و کمال و در حدی بسیار زیادتر دربارۀ خویش نیفته نکرده باشد. کشور ما این حقیقت را کاملاً آزموده است، زیرا ما تا وقتی که خود حاضر به قبول وضع ناگوار گذشته بودیم، هیچ یاری و همدردی از جایی دریافت نداشتیم، اما هنگامی که خودمان ورق را برگرداندیم، جهان خارج نیز در مورد ما تا حد یک گردش ۱۸۰ درجه دیدگاه و روش خویش را تغییر داد و ورق را برگرداند.

سومین دلیل این است که من اساساً رویارویی جهان پیشرفته و جهان در حال رشد را راه حل واقع‌بینانه‌ای برای رفع هیچ‌یک از مشکلات دنیای خودمان نمی‌دانم، و شیوه کشور ما نیز در مراجع بین‌المللی و در سیاست جهانی هرگز هواخواهی از چنین رویارویی نبوده است. آرزوی من این است که همه ما برای نجات دنیای خودمان و برای ساختن دنیایی بهتر دست به‌دست هم

غیر عادلانه کنونی جهان و استقرار نظام تازه‌ای در جای آن است که نیازهای جامعه جهانی را در ترکیب جدید آن به صورت عادلانه‌تری تامین کند. این نیازها امروز در همه شئون مادی و معنوی زندگی غالب جوامع محسوس است. زیرا همه این جوامع در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی، کشاورزی، علمی و فنی، بهداشت، آموزش، و بسیاری از زمینه‌های دیگر، احتیاج فوری و حیاتی به پیشرفت دارند.

تحول تاریخ در چند قرن اخیر، باعث شده است که اکنون جوامع معینی از بهترین شرایط لازم در همه این زمینه‌ها برخوردار باشند. بدیهی است قسمتی از این امتیاز مدیون شایستگی و نبوغ خود آنهاست، ولی همه می‌دانیم که قسمت دیگری از آن یادگار عصر سپری شده استعماری است. تاریخ قرون جدید که تقریباً در تمام مدارس تدریس می‌شود - و غالباً به دست محققان غربی نوشته شده است - به همه ما آموخته است که چگونه اقتصاد قسمتی از کشورهای صنعتی مدتی دراز بر پایه استعمار جوامع دیگر و استثمار نیروی انسانی و منابع طبیعی آنها پایه‌ریزی شده بود.

در ایجاد این امپراتوری‌ها طبعاً آنچه هدف بود تأمین منافع اقتصادی ملل صاحب مستعمره بود. به قول برنارد شاو:

«هر موقع که کمپانی‌های اروپایی به تصرف منابع طبیعی سرزمین تازه‌ای احساس علاقه می‌کردند، دولت‌های آنها تشخیص می‌دادند که باید برای استقرار مسیحیت در آن سرزمین دست

دهیم، نه برای ویران کردن آن، زیرا ویرانگری نه هنر پرافتخاری است و نه نیاز به همکاری عمومی دارد. من به حکم منطق اعتقاد دارم که حل واقعی هر مشکل جهانی را باید در تبادل نظر و درک صحیح واقعیات براساس روح تفاهم و همکاری، به منظور نیل به نتیجه‌ای واقعاً مثبت و قابل دوام جستجو کرد.

در سالیان اخیر، مشکلات و مسائل حیاتی مردم جهان مورد ارزیابی بسیار قرار گرفته است تا براساس آن راه‌حلهایی مناسب و در عین حال الزامی برای آنچه با سرنوشت و موجودیت غالب ملل بستگی دارد، به دست آید. در این راه اندیشمندان و پژوهشگران و کارشناسان اقتصادی و اجتماعی جهان غرب، و نیز مقامات مسئول این جهان در سطوح مختلف همکاری بسیار ارزنده‌ای کرده‌اند. به طوری که قسمت اعظم پژوهشها و بررسیهای مستدلی که در این باره انجام گرفته کار آنها بوده است. نقش برجسته و سازنده سازمان ملل متحد در این باره نیز - تا آنجا که در حدود امکانات سازمانی با موقعیت مهم معنوی و ملی بدون داشتن قدرت اجرایی است - نقشی اصیل و شایان احترام بوده است.

همه این بررسیها و تحلیلهای و تجزیه‌ها، و این همکاری پژوهندگان و کارشناسان جهان صنعتی و جهان در حال توسعه، به یک نتیجه مشخص رسیده است، و آن لزوم تغییر نظام اقتصادی

به کار شوند».

برای زوال این طرز فکر، دو جنگ جهانی لازم بود که متأسفانه اولی ۱۰ میلیون نفر و دومی ۴۰ میلیون نفر قربانی داد. در سال ۱۹۴۸، هنگام پایان امپراتوری هلند، ملکه ویلهلمینا اظهار داشت:

«واقعیت این است که اکنون استعمار مرده است. آنچه امروز ملت‌های دنیا بدان نیازمندند، شیوه نویسی در زیستن بایکدیگر و در کنار یکدیگر است».

این نظر منطقی را مسئولان درجه اول سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای جهان صنعتی نیز بارها تأیید کرده‌اند. آقای «ونس» وزیر امور خارجه آمریکا، در آخرین کنفرانس معروف به «شمال و جنوب» در پاریس به نام کشور خود اظهار داشت: «برای جهان یک سیستم اقتصادی تازه لازم است که براساس انصاف و پشرفت و مخصوصاً عدالت متکی باشد». و آقای «والدهایم» دبیر کل سازمان ملل متحد اخیراً تذکر داد که:

«سالم سازی روابط اقتصادی کلیه کشورها و ملت‌های جهان، و طرح‌ریزی آینده انسان براساس نو و از دیدگاه مصانع جهانی و همکاری جهانی، وظیفه اصلی ما برای نجات بشریت است».

دبیرکل سازمان ملل متحد در کتابی که اخیراً انتشار داده، این موضوع را به شکل جامع‌تر و روشن‌تری بدین صورت تشریح کرده است:

«اکثریت کشورهای جهان در اجرای توصیه‌های سازمان ملل

متحد درباره تعدیل نظام اقتصادی کنونی دنیا شتاب دارند. اما ممالک ثروتمند در این مورد خیلی کمتر احساس فوریت می‌کنند. با اینکه خودشان قبول دارند که سیستم اقتصادی موجود جهانی دیگر جوابگوی نیازهای اساسی عصر ما نیست، و بالاتر از آن قبول دارند که در زمینه‌های مختلفی چون مسائل پولی و نوری این سیستم به‌زیان خود آنها نیز هست. من بارها برای مسئولان این ممالک توضیح داده‌ام که هدف کشورهای روبه‌توسعه نابودی اقتصادی ممالک صنعتی نیست، بلکه بی‌ریزی بنیادهای تازه‌ای است که برپایه آنها منافع دراز مدت هر دو طرف به‌نحو بهتری بتواند تأمین شود. البته برای حل مسئله‌ای بدین حساسیت بردباری و زمان لازم است، ولی ضرورت قطعی دارد که در این امر تسریع شود. در این باره پافشاری می‌کنم که با نادیده گرفتن یک مسئله نمی‌توان به‌حل آن امیدوار بود، زیرا نعل و طنفره همواره مرادف با تدبیر و مصلحت اندیشی نیست. به‌رحال مسلم است که جز با همکاری جهانی در زمینه اقتصادی انتظار ثبات روابط کشورها در زمینه سیاسی توهمی بیش نیست».

مفهوم ادامه نظام اقتصادی موجود جهان، ادامه تقسیم مردم روی زمین به دو دسته بسیار نابرابر است. این دورنمای نامطلوبی است که سه سال پیش «رنماهو» مدیر وقت سازمان یونسکو، اندکی قبل از مرگ خود به‌صورت هشدار به جهان امروز، فراروی ما گذاشت:

«ترقی علمی و صنعتی، با کشیدن خطی به‌دور کره زمین از



یک کشور صنعتی به کشور صنعتی دیگر، مناطق پهناوری از جهان ما را به دست خاموشی و فراموشی سپرده است. در عصری که دانش بشری راه ستارگان را به روی ما می‌گشاید، چگونه می‌توان پذیرفت که اکثریت مردم جهان اسیر ظلمت‌های اجدادی باشند؟ آیا ما واقعاً خواستار دو بشریت، بشریت کهکشانیها و بشریت غارها هستیم؟

دبیر کل فعلی سازمان ملل متحد، همین واقعیت را به صورت دیگری چنین تشریح کرده است:

«تعدیل نظام کنونی جهانی، هم ضرورت و هم واقعیتی است که حل آن دارای اهمیتی حیاتی برای آینده بشر است، زیرا حل تمام مسائل دیگر بسته به حل مسئله‌ای است که در مقیاس جهانی، زندگی روزانه صدها میلیون مردم در دنیای فقیر و غنی بدان وابسته است. توجه بدین واقعیت اکنون جامعه جهانی را بر سر دوراهی سرنوشت قرار داده است:

«حل مسئله بسته به پاسخ این پرسش است که آیا این جامعه بالاخره در راه عقل و تفاهم قدم برخواهد داشت، یا بالعکس در برابر ترس از تغییر و تحول عقب خواهد نشست؟»

این نابرابری مسلم را طبعاً نباید به حساب ناتوانی ذاتی ملل غیر «غربی» در زمینه تمدن و خلاقیت گذاشت، زیرا این نبوغ و خلاقیت در عموم ملتها وجود دارد، منتها در نزد ملتهای مختلف در دورانهای خاصی از تاریخ جهان به اوج تجلی خود رسیده است.

در کتابی بنام «توسعه از راه دانش و تکنیک» که اخیراً زیر نظر سازمان ملل متحد انتشار یافت، نکته ظریفی از فول محققى به نام «پرفسور بلاکت» ذکر شده است که شاید نقل آن در اینجا جالب باشد. وی می‌گوید:

«اگر یک کیهان نورد مریخی بین سال‌های ۳۰۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد مسیح به کره زمین فرود آمده بود، چنین نتیجه می‌گرفت که مردم خاور میانه و نزدیک پیشرفته‌ترین مردم این جهان هستند، و اگر چنین مسافری بین سالهای ۵۰۰ پیش از میلاد و ۱۵۰۰ میلادی به کره ما می‌آمد، این نظر را در مورد مردم چین و هند می‌داد، زیرا آنچه عصر ظلمت اروپا به‌شمار می‌آید عصر طلایی چین و عصر شکوفایی دانش و اندیشه هند است. این نشان می‌دهد که فکر عدم توانایی یک گروه از ملل جهان در مقابل یک گروه دیگر چه اندازه سخیف و مردود است.»

شاید در این مورد نقل قسمتی از نامه ناپلئون بناپارت به فتح‌علیشاه قاجار نیز جالب باشد که در آن امپراتور فرانسه می‌گوید:

«زمانی که کورش بزرگ در ایران روش استواری را برای حکومت و نظام بنیاد نهاد که بعدها دیگر دولتهای بزرگ جهان از آن سرمشق گرفتند، اجداد ما هنوز در جنگلها و بیابانها زندگی اولیه‌ای داشتند.»

واقعیت این است که برتری کنونی جهان صنعتی، با آنکه حتماً مورد احترام و ستایش است، نماینده یک امتیاز طبیعی و

«تاریخ واقعی تمدن غیر از تاریخ استیلاطلبی غرب استعماری است، زیرا این استیلا بیس از آنکه زاده برتری فرهنگی و مدنی باشد، حاصل استفاده نظامی و تجاوزکارانه از قدرت تخریبی سلاحهای زمینی و دریایی است».

ضرورت تعدیل نظام نامتعادل و غیر عادلانه کنونی، از همان فردای جنگ دوم و حتی پیش از آنکه موج استعمارزدایی دهه ۶۰ سازمان ملل را در برگیرد، احساس شده بود. در مقدمه منشور ملل متحد گفته شده است:

«ما ملت‌های عضو سازمان ملل متحد تصمیم خود را به تسهیل ترقی اجتماعی و برقراری بهترین شرایط زندگی در محیط صلح و تفاهم جهانی و ایجاد سازمان‌های بین‌المللی برای کمک به ترقی اقتصادی و اجتماعی همه ملت‌های جهان، اعلام می‌داریم».

اعلامیه جهانی حقوق بشر که اندکی بعد توسط سازمان ملل متحد تنظیم شد، و همه کشورهای عضو سازمان بر آن صحنه نهادند، مفهوم این «ترقی اجتماعی و اقتصادی همه ملت‌ها» را مشخص کرده است. ماده ۲۲ اعلامیه حاکی است که:

«هر انسانی به‌عنوان عضو جامعه بشری دارای حق برخورداری از تأمین اجتماعی است. لازمه این تأمین، بهره‌گیری او از کلیه حقوق اجتماعی و حقوق فرهنگی است که ملازم با

ملم که حق «سروری» برای آن ایجاب کند نیست، بلکه فقط نماینده آن است که در دوران بخصوص کنونی از تاریخ جهان، این گروه ایفا کننده نقشی است که پیش از آن، ملل دیگری نیز در دوران خاص شکوفایی خود آنرا ایفا کرده‌اند.

اگر جهان ما با کونا‌ببینی و نلی بمراساس یک تکنولوژی مترقی بخواهد روزی از سلاحهای مخرب دستجمعی استفاده کند، از دنیایی که از زیر خاکستر آن برخیزد کدام تمدن سربر خواهد زد؟ شاید این رسالت را یکی از معالک ظاهراً عقب‌افتاده فعلی ایفا کند.

از نظر تحلیل تاریخی، ممکن است تذکر این نکته لازم باشد که تمدن کنونی جهان صنعتی پیش از همه تمدنهای گذشته بر عامل قدرت مادی تکیه دارد، و اساساً استفاده از همین قدرت مادی بود که توسعه و نفوذ جهانی اروپا را در عصر استعماری باعث شد. آنچه کشنیهای جنگی و سربازان و گاه هم راهزنان دریایی اروپایی را بر ملتها و سرزمینهای پهناوری در سراسر جهان مسلط کرد، قدرت توپهای آنها بود که ملتهای دیگر و بجه جوابگویی بدانها را نداشتند. در این باره صاحب‌نظر فرانسوی «روزه‌گارودی» که شهامت او در محکوم کردن تعبیرات یکجانبه و مغرضانه تاریخ نویسان جهان غرب در مورد ایران و یونان و به‌طور کلی سیر تحول روابط تاریخی تمدنهای شرق و غرب شایان ستایش است، در کتاب خودش به‌نام «گفتگوی تمدنها» می‌نویسد:

شرف انسانی اوست. این نظر می‌باید از راه کوشش ملی و همکاری بین‌المللی تأمین شود».

ماده ۲۵ اعلامیه تصریح می‌کند که:

«هر انسانی حق مسلم برای برخوردار شدن از یک سطح زندگی کافی به منظور تأمین تندرستی و رفاه خود و خانواده‌اش، به خصوص در زمینه غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، و خدمات لازم اجتماعی را دارد».

ماده ۲۶ اعلامیه حاکی است که:

«هر انسانی حق برخوردار شدن از آموزش دارد. آموزش باید لایزال در موارد اولیه و اساسی رایگان باشد، و آموزش فنی و حرفه‌ای تعمیم یابد».

ماده ۲۸ اعلامیه صراحت دارد که:

«هر انسانی حق دارد بخواهد که در زمینه اجتماعی و در زمینه بین‌المللی، تضمین برقرار باشد که حقوق و آزادیهای مصرحه در این اعلامیه در آن به صورت کامل رعایت گردد».

بدین ترتیب منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، به‌طور روشن و بی‌شک ابهامی، برای هر فرد بشری این حق مسلم را پذیرفته است که از غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، آموزش، تأمین اجتماعی و حقوق اقتصادی، در حد قابل قبولی برخوردار باشد، و تأمین این حقوق در عین حالی که از وظایف خاص هر کشور سرآمده شده، یک وظیفه بین‌المللی نیز اعلام شده است که انجام آن مستلزم همکاری جهانی است. اعلامیه در این مورد

صراحت دارد که: «باید در زمینه بین‌المللی تضمین برقرار گردد که ضامن تأمین این حقوق باشد».

این اعلامیه توسط کشورهای بنیانگذار سازمان ملل متحد، و بعد از آن توسط عموم کشورهای دیگری که به عضویت این سازمان در آمدند امضاء شد، و بدین ترتیب اجرای مفاد آن به صورت نهادهای ملی و قانونی برای همه آنها درآمد. کشور ما به‌عنوان یکی از بنیانگذاران این سازمان، از امضاء کنندگان اعلامیه‌ای بود که مواد آن پیشاپیش مورد تأیید ما قرار گرفته بود. زیرا خود من، در سالهای آخر جنگ دوه و مدنی پیش از ایجاد سازمان ملل متحد و تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، همین اصول را، درست به همین صورت، یعنی ضرورت تأمین پنج اصل غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و آموزش برای هر فرد ایرانی، اعلام داشته بودم.

یک ربع قرن پس از تأسیس سازمان ملل متحد، در اعلامیه‌ای که به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد ایجاد این سازمان توسط مجمع عمومی به اتفاق آراء صادر شد، این عهد جهانی به صورت جامعتر و مشروحتری مورد تأکید قرار گرفت. مواد ۹ و ۱۰ این اعلامیه حاکی بود که:

«... صلح و امنیت و عدالت بین‌المللی مستلزم توسعه اقتصادی و اجتماعی همه ملت‌های جهان است، و لازمه چنین امری استمرار یک سیستم همکاری بین‌المللی بهتر و مؤثرتر برای پایان دادن به نابرابریهای موجود و تأمین رفاه و آسایش



برای عموم مردم دنیاست کوششهای بین‌المللی برای همکاریهای اقتصادی و فنی می‌باید در سطحی انجام گیرد که متناسب با درجه اهمیت خود این مسائل باشد. مساعی کشورهای سازمان ملل متحد برای تأمین ترقی اقتصادی و اجتماعی همه ممالک در حال توسعه باید بیش از پیش تقویت و گسترش یابد. زیرا اقدامات جزئی با نمایی یا غیر قاطع کافی برای نیل بدین هدف نیست. از زمره این اقدامات این است که کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، ترقیات علمی و فنی خود را در دسترس یکدیگر قرار دهند تا از این راه توسعه اقتصادی تمام جامعه بشری تسریع شود.

در ژانویه سال ۱۹۵۲ سازمان ملل متحد اعلام کرد که: «کشورهایی که به اندازه کافی توسعه نیافته‌اند، حق دارند از ثروت‌های طبیعی خود یا حاکمیت کامل بهره‌گیرند. این حق در قطعنامه دسامبر ۱۹۶۲ آن سازمان به صورت قاطعتری اعلام شد. داگ هامر شولد دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، اندکی قبل از مرگ غم‌انگیز خود اظهار داشت:

«وظیفه همه ما اعضای این سازمان جهانی این است که استقرار نظام بین‌المللی عادلانه‌تر و مطمئن‌تری را تحقق بخشیم.» در سال ۱۹۶۵ «برنامه ملل متحد برای توسعه» طرح‌ریزی شد، که هدف آن تسهیل برنامه‌ریزی جهانی برای کوششهای مربوط به توسعه و تحول اقتصادی ملت‌های روبه‌رشد جهان از راه بهترین نحوه بهره‌گیری از منابع مادی و انسانی آنها بود. در سال

۱۹۷۱، دهه ۱۹۷۰ - ۱۹۷۹ از طرف سازمان ملل دهه «استراتژی

توسعه بین‌المللی» اعلام شد.

در اوایل سال ۱۹۷۴، ششمین اجلاس فوق‌العاده مجمع

عمومی سازمان ملل اعلام داشت:

«ضرورت فوری دارد که در مورد برقراری یک نظام

اقتصادی نوین بین‌المللی براساس انصاف و مساوات و منافع

مشترک و همبستگی و همکاری کلیه کشورها، بدون توجه

به سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی آنها، کوشش شود.»

در مارس ۱۹۷۴ سازمان ملل به موجب قطعنامه ۳۲۰۱ خود

«برقراری یک نظام اقتصادی نوین جهانی را براساس کاستن از

نابرابریها و از میان بردن پیعدائیهایی کنونی، از راه کاهش

شکاف موجود بین کشورهای پیشرفته و کشورهای روبه‌توسعه، و

تسریع در توسعه اقتصادی و اجتماعی این کشورها» یک ضرورت

فوری و جهانی اعلام کرد.

در سپتامبر ۱۹۷۵، توافقنامه‌ای شامل امور مربوط به

بازرگانی بین‌المللی، اصلاح وضع پولی جهان، استقرار و تقویت

سازمان‌های زیربنایی علمی و فنی کشورهای در حال توسعه،

صنعتی شدن این کشورها، پیشرفت در امور کشاورزی و تغذیه

آنها، توسط سازمان ملل تنظیم شد.

به منظور تبادل نظر و اتخاذ تصمیم درباره اجرای این

توصیه‌ها، دو کنفرانس «همکاری اقتصادی بین‌المللی» که

اصطلاحاً «کنفرانس شمال و جنوب» نام گرفت، به‌انکار رئیس





جمهوری فرانسه در پاریس تشکیل شد که مجموعه کارهای کنفرانس نخستین، هجده ماه به طول انجامید. ولی این مساعی به هدفهای خود نرسید و کنفرانس دوم نیز که در اوایل سال مسیحی ۱۹۷۷ تشکیل گردید به نتیجه رضایت بخش تری دست نیافت. در پایان این کنفرانس اعلام شد که:

«... غالب پیشنهادهای مربوط به تسخیر بنیادی سیستم اقتصادی بین‌المللی و پیشنهادهای مربوط به انجام اقدامات فوری در مورد مسائل فوری، مورد هیچ نوافقی قرار نگرفته و بدین ترتیب نتایج کار کنفرانس همکاری اقتصادی بین‌المللی در حد هدفهایی که برای یک برنامه عمل جامع و عادلانه در راه برقراری نظام اقتصادی نوین بین‌المللی در نظر گرفته شده بود، نبوده است.»

اخیراً گزارش تحقیقی جالبی از طرف سازمان ملل متحد به نام «سال ۱۹۹۹» منتشر شد که توسط «واسیلی لئونیف» برنده جایزه علمی نوبل تهیه شده است. در این گزارش براساس بررسیهای دقیق مشخص شده است که در حال حاضر نسبت متوسط درآمدهای ملی گروه کشورهای صنعتی و ثروتمند به درآمدهای متوسط ملی بقیه کشورها ۱۲ به ۱ است، و با روند فعلی، به فرض آنها که برنامه‌های توسعه سازمان ملل متحد برای سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ به منظور تضمین حداقل رشد برای کشورهای روبه توسعه طی دهه‌های بعدی قرن حاضر در بهترین صورت آن ادامه یابد، و آهنگ رشد کشورهای پیشرفته نیز در

این سالها معادل دو دهه اخیر باشد و از آن تجاوز نکند، این نسبت ۱۲ به ۱ در سال ۲۰۰۰ همچنان به جای خود باقی خواهد بود.

در دیدی کوتاه مدت، شاید توسعه نیافتگی کنونی بیش از دوسوم جهان، به سود کمتر از یک ثلث دیگر باشد. با اینهمه از دیدگاه مصانع دراز مدت ممالک صنعتی، اتخاذ سیاستی درست خلاف این سیاست ضرورت دارد، زیرا نه فقط امنیت جامعه بشری (که آنان خود قسمتی از آن هستند)، بلکه ثبات و رونق وضع اقتصادی خود آنها نیز، وابسته به تفاهم و همکاری دنیای غنی و فقیر یا جهان پیشرفته و جهان در حال توسعه است. هر قدر اقتصاد کشورهای اخیر توسعه یابد، طبعاً مبادلات اقتصادی آنها نیز سالمتر و قابل اطمینانتر خواهد شد و خطرات انفجاری ناشی از ادامه این وضع کاهش خواهد یافت. در این راه کشورهای روبه توسعه طبعاً باید به وظایف و مسئولیتهایی که به عهده آنهاست کاملاً آشنا باشند، و تصور نمی‌کنم هیچیک از این کشورها توقع آن را داشته باشند که دیگران بدون دلیل کاری برای آنها انجام دهند، و بی این توقع را دارند که از طرف دنیای پیشرفته به صورتی عملی و واقعی، و نه فقط به صورت تئوری یا در مفیاسی غیر کافی، در پیشرفت این مساعی بدانها کمک شود. کمکهای فنی و مالی کشورهای ثروتمند بیش از هر وقت دیگر برای جهان سوم ضروری است، ولی این کار باید برای افزایش اثر بخشی کوششهای خود آنها صورت گیرد، و نه برای جانشین

شدن این کوششها. از این دیدگاه است که جامعه جهانی باید شیوه‌ها و وسایل و هدفهای خود را بازسازی کند.

همچنانکه دبیر کل سازمان ملل متحد در کنفرانس سال ۱۹۷۶ ملل متحد در نایروبی اظهار داشت: «کاملاً منطقی و طبیعی است که از بین رفتن استعمار سیاسی، از بین رفتن استعمار اقتصادی را نیز به همراه بیاورد». زیرا فقط به این قیمت است که ممکن است یک همکاری نمربخش بر پایه تساوی ملل غنی و فقیر برقرار شود، و مسلماً آینده جهان در گرو چنین همکاری است.

دولتهای عمده صنعتی می‌باید واقعیات جهان امروز را برای مردم خود تشریح کنند، و خطری را که از ادامه نامحدود شکاف موجود بین کشورهای غنی و فقیر متوجه جامعه بشری است بدانها تفهیم نمایند.

بهمنظور رعایت کامل انصاف و حقیقت، تذکر این نکته ضروری است که جهان پیشرفته اقدامات مثبت و ارزنده‌ای را نیز در این زمینه در کارنامه خود دارد که نمونه عالی آنها نقش بزرگ ایالات متحده آمریکا در تعدیل ناپساامانها و نیازهای حیاتی مناطق مختلف جهان به‌خصوص در سالهای پس از جنگ جهانی دوم است. اجرای طرح معروف «مارشال» در اروپا و «اصل چهار» ترومن در مورد کمک به کشورهای در حال توسعه و شرکت وسیع آمریکا در برنامه «UNRWA» برای کمک به پناهندگان فلسطینی و اقدامات فراوان بین‌المللی دیگر این کشور از راه

تخصیص کمکهای غذایی و دارویی و خیریه به کشورهای و مناطق مختلف و متعدد جهان مظاهری از این اقدامات است. برای توجه به وسعت این کمکها کافی است نذکر داده شود که در فاصله یک‌ربع قرن پس از پایان جنگ جهانی تا سال ۱۹۷۰ مقدار این کمکها به صورت بلاعوض به ۱۳۰ میلیارد دلار بالغ شد و چنین امری در تاریخ جهان بیسابقه است.

با اجرای طرح «مارشال»، که از نظر کمیت و کیفیت آن در همکاریهای جهانی بی‌نظیر است، آمریکا طوری به اروپا کمک کرد که کشورهای جنگ‌زده و ویران شده این قاره توانستند در پرتو آن به سرعت به پیشرفتی بسیار بالاتر از پیش از جنگ جهانی دوم برسند، و علت این موفقیت، گذشته از ارقام فوق‌العاده زیاد کمکها، این بود که این کشورها صاحب تکنولوژی بودند.

اجرای «اصل چهار» به‌نوبه خود تأثیر سازنده و مؤثری در وضع اقتصادی و اجتماعی کشورهای عقب‌مانده داشت، ولی از کمک بدین ممالک نتیجه چندان زیادی گرفته نشد، زیرا این کمک بیشتر جنبه دستگیری داشت و با انتقال تکنولوژی همراه نبود. تذکر طرح «کلمبو» که برای کمکهای مشابه توسط انگلستان عملی شد، و کمکهای دیگری که از طرف کشورهای مختلف جهان صنعتی انجام گرفت به‌نوبه خود ضروری است. شاید یادآوری این نکته نیز بيمورد نباشد که کشور خود ما اکنون در زمره کشورهای است که در حدود امکانات خود کمکهای وسیعی به کشورهای دیگر به‌خصوص ممالک جهان سوم می‌کند.

مسائل اساسی جهان امروز

در ورای مسائل و بحرانهای سیاسی مختلف جهان ما، مشکلات و مسائلی اساسی و دنیایی وجود دارد که مربوط به سرنوشت همه جامعه بشری است، و طبعاً مواجهه با آنها نیز همکاری و کوششی را در سطح جهانی ایجاب می‌کند. این مسائل، که امور مربوط به جمعیت، تغذیه، بهداشت، مسکن، آموزش، و محیط زیست را شامل می‌شود، همان‌طور که پایه‌های انقلاب اجتماعی ایران است، از اصول بنیادی سازمان ملل متحد نیز به‌شمار می‌رود، و لزوم تعدیل ناپسا‌مانیهای کنونی در این زمینه‌ها از هدفهای اصلی کوششهایی است که در راه تعدیل نظام اقتصادی موجود جهان انجام می‌گیرد.

تقریباً در همه این موارد کشور ما ایفای نقش انسانی و سازنده‌ای را در زمینه دنیایی به‌عهده دارد، و در برخی موارد از قبیل پیکار جهانی با بیسوادی و تعمیم آموزش حتی نوعی نقش رهبری را ایفاء می‌کند، همچنانکه نقش ما در پیشنهاد تأسیس یک صندوق جهانی برای کمک به توسعه ملتها، یک نقش فعال برای مواجهه با بسیاری از مشکلات جهانی است.

در توضیحات کوتاهی که در باره این موارد خواهم داد، نقل ارقام و آمارهای مختلف در حد ضروری لازم به‌نظر می‌رسد، زیرا زبان ارقام گویاترین زبان در مورد بیان واقعیتهاست.

اولین و مهمترین مسئله‌ای که می‌باید بدان اشاره شود، مسئله جمعیت است، زیرا این امر نقش حیاتی درجه اولی را در سرنوشت همه جامعه بشری نعم از غنی یا فقیر به‌عهده دارد، و مشکل «انفجار جمعیت» که برای نخستین بار به‌صورت مسئله حادی در برابر جامعه انسانی فرار گرفته است، مشکلی است که تمدن و آینده ما بدان وابسته است.

طبق محاسباتی که شده، جمعیت دنیا که در دوران ماقبل تاریخ ۵ تا ۱۰ میلیون نفر بیشتر نبوده، در دوران باستانی کلاسیک ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر، در قرن هفدهم مسیحی ۵۰۰ میلیون نفر و در اواسط قرن گذشته یک میلیارد نفر بوده است. این رقم در کمتر از صدسال پیش به ۱٫۵۰۰ میلیون نفر، در پنجاه سال پیش به ۲ میلیارد نفر، در سال ۱۹۶۰ به ۳ میلیارد نفر و در سال ۱۹۷۶ به ۴ میلیارد نفر رسیده است، و طبق برآوردهای مختلف، در آخر قرن حاضر به حدود ۷ میلیارد نفر خواهد رسید.

بدین ترتیب جمعیت جهان ابتدا در یک مدت دوهزار ساله دوبرابر شده، سپس در مدت دو قرن، بعد در کمتر از یک قرن، و بعد تنها در طول عمر یک نسل، این نکته‌شابان تذکر است که فقط در نیمه دوم قرن حاضر، افزایش جمعیت جهان بیش از هزار ساله گذشته بوده است.

بر اساس پیش‌بینی‌های کارشناسان، در سال ۲۰۰۰ ر ۴٫۰۰۰ فاره آسیا ۴٫۳ میلیارد نفر، اروپا (به‌اضافه اتحاد شوروی) یک میلیارد

نفر، آمریکا در حدود یک میلیارد نفر (۶۵۰ میلیون نفر در آمریکای لاتین و ۳۳۰ میلیون نفر در آمریکای شمالی)، افریقا ۶۶۰ میلیون نفر و اقیانوسیه ۴۰ میلیون نفر جمعیت خواهند داشت. دو کشور از کشورهای جهان، چین و هند، هر کدام در آن هنگام دارای حداقل یک میلیارد نفر جمعیت خواهند بود.

آنچه در این محاسبات حایز اهمیت خاص است، تغییر نسبت فعلی جمعیت دنیای صنعتی و جهان سوم در پایان قرن حاضر است، زیرا برآوردها نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه که اکنون بیش از دو سوم جمعیت جهان را دارند در سال ۲۰۰۰ دارای بیش از سه چهارم این جمعیت و کشورهای پیشرفته کنونی که در سال ۱۹۲۰، ۳۶٪ جمعیت جهان را داشتند، در آن هنگام فقط صاحب کمی بیشتر از ۲۰٪ جمعیت آن خواهند بود.

بر رویهم تعداد مطلق جمعیت کشورهای در حال توسعه در پایان قرن بیستم حدود ۵ میلیارد نفر و تعداد مطلق جمعیت کشورهای صنعتی امروز کمتر از ۲ میلیارد نفر خواهد بود، و بدین ترتیب فاصله موجود این دو گروه باهم بیشتر خواهد شد. تازه این برآوردها نیز قطعی نیست، زیرا بر اساس سرشماری‌های غیرکامل صورت گرفته است. از بیست سال پیش، بیش از ۹۰٪ مردم جهان یک یا چندبار سرشماری شده‌اند، ولی این سرشماریها فقط آنهایی را شامل شده است که اوراق شناسایی مشخص در دست داشته‌اند، یعنی دنیای پیشرفته را دقیقاً شامل شده، در صورتی که در مورد جهان سوم ناقص بوده است.

تازه‌ترین بررسیهایی که انجام گرفته است، نشان می‌دهد که در حال حاضر روزانه بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر یعنی هر دقیقه ۱۵۰ نفر به جمعیت جهان اضافه می‌شود، و این آهنگ در اواخر قرن به معنای ۱۱۰۰۰ نفر خواهد رسید. به‌طور کلی هر ساله جمعیت دنیا به نسبت ۲٪ بالا می‌رود؛ شاید این نسبت در وهله اول زیاد بنظر نیاید، ولی محقق آمریکایی «Isaac Azimov» حساب کرده است که با چنین رشدی، در مدتی حدود ۱۵۰۰ سال وزن آدمهای دنیا معادل وزن خود کره زمین خواهد شد!

بدیهی است این رشد استثنایی مسائل دشوار و پیچیده‌ای را برای جامعه جهانی پیش می‌آورد که حل آنها نیز جز در مقیاس جهانی ممکن نیست. منطقی نتیجه این «انفجار جمعیت»، گذشته از آثار اجتماعی و انسانی آن، فشار روزافزون مصرف کنندگان بر منابع طبیعی و بطور کلی به اقتصاد تولیدی مخصوصاً اقتصاد کشاورزی است، زیرا هر فردی از این اقرااد حقاً انتظار دارد که غذا و پوشاک و مسکن او همراه دیگر نیازمندیهای اساسی وی که زائیده تمدن و رفاه عصر حاضر است تأمین شود. این عامل به‌خصوص برای جهان سوم که اقتصاد کشاورزی آن از هم‌اکنون از نظر تطبیق خود با تکنیکها و شرایط جدید دچار اشکالات طاقت‌فرساست، فاجعه‌انگیز است.

* * *

مسئله جهانی مهم و حیاتی دیگر مسئله تغذیه است، که



مستقیماً با زندگی میلیاردها مردم روی زمین ارتباط دارد. طبق بررسیهای سازمان خواربار جهانی «FAO» نیاز متوسط یک فرد انسان در روز ۲۵۰۰ کالری و ۴۰ گرم پروتئین است (این رقم در قاره‌ها و آب و هوای مختلف اندکی بیشتر یا کمتر می‌شود). به‌موجب همین بررسیها، میزان کالری سرانه موجود در سطح جهانی در صورتی که به‌صورت عادلانه‌ای میان همه افراد بشر تقسیم شود، در همین حدود، و میزان پروتئین سرانه بیش از یک‌برابر و نیم آن (در حدود ۶۵ گرم) است. با این همه، لااقل نیمی از مردم جهان دچار کمی تغذیه هستند و بیش از ۲۵۰ میلیون نفر اصولاً در گرسنگی به‌سر می‌برند. برآوردهای نگران‌کننده این سازمان حاکی است که در صورت ادامه این وضع از حالا تا سال ۲۰۰۰ پانصد میلیون نفر از مردم جهان محکوم به‌مرگ از گرسنگی خواهند بود. این برآوردها به‌خصوص در مورد کودکان جهان سوم وحشت‌انگیز است. زیرا نشان می‌دهد که اگر وضع به‌صورت کنونی ادامه یابد، در ربع قرن آینده از ۸۰۰ میلیون کودک، حدود دو سوم دچار بیماری یا ناتوانی ناشی از تغذیه غیر کافی یا بدی تغذیه و کمبود کالری و پروتئین خواهند شد. نسبت مرگ‌ومیر بچه‌های کوچک در کشورهای فقیر ۳ تا ۱۰ برابر کشورهای پیشرفته و در مورد کودکان بزرگتر بسیار بیشتر خواهد بود، و کودکان بالای پنج‌سال ۴۰٪ مرگ‌ومیر جهانی کودکان را خواهند داشت. مرگ‌ومیر بچه‌های یک تا چهار ساله در این جوامع، هم‌اکنون بین ۱۰ تا

۵۰ برابر رقم مشابه در آمریکا و اروپا است. همین آمار نشان می‌دهد که در حال حاضر بیش از ۱۰۰ میلیون کودک جهان سوم در سنین کمتر از پنج‌سال از بدی تغذیه رنج می‌برند و بیش از ۱۵ میلیون آنها از این بابت تلف می‌شوند. در این گروه سنی، مرگ‌ومیر یک‌چهارم رقم کلی جهانی است. بیش از ۳۰۰ میلیون کودک علایم رشد ناکافی و عقب‌افتادگی را نشان می‌دهند. بر اثر کمبود ویتامین A هر سال صدها هزار طفل کور می‌شوند، و بررسیهای دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نشان داده که این امر باعث ۵۰ تا ۶۰ درصد کوری اطفال در سنین قبل از تحصیل بوده است. در آفریقا، کم‌خونی ناشی از کمبود آهن ۳۰ تا ۶۰ درصد اطفال قبل از پانزده سال را شامل می‌شود. در آسیای جنوبی این رقم بیش از ۵۰ درصد است، و بر رویهم ۸۰۰ میلیون نفر یعنی یک‌پنجم مردم جهان از کمبود آهن در تغذیه رنج می‌برند. بطور کلی ۲۸٪ از مردم جهان روزانه بیش از ۲۷۰۰ کالری در اختیار دارند، ۱۲٪ بین ۲۷۰۰ و ۲۲۰۰ کالری مصرف می‌کنند، و مصرف بقیه یعنی ۶۰٪ مردم دنیا از ۲۲۰۰ کالری کمتر است. مقدار مصرف کالری در برخی از نواحی آسیا و آفریقا به‌زحمت از آنچه در اردوگاههای مرگ آلمان نازی به‌زندانیان داده می‌شد تجاوز می‌کند. گرسنگی عصر ما با همه عواقب و نتایج آن نه امکان از میان رفتن و نه حتی امکان کمتر شدن خواهد داشت. مگر آنکه برای

این کار بسیجی واقعی آنهم در سطح جهانی صورت گیرد. مسئله این نیست که کره ما چقدر انسان را می‌تواند غذا بدهد، بلکه مسئله این است که چگونه باید بهر حال ۷ میلیارد نفر مردم جهان در سال ۲۰۰۰ تغذیه شوند؟

از دیدگاه مسائل بهداشتی، که آن نیز مانند مسائل غذایی مستقیماً با زندگی مردم جهان بستگی دارد، مشکلات موجود دنیای ما کمتر از موارد اساسی دیگر نیست، زیرا در وضع کنونی قسمتی از مردم جهان از قسمت اعظم امکانات بهداشتی که تا به امروز دانش بشری در اختیار ما گذاشته است محرومند. به‌عنوان نمونه کافی است تذکر داده شود که طبق آمار سازمان بهداشت جهانی، در حال حاضر نسبت مرگ‌ومیر برای هر یک هزار نفر در کشورهای اسکاندیناوی و کانادا و ژاپن حدود ۷٪ در آمریکا و اروپای غربی ۱۰٪ ولی در بسیاری از کشورهای آفریقا و آسیا تا میزان ۳۰٪ است.

پیشرفتهای بهداشتی در جهان، متوسط عمر افراد را تقریباً در همه دنیا بالا برده و رقم متوسط جهانی آنرا تنها در بیست‌ساله اخیر از ۳۳ سال به ۴۳ سال رسانیده است. با این همه در این مورد نیز تفاوت بسیار فاحشی میان ملل پیشرفته و کشورهای در حال توسعه وجود دارد، به‌طوری‌که جد متوسط عمر که اکنون در کشورهای اسکاندیناوی ۷۷ سال و در آمریکا و

اروپای غربی ۷۰ تا ۷۵ سال است. در آفریقا و قسمت مهمی از آسیا و آمریکای لاتین از ۴۰ سال تجاوز نمی‌کنند، و حتی در مورد چند کشور بین ۳۵ تا ۳۲ سال است.

صدها میلیون نفر از مردم این کشورها هنوز تقریباً به‌هیچ‌وجه دسترسی به خدمات پزشکی ندارند و در مواردی هم که این امکان وجود دارد حد آن بسیار ناچیز است. ارقام سازمان بهداشت جهانی حاکی است که در بسیاری از کشورهای آفریقایی برای هر ۵۰۰-۱۰۰ نفر ۱۰ پزشک و حتی کمتر وجود دارد.

در کتابی که چندی پیش به‌نام «میعاد در ۱۹۸۰» با همکاری سازمان ملل متحد انتشار یافت، به‌نقل از ارقام سازمان بهداشت جهانی گزارش شده است که در حال حاضر تعداد مبتلایان به بیماری تراخم در جهان حدود ۵۰۰ میلیون نفر است که تقریباً همه آنها تعلق به‌دنیای سوم دارند، و هر ساله عده زیادی از آنان از این بیماری کور می‌شوند. از ۲۰ میلیون مسلول، هشتاد درصد و از ۱۰ میلیون جذامی نود درصد در دنیای سوم بر می‌برند. سازمان بهداشت جهانی شماره کسانی را که دچار بیماریهای ناشی از آب نصقبه نشده و آلوده هستند ۵۰۰ میلیون نفر برآورد کرده است که طبعاً همه آنها به‌کشورهای توسعه نیافته تعلق دارند.

مسئله مسکن که یکی دیگر از حقوق اساسی بشری است، به‌نوبه خود از مهمترین مسائل جهان ماست. در یک بررسی

وضع ناگوار و غم‌انگیز بیسوادی در جهان امروز ما، و محرومیت وحشتناکی که توده‌های عظیمی از مردم دنیا از این بابت با آن دست بگریبانند، یکی دیگر از نابسامانیهای اساسی جامعه بشری است. به‌قول یکی از استادان دانشگاه پاریس: «سرمایه آموزش سرمایه‌ای است که بدترین نحوه توزیع را در جهان کنونی دارد».

پانزده سال پیش، مدیر کل وقت یونسکو با امیدی که جریان موفقیت‌آمیز کنگره جهانی پیکار با بیسوادی در تهران در دل او و دیگر شرکت کنندگان این کنگره برانگیخته بود، اعلام داشت که: «اگر وسایل کار فراهم شود، بلای بیسوادی در طول عمر یک نسل از جهان ریشه‌کن خواهد شد».

متأسفانه آقای «رنه‌ماهو» در پایان عمر خود این امید را از دست داد، و مدیر کل فعلی یونسکو نیز در سالروز جهانی پیکار با بیسوادی در چندماه پیش، آینده را در این زمینه «تاریکتر از آنچه تصور می‌شود»، توصیف کرد.

ارقام یونسکو در این مورد خینی گویا است. این ارقام به‌روشنی نشان می‌دهد که پس از ده سال، تعداد بیسوادان جهان به‌جای آنکه کاسته شود افزایش یافته است.

بر اساس برآوردهای یونسکو، انتظار می‌رود رقم بزرگسالان دنیا یعنی افراد پانزده سانه به‌بالا از ۲۲۸۷ میلیون نفر در سال ۱۹۷۲ به ۲۸۲۳ میلیون نفر در سال ۱۹۸۰ بالغ شود. با اینکه طبق پیش‌بینی‌ها، در این مدت نسبت بیسوادی بزرگسالان که در

بانک جهانی در سال ۱۹۷۵، مشخص شده است که در شش شهری که به‌عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفته‌اند یک تا دو ثلث از مردم امکان پرداخت پول ارزانترین مسکن ممکن را نداشته‌اند. این نسبت به‌ترتیب برای هنگ‌کنگ ۳۵٪، برای بوگونا ۴۷٪، برای مکزیکو ۵۵٪، برای مدرس و احمدآباد و نایروبی ۶۵٪ بوده است.

همین بررسی حاکی است که ۸۵٪ خانوادها در مناطق پهناوری از آسیای جنوبی و جنوب شرقی، آفریقا، آمریکای لاتین و حتی اروپای جنوبی (در مقیاسی کمتر) استطاعت خرید یک واحد مسکونی را برای خود ندارند. طبق آماري که با تأیید دولت هند منتشر شده، در آن کشور نسبت خانوادهايي که جمعاً در یک اطاق بسر می‌برند در روستاها ۳۴ درصد و در شهرها ۴۴ درصد است. در چهار شهر از پرجمعیت‌ترین شهرهای این کشور این رقم ۶۷ درصد و در کلکته ۷۰ درصد است.

حساب شده است که با روند فعلی و ادامه وضع اقتصادی نابسامان کنونی جهان سوء به‌زودی ۸۰ درصد مردم شهرنشین و بی‌بضاعت این کشورها که جمعاً بیش از نیمی از جمعیت شهرنشین دنیا را تشکیل می‌دهند ناگزیر خواهند بود در زاغه‌ها زندگی کنند، یعنی در پناهگاههایی که فاقد حداقل روشنی و حرارت و بهداشت و به‌طریق اولی حداقل ورزش و تفریح و سواد است.



سال ۱۹۷۰ معادل ۳۴٫۲ درصد بوده در سال ۱۹۸۰ به ۲۹ درصد کاهش خواهد یافت. مع هذا افزایش سریع جمعیت باعث خواهد شد که قدر مطلق شماره بزرگسالان بیسواد جهان در همین مدت از ۷۸۳ میلیون نفر به ۸۲۰ میلیون نفر بالا رود. طبق برآوردهایی که شده، از سال ۱۹۶۰ تا پایان قرن حاضر تعداد نوجوانان ۵ تا ۱۴ ساله در آفریقا و کشورهای عرب ۲ برابر، در آمریکای لاتین ۲٫۶ برابر و در آسیا و اقیانوسیه ۳ برابر خواهد شد، ولی نسبت رشد تعداد دانش‌آموزان جهان که در دهه ۶۰ چهار درصد بود در پنج‌ساله اول دهه ۷۰ از ۳ درصد پایین‌تر آمده است. به‌طور کلی ۳۸٪ کودکان و نوجوانان ۶ تا ۱۱ ساله در کشورهای جهان سوم هنوز به‌مدرسه نمی‌روند. در کشورهای متعددی امروزه بیش از ۸۰ درصد زنان و بیش از ۶۰ درصد مردان بیسوادند. زنان تقریباً دو نسل ۸۰۰ میلیون بیسواد جهان را تشکیل می‌دهند.

در سی‌وششمین کنفرانس بین‌المللی آموزش که در شهریور ماه سال جاری در ژنو تشکیل شد، اعلام شد که نه تنها در حال حاضر از هر سه نفر بزرگسال جهان یک نفر از نعمت خواندن و نوشتن محروم است، بلکه در جوامع متعددی تعداد مهمی از بیسوادان را اختصاصاً در کشورهای جوان می‌توان یافت. به‌طوری‌که در صورت ادامه این وضع رقم کودکان ۶ تا ۱۱ ساله‌ای که بکلی از سواد و آموزش بی‌بهره می‌مانند در سال ۱۹۸۵ در کشورهای جهان سوم به‌حدود ۱۳۴ میلیون نفر (۹۰

میلیون در آسیا، ۳۵ میلیون در آفریقا، ۹ میلیون در آمریکای لاتین) خواهد رسید.

برای خود من، موضوع مبارزه جهانی با بیسوادی با یک خاطره تلخ و غم‌انگیز شخصی همراه است. یازده سال پیش، به‌منگام برگزاری کنگره جهانی بیکار با بیسوادی در تهران، در نطق افتتاحیه خود با استمداد از نیک‌اندیشی و واقع‌بینی همه کشورها و ملت‌ها آنهم برای هدفی در بالاترین سطح معنوی و اخلاقی جهانی، پیشنهاد کردم که هر کشوری معادل هزینه نظامی یک روز خود را برای پیشبرد این تلاش بشر دوستانه در اختیار سازمان یونسکو بگذارد. حساب ساده و منطقی من این بود که اگر چنین اقدامی از طرف همه کشورها صورت گیرد، در معادلات نظامی آنها تغییری حاصل نخواهد شد، ولی مسلماً در معادله جهل و دانش در جهان دگرگونی شگرفی حاصل خواهد شد.

در آن موقع این پیشنهاد مورد ستایش و تأیید کنگره قرار گرفت. ولی در عمل هیچ پاسخ مثبتی به‌دندان داده نشد. یک محاسبه ساده کافی است تا نشان دهد که اگر چنین اقدامی صورت می‌گرفت، سرمایه کافی برای از میان بردن بیسوادی بکار می‌افتاد و نتایج چنین سرمایه‌گذاری تمام نسل‌های آینده را در بر می‌گرفت.

وضع بیسوادی در جهان طبعاً ارتباط مستقیم با شرایط اقتصادی و اجتماعی نامساعد کشورهای جهان سوم دارد. این

آن نیز الزاماً باید جنبه جهانی داشته باشد.

شاید انهدام تعادل نباتی جهان یکی از مهمترین عوامل عدم تعادل محیط زیست باشد. کنفرانس سازمان ملل متحد درباره صحراها که در شهریورماه امسال در نایروبی تشکیل شد، و در آن گزارش کار دو ساله پانصد کارشناس و محقق بین المللی درباره جنبه های مختلف وضع جنگلها و مراتع و صحراهای جهان مورد بررسی قرار گرفت. تأکید کرد که در سراسر جهان بخصوص در طول منطقه معروف به «کمربند فقر» که در دنیای سوم قرار دارد، انهدام منظم و مستمر پوشش گیاهی به حد نگران کننده ای رسیده است. در مناطق استوایی و پیرامون آنها که همواره به فراوانی پوشش سبز شهرت داشتند جنگلها به سرعت تبدیل به صحرا می شوند. به طوری که از آغاز قرن حاضر در برخی نقاط ۳۰ درصد این پوشش نباتی و گاه بیشتر از آن، از میان رفته است. به گفته یکی از کارشناسان این کنفرانس: «سرطان تازهای به صورت صحرا یک سوم از تمام زمینهای جهان را بیمار کرده است. در نیمه اول قرن بیستم ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع از اراضی جنگلی و مراتع جنوب صحرای آفریقا توسط این سرطان بلعیده شده اند. وقتی که زمین بدین ترتیب قشر حامی خود را از دست بدهد، باد و باران نیز وظیفه خویش را در عقیم کردن آن انجام می دهند و آنگاه نوبت استقرار همیشگی بیابان می رسد.» متأسفانه این واقعیت که نسبت افزایش جمعیت جهانی بیش از نسبت رشد درختان تازه است باعث کاهش منظم سطح

کشورها عموماً کوشش فراوانی در راه مبارزه با این آفت اجتماعی خود به کار می برند که گاه بسیار سنگینتر از آن حدی است که سطح درآمد کلی آنها اجازه می دهد و با این وصف، نیازمندیهای فراوان همجا بر نتایج این کوششها غلبه دارد. طبق حسابهای یونسکو، افزایش هزینه های آموزشی جهان سوم تقریباً سه برابر سریعتر از رشد درآمد ملی آنها در دهه ۱۹۵۰ بوده و از ۱۹۶۰ به بعد نرخ رشد این هزینه ها بیش از دو برابر نرخ رشد درآمد ملی بالا رفته است. یکی از مشکلات اصولی جهان سوم در این راه کمبود کادر آموزنده است. در این مورد حساب شده است که برای حداقل پاسخگویی بدین نیاز، آفریقا به ۲۴۷۰۰۰ و آمریکای لاتین به ۴۴۵۰۰۰ و آسیا به ۷۰۵۰۰۰ آموزگار اضافی احتیاج دارند.

مسائل ناشی از محیط زیست، یکی دیگر از مهمترین مسائلی است که امروزه جهان بشری با آن مواجه است. خراب کردن و آلودن محیط زیست که در گذشته به علت محدودیت عوامل و شرایط آن اصولاً مسئله قابل طرحی نبود، امروزه با توسعه بی سابقه صنعت و مصرف روزافزون انرژی و بهره برداری افراطی از منابع طبیعی به صورت مسئله ای در آمده است که مستقیماً با سرنوشت محیطی که در آن زندگی می کنیم، یعنی با سرنوشت بشریت ارتباط دارد، بنابراین هرگونه راه حل

جنگلهای جهان می‌شود. تصاویری که ماهواره‌ها از جزیره جاوه در اندونزی گرفته‌اند به‌خوبی نشان می‌دهد که در این جزیره که در تمام تاریخ خود از پر جنگل‌ترین نواحی روی زمین بود، اکنون پوشش جنگلی فقط ۱۲ درصد از مساحت را شامل می‌شود.

از نظر آلودگی دریاها و رودخانه‌های جهان نیز وضع بهتر از این نیست. کنفرانس بین‌المللی دریای مدیترانه که اخیراً در شهر نیس فرانسه تشکیل شد، وضع این دریا را که ۱۶ کشور اروپایی و آسیایی و آفریقایی پیرامون آن قرار دارند از نظر آلودگی «کاملاً بحرانی» توصیف کرد. پرنس رینیر موناکو، چندی پیش در یک سخنرانی رادیو تلویزیونی اظهار داشت:

«۹۰٪ آبهای آلوده به‌انواع فضولات صنعتی و مواد مضر شیمیایی از کشورهای ساحلی مدیترانه بدون هیچ تصفیه قبلی به‌این دریا می‌ریزند. اگر مدیترانه تاکنون توانسته است این آلودگیها را هضم کند، اکنون دیگر از این حیث به‌نقطه اشباع رسیده است. و اگر بگذاریم وضع به‌همین صورت ادامه یابد آنوقت خیال می‌کنم مدیترانه ما محکوم به‌مرگ باشد».

در آمریکا رودخانه دیترویت که دریاچه «اریه» را مشروب می‌کند، هرروز بیش از ۲۵ میلیون متر مکعب مواد آلوده بدین دریاچه می‌ریزد. همین وضع را دریاچه بایکال در شوروی دارد. اخیراً اعلام شد که ۷۵ نوع ماهی که در آبهای رود ولگا زندگی می‌کنند، بر اثر آلودگی آب این رودخانه که ناشی از فضولات

مراکز متعدد صنعتی و شیمیایی واقع در دو سوی این رود است در خطر انقراض کامل هستند. فاجعه بزرگتر این است که رودهای ولگا و اورال، در رود بسیار بزرگ شوروی که مجموعاً ۵۶۲۵ کیلومتر طول دارند، به‌دریای بسته خزر می‌ریزند که به‌نوبه خود به‌خاطر فراوانی مواد آلوده در آستانه مرگ قرار گرفته است. کارشناسان، دریاهای مدیترانه و خزر و بالتیک را مناطقی اعلام داشته‌اند که اگر سریعاً اقدامی برای نجات آنها صورت نگیرد بر اثر آلودگی محکوم به‌از دست‌دادن آثار حیات خواهند بود.

بحران تمدن

ضرورت تغییر نظام اقتصادی موجود جهان واقعیتی است که از دیدگاه «توری» توسط همه سازمانهای صلاحیتدار بین‌المللی و بسیاری از مقامات جهان صنعتی مورد تأیید قرار گرفته است. تعداد کتابها، بررسیها، پژوهشها، مقاله‌ها و متون کنفرانسها که در این باره چه از طرف سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بدان، چه از جانب مراکز پژوهشی ملی و بین‌المللی و کارشناسان امور اجتماعی و اقتصادی و استادان دانشگاهها، و چه توسط وسایل ارتباط جمعی جهان غرب در سالهای اخیر به‌چاپ رسیده است آنقدر زیاد است که مجموعه آنها یکی از مهمترین رشیوه‌های عصر حاضر را تشکیل می‌دهد.

اگر به‌نتیجه‌گیریهای اکثریت قریب به‌اتفاق این بررسیها توجه

کنیم. باید به حل سریع مسئله‌ای که در باره پاسخ آن بدین اندازه اتفاق نظر وجود دارد، اطمینان داشته باشیم. با این همه می‌بینیم که این توافق زبانی تاکنون در میدان عمل جز نتیجه‌ای بسیار محدود نداشته است، و با روند فعلی کارها امید زیادی به خارج شدن وضع از این بن‌بست در آینده نیز نمی‌توان داشت.

علت اساسی این اشکال را باید در وضع اجتماعی و اقتصادی ناسالمی جست که امروزه بسیاری از جوامع پیشرفته اسیر آنند. و اگر این جوامع نمی‌توانند در تعدیل این نابسامانی با فاطمیت لازم اقدام کنند، به خاطر این است که روحیه حاکم بر آنها غالباً فقط روحیه حفظ تنوع و رفاه افراطی موجود، و عدم آمادگی افراد برای گذشت از منافع خصوصی شخصی در برابر مصالح اجتماعی است.

نویسنده سرشناس فرانسوی «ریموند آرون» این وضع را در کتاب خودش به نام «شکوائیه‌ای بر اروپای مسنحط» که اخیراً انتشار یافته است چنین توصیف می‌کند:

«روش بسیاری از مردم ما در برابر اجتماع خود این است که از آن همه چیز را بخواهند ولی بدان هیچ چیز ندهند، یا لااقل هیچ چیزی را ندهند که بتواند آنان را از لذت‌های ناچیز محروم کند و مستلزم فداکاری و گذشتی باشد... سازمان‌های دسته جمعی یا صنفی که دائماً توقعاتشان در میدان‌های بزرگ با نظاهرات پر سروصدا طنین افکن است، توجه به هیچ چیز را جز تحصیل منافع انی و کوتاه مدت کسانی که بدانها رأی داده‌اند ضروری

نمی‌دانند. بدین ترتیب تمدن لذت‌طلبی با فاصله گرفتن روزافزون از آینده نگری، و با بی‌علاقگی به هر چیزی بجز «نفع امروز» حکم محکومیت خود را به زوال امضاء کرده است.»

اشکال اینجاست که غالباً به علت تفوق اقتصادی و تکنولوژیک جهان صنعتی، زیان‌های ناشی از این اقتصادهای ناسالم به حساب جوامع دیگر جهان پرداخت می‌شود. در تحلیل جالبی از این وضع، صاحب‌نظر معاصر دیگر فرانسوی، «روزه گارودی» که قبلاً نیز از او نقل قول کرده، می‌نویسد:

«جوامع صنعتی، حاضر به صرف نظر کردن از منافع نیستند که بدانان اجازه می‌دهد مانند دوران استعماری جوامع دیگر را از یک طرف به عنوان انبار ذخیره کارگر ارزان قیمت برای شرکت‌های چند ملیتی و در عین حال به عنوان تهیه کننده مواد اولیه ارزان، و از طرف دیگر به عنوان مشتریان عالی برای خرید نورم ناشی از اقتصاد ناسالم آنها - که بسیار گریبان‌ساز از تکنولوژی آنان صادر می‌شود - مورد بهره‌برداری قرار دهند.»

این روال اجتماعی نامطلوب، در عین حال زمینه را برای افزایش قدرت عوامل دیگری که بازهم بیشتر باعث عدم سلامت وضع اقتصادی جوامع غنی صنعتی و در نتیجه عدم سلامت اقتصاد جهانی می‌شوند فراهم می‌سازد. یکی از این عوامل نفوذ کارتل‌های اقتصادی نیرومندی است که غالباً حکم دولتی را در دولت دارند و برای توسعه منافع خود حد و مرزی نمی‌شناسند. در این باره تاکنون بررسی‌های فراوان شده و کتابها و گزارش‌های



بسیاری انتشار یافته و سخنرانیهای متعددی ایراد شده است که یکی از تازهترین آنها سخنان اخیر پرزیدنت کارتر در مورد کوششهای کارتل نفتی برای جلوگیری از تصویب برنامه صرفهجویی انرژی دولت آمریکا است.

یک مظهر دیگر این سلطه منافع شرکتهای اقتصادی بر سیاست جهان غرب، وجود شرکتهای معروف چند ملیتی است که فعالیت آنها اساساً حاکمیت ملی دولتها را بهطور روزافزونی تهدید می کند. طبق پیشبینیهای مختلف، این شرکتهای در چند سال آینده در حدود ۳۰٪ تولید تمام جهان (غیر از بلوک شرق) را به خود اختصاص خواهند داد، و شبکه اطلاعاتی خاص خود را خواهند داشت که از کنترل دولتها خارج خواهد بود.

جالب این است که در این میان، مدافعان واقعی سلامت اقتصاد جوامع صنعتی را در اردوگاه دوستان بیغرض آنان می توان یافت و نه در اردوی خودشان. هشدار بزرگ درباره لزوم خودداری از هدر دادن ماده اصیل و نجیب و پایان یافتنی نفت برای مصارف زندگی روزمره، و اختصاص آن به مصارفی با ارزش تر و کوشش در پیدا کردن جانشینی برای این ماده حیاتی، نخستین بار توسط خود من داده شد، و می بینیم که اکنون زمامداران مسئول جهان غرب آنچه را که من چهار سال پیش از این در این باره گفتم، کلمه به کلمه تکرار می کنند. هشدارها و تذکرات مکرر من و دیگران درباره لزوم تعدیل ناسامانی اقتصادی جهان صنعتی نیز، که به خاطر دفاع از مصالح واقعی

این جوامع و دفاع از سلامت اقتصاد جهانی صورت گرفته و می گیرد باز از جانب دوستان واقعی آنان می آید.

من این هشدارها را غالباً در زمینه های اجتماعی و فرهنگی هم به جوامع پیشرفته غرب داده ام، درست به همین جهت که به سلامت و قدرت آنها علاقمند هستم، نه آنکه خواهان سقوطشان باشم، زیرا منطق ما همواره این است که باید دست در دست یکدیگر برای نجات جهان خودمان بکوشیم، نه آنکه بر جداییها و ستیزه جوییها بیفزاییم. ما پیوسته اعلام کرده ایم که مطلقاً خواهان سقوط جهان صنعتی نیستیم، زیرا خود ما روز به روز بیشتر به این جهان تعلق می یابیم، و یا سقوط آن ما نیز از میان خواهیم رفت. مع هذا با تأسف شاهد آن هستیم که بارها این تذکر ما - شاید به خاطر مسئولیتهایی که قبول آن ایجاب می کند - نادیده گرفته شده است.

راه آینده

پس از توضیحاتی که در باره وضع جهان امروز و فردا و عوامل مثبت و منفی حاکم بر آن دادم، اینک موقع آن است که از این توضیحات نتیجه گیری کنم.

همه این تحلیلها و تجزیهها در این واقعیت خلاصه می شود که جامعه جهانی امروز ما، وارث بسیاری از شرایط تبعیض آمیز و غیر عادلانه مادی و اجتماعی گذشته است که ادامه آنها نه با

چنانکه در آغاز این فصل اشاره کردم، رضع جامعه جهانی از نظر منطقی تصویری از آن وضعی است که در داخل یک جامعه وجود دارد، و موقعیت ملتهای غنی و فقیر نیز در سطح جهانی مشابه موقعیت طبقات مختلف در داخله یک کشور است. اگر آدمی در همهجای دنیا آدمی است، و اگر طبق تمام موازین اخلاقی و منطقی، و طبق منشور سازمان جهانی ملل، حقوق انسانی برای همه افراد از هر نژاد و هر جنس و هر ملت یکسان است، در این صورت نحوه مقررات و اصول بنیادی حاکم بر سرنوشت آنها نیز باید یکسان باشد، ولو آنکه سایر مقررات و ضوابط به اقتضای روحیات و شرایط خاص ملی با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

بارها خود را با این پرسش بی پاسخ روبرو می‌یابم که آینده دنیای ما چه خواهد بود؟ آیا کوتاه‌نظری و خودخواهی ما سرانجام این تمدن درخشان غنی و زیبا را که نسلهای پیشمار بشری با کوشش و تلاش پیگیر، با شهامت و پایداری، با ایمان و فداکاری، با آرمانها و اندیشه‌های بزرگ، با دانش و خلاقیت، با امید و اعتماد، قدم به قدم ساخته و پرداخته‌اند، به دست ویرانی خواهد سپرد؟ آیا جهان انسانی همچنان راه خود را به سوی کمال ادامه خواهد داد یا با همه دستاوردها و آفریده‌های خویش بدست خویش نابود خواهد شد؟ آیا بالاخره عقل و منطق به نمایندگی

برافت و اصالت بشری سارگزار است و نه با نیازهای حیاتی و زمایی جامعه کنونی جهان تطبیق دارد. استقرار چنین وضعی، نیای ما را دستخوش نابسامانیها و آشفتگیهای ژرفی کرده که باعث شده است تا جامعه جهانی، درست در شرایطی که پیشرفت دانش و تکنولوژی می‌تواند این جامعه را از بالاترین حد رفاه و رفاهی تمام تاریخ بشری برخوردار سازد، خود را با خطر دو دستگی همه جانبه‌ای که امکان بالقوه نابودی جامعه انسانی و همه دستاوردهای آن را در پی دارد مواجه ببیند، و حتی در غیر این فرض نیز، سنگینی محرومیتها و رنجها زندگی را برای قسمت اعظم از مردم این جامعه به‌صورتی غیرقابل قبول و غیرقابل تحمل درآورد.

برای حل این مشکل اساسی جامعه بشری، ضروری است که نظام موجود اقتصاد جهانی که اجزاء مختلف آن حاصل سوابق گوناگون و غالباً ناهماهنگ گذشته و پیمدالتیها و تبعیضات فراوان است، با توجه به الزامات و نیازهای جهان نوین تعدیل گردد و به‌صورتی صحیح‌تر در راه تأمین شرایط اجتماعی و اقتصادی عادلانه‌تر و منصفانه‌تری برای همه جوامع به‌کار گرفته شود. از چنین دیدگاهی، ضروری است که آن موازینی که به‌عنوان حقوق مسلم و انکارناپذیر در داخله کشورها و جوامع مورد قبول و رعایت است، در صحنه جهانی نیز به‌همان اندازه مورد قبول و رعایت قرار گیرد، نه آنکه طبق یک مثل معروف اروپایی: «آنچه در آن‌سوی پیرنه حقیقت است، در این‌سوی آن خلاف باشد».

نبوغ و اصالت انسانی رهبر سرنوشت ما خواهد بود، یا بالعکس نیروهای مهار نشده غرایز و امیانی که امروزه با قدرت موحش سلاحهای ویرانگر نیز مجهز شده‌اند، جامعه انسانی را با بریا کردن یک جهنم اتمی و یا با خراب کردن بنیادهای استوار دیرینه آن بالمره نابود خواهند کرد، یا لاقفل به دوران توحش بازخواهند گرداند؟ آیا از دیدگاه فلسفی و فکری ایران کهن - که شاید عالیتین جلوه‌گاه این معمای بزرگ سرنوشت است - در مرحله نهایی پیروزی با فروغ ایزدی یا با تاریکی اهریمنی خواهد بود؟ بگذارید مانند همه نیک‌اندیشان و همه واقع‌بینان جهان، همه آنهایی که به بقای جامعه بشری و تمدنی که این جامعه آفریده است پایبندند، آرزو کنیم که دنیای آینده دنیای همزیستی و همکاری زندگی بخش همه ملتها و همه مردمان باشد. دنیایی باشد که در آن همه با هم کار کنند و نیروهای مشترک را در راه تحقق هدفهای مشترک به کار برند. دنیایی که در آن خسرده حسابها، خودخواهی‌ها، پیش‌داوری‌ها، غرایز مهار نشده و کوتاه‌بینی‌های خطرناک جای خود را به تفاهم و جهان‌بینی و آینده‌نگری داده باشند. دنیایی که در آن روح عدالت‌طلبی و احترام به شرافست انسانی مورد قبول و احترام همه‌زادگان بشر باشد. دنیایی که منابع خداداد آن با توجه به منافع و حقوق مشروع همه جامعه بشری بهره‌برداری شوند و به‌صورتی عادلانه‌تر توزیع گردند، تا حاصل آن از میان رفتن فقر و جهل و بیماری و گرسنگی و تبعیضات گوناگون باشد، و صلح و ثبات چنین جهانی ضامن اعتلای بشر

به سوی آینده‌ای باشد که گذشته‌ای پر تلاش و پراز فداکاری و شهامت، او را شایسته آن ساخته است. برای دنیای پیشرفته ما، توجه اساسی بدین گفته معروف «کانت» ضروری است که «انسان وسیله نیست، بلکه هدف است». باید همه ما این احساس را داشته باشیم که جامعه بشری برای آن ساخته شده است که در آن آدمی در خدمت اقتصاد باشد، بلکه این اقتصاد است که باید در خدمت انسان به کار گرفته شود. چندی پیش طی مصاحبه‌ای گفتم، و در اینجا تکرار آن را مناسب می‌دانم که دنیا در حال ادغام است و منافع تمام کشورها روز به روز بیشتر به یکدیگر وابسته می‌شود. این واقعیت را کسی نمی‌تواند نپذیرد، بنابراین دلیلی ندارد که در برابر آن ایستادگی کنیم. هدف غایی تمدن انسان ایجاد یک همکاری مثبت جهانی است که در پرتو آن بتوان نابرابریهای کنونی ملتها را از میان برد و تناقضاتی را که مایه اصلی کشمکش‌ها و دشمنی‌های آنهاست مرتفع ساخت. آنچه باید قبل از هر چیز بپذیریم بیهودگی و حتی حماقت جنگ و ستیز میان خودمان است، زیرا این راه هیچ‌کس را به جایی نخواهد رسانید. وقتی که انسان سوچی جنگ با هموعان خود را دریابد، به ناچار خواهد فهمید که جز همکاری مسالمت‌آمیز میان تمام ملتها راهی برای زیستن وجود ندارد. آرزو کنیم که در سال دوهزار، دنیای ما دنیای مشارکت و نه دنیایی درگیر اصطکاک باشد. اگر به تنش‌زدایی و همزیستی معتقد باشیم، باید بپذیریم که جز یک جهان نمی‌تواند وجود داشته باشد.

فوری‌ترین و مهمترین وظیفه چنین دنیایی شتاب بخشیدن به عمران و سازندگی در سطح جهانی است. چنین روشی سیاست تازه‌ای را بر پایه صلح و همکاری حاکم بر صحنه سرنوشت گیتی می‌کند که درست نقطه مقابل سیاست قدیمی جنگ سرد ویرانگری است. جهان سال ۲۰۰۰ باید یک دنیای واحد باشد که زادگان بشر در آن، در چهارچوب یک مشارکت بین‌المللی، با اطمینان و تفاهم در کنار هم زندگی کنند.

میل دارم این آرزوی قلبی خودم را با آرزوی تحقق پیش‌بینی امیدبخش بشردوستی بزرگ به‌نام ویکتورهوگو تکمیل کنم که صدوسی سال پیش گفت:

«روزی خواهد رسید که همه مردم جهان ما مردمی برخوردار از فروغ تمدن خواهند بود. در آن روز این رؤیای دلپذیر و جاودانه اندیشه بشری سرانجام تحقق خواهد یافت که همه آدمیان به‌صورت مردمی آزاد و آگاه، کشوری به‌نام دنیا و ملتی به‌نام بشریت داشته باشند».

ایکاد عصر اقتدار

وضع جهانی نیز - تا آنجا که مربوط به این کشور و ملت است - آگاهانه می‌پذیرد. احساس ما این است که اصول فکری و عملی این انقلاب نه تنها پاسخگوی نیازهای اساسی جامعه ایرانی است، بلکه می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازهای مشابه در دیگر جوامع جهان نیز باشد. با این همه هیچ اصراری به ارائه سرمنطق به‌دیگران نداریم، زیرا عقیده داریم که هر ملتی در انتخاب راه خویش و یافتن پاسخ‌های لازم به‌مسائل خاص خود بر اساس اصول و شیوه‌هایی که آنها را برای خویش مناسبتر تشخیص می‌دهد، صلاحیت و اختیار کامل دارد.

انقلاب ایران یک ضرورت تاریخی بود برای اینکه جامعه ایرانی را از صوری قرون وسطایی به‌صورت یک جامعه پیشرو و کوشای جهان امروز درآورد، همچنانکه کودتای سوم اسفند ۲۴۷۹ ضرورتی تاریخی بود برای اینکه اصولاً کشور مستقلی به‌نام ایران در روی نقشه دنیا باقی بماند. بدون چنین کودتایی اساساً از وجود جامعه‌ای حاکم بر سرنوشت خود در این سرزمین انتری نمی‌ماند، ولی بدون انقلاب اجتماعی ایران نیز این جامعه امکانی برای جبران عقب‌ماندگی همه‌جانبه خویش از جهان مدرنی نمی‌یافت. بنیانگذاری کشوری نو به‌نام ایران عصر جدید، و پی‌ریزی جامعه‌ای نو به‌نام جامعه پیشرو و انقلابی ایران، دو شرط الزامی برای انتقال تاریخی ملت ما از مرحله انحطاط به‌سرمنزل پرشکوه «تمدن بزرگ» بود.

در دنیایی که دورنمایی از آن را با جنبه‌های مثبت و منفی بنیادی آن توصیف کردم، کشور ما بزرگترین آزمایش تاریخ خویش را در راه دستیابی به «تمدن بزرگ» آغاز کرده است. توضیحات صفحات گذشته از آن جهت ضرورت داشت که چنانکه قبلاً گفتم می‌باید ملت ایران به‌درستی با وضع جهان خود و با شرایط و عوامل گوناگونی که بر آن حکمفرماست آشنا باشد، تا بتواند به‌مقتضای سیاست کلی انقلاب ایران که گام برداشتن در پیشاپیش حوادث است، در جریان تلاش سازنده خویش با آگاهی کامل آماده رویارویی با مشکلات و مسائل گوناگونی باشد که خواه‌ناخواه در این راه در پیش خواهد داشت.

بر اساس چنین آگاهی، انقلاب ایران نه تنها انقلابی پیروز است، بلکه اصولاً محکوم به‌پیروزی است، زیرا این انقلابی سرنوشت ساز است که در عین آینده‌نگری پیوندی ناگسستی با گذشته دارد، و همراه با بهره‌گیری از دستاوردهای دانش و فن بشری، از ارزشهای اصیل و جاودانی میراث کهن خویش مایه می‌گیرد. ما فردای شکوهمند ایران را بر اساس انقلاب امروز آن پی‌ریزی کرده‌ایم، و ایمان داریم که از این راه ملت ایران نه تنها آینده خود را تضمین می‌کند، بلکه ایفای سهم خویش را در بهبود

طبق برنامه‌ها و پیش‌بینی‌های ما جامعه ایرانی در آخرین دهه قرن بیستم یا سال ۲۵۵۰ با به‌دوران این تمدن خواهد گذاشت، و با این حساب راه‌پیمایی تاریخی ملت ایران از تاریکی به روشنایی و از انحطاط به عظمت تنها مستلزم گذشت دوئلت یک قرن یعنی کمتر از حد متوسط طبیعی عمر یک نسل بوده است. برای یک ایرانی که در روزهای پیش از اسفند ۲۴۷۹ در یکی از بدبخت‌ترین و ضعیف‌ترین کشورهای جهان دیده به‌همی گشوده امکان آن وجود دارد که در همین سرزمین به‌عنوان یکی از سعادت‌مندترین و پیشرفته‌ترین ممالک دنیا چشم از جهان فرو بندد. برای درک بهتر شرایط و عواملی که انقلاب شاه و ملت را در جامعه ایران به‌وجود آورد، مروری کلی در چگونگی تحول ایران نوین ضروری است. سیر انحطاط تدریجی ولی منظم و بی‌وقفه‌ای که در همه شئون مادی و معنوی حیات منی ما از آغاز قرن نوزدهم مسیحی شروع شد، تا بعد از جنگ جهانی اول ادامه یافت. در تمام این دوران صدوبیست ساله، ملت ایران مانند یک بیمار مالاریایی نیروی حیاتی خود را ذره‌ذره از دست داد و هر روز از روز بیش نزارتر و بی‌رمق‌تر شد، به‌طوری‌که در پایان نخستین جنگ جهانی دیگر بجز پوست و استخوانی از این بیمار نمانده بود. قاجار بزرگتر این بود که این تاریکترین دوران انحطاط تاریخ ایران با پربارترین دوران جهش علمی و اقتصادی جهان غرب و آغاز عصر جدید صنعتی آن مقارن بود، و به‌این ترتیب هر روز که سپری می‌شد به‌صورتی نومیدکننده فاصله

کشور ما را با ممالک پیشرو غرب بیشتر می‌کرد. دورنمای وضع ایران در آخرین سالهای آن دوران، تصویر واقعی کابوس وحشتناکی است که شاید حتی نقاشان هنر مدرن نیز که متخصص جسم‌آشفنگیها هستند آنچنان که باید قادر به ارائه آن نباشند. در آن هنگام تقریباً هیچیک از عناصر سازنده جامعه ایرانی، چه در صورت مادی و چه در چهره اجتماعی آن، نبود که نشان شوم این انحطاط بر آن هویدا نباشد. از نظر سیاسی، مدت‌ها بود که دیگر ایران جز بصورتی تشریفاتی کشوری مستقل به‌حساب نمی‌آمد، نفوذ دایمی و روزافزون سیاستهای خارجی و مسابقه آنها در تحصیل منافع بیشتر به‌سود خود و به‌زیان ملت ایران، در سال ۱۹۰۷ به‌قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و در سال ۱۹۱۹ به‌قرارداد تحت‌الحمایگی ایران توسط انگلستان منجر شده بود. دولت‌های مرکزی چنان ضعیف و متزلزل بودند که حتی در داخل پایتخت کشور نیز قدرت اعمال اختیارات قانونی خویش را نداشتند. در فاصله پانزده ساله آغاز مشروطیت تا سوم اسفند ۲۴۷۹، ۵۱ کابینه به‌رومی کار آمد که در ۲۳ مورد عمر آنها کمتر از صد روز بود، و در چند مورد عمر برخی از آنها حتی به یک هفته هم نرسید.

ارتش و ژاندارمری و پلیس تقریباً وجود خارجی نداشت، و بالطبع از امنیت داخلی و خارجی نیز خبری نبود. نیروی نظامی ایران از مثنی سرباز تعلیم نیافته تشکیل می‌شد که در بسیار

موارد معاش خود و خانواده خویش را از تخم مرغ فروشی یا هیزم شکنی و امثال آن تأمین می کردند و بابت حقوق خود آنها فقط در مواقعی که چنین امکانی برای دولت وجود داشت آجر و خشت دریافت می داشتند. در ارتش ایران بیش از چند توپ کهنه و چند صد تفنگ مندرس وجود نداشت، و روحیه افراد آن نیز در حد اعلای ضعف بود. نیروی قزاق در فرمان افسران روس بود و «پلیس جنوب» که به دست انگلیس ها تأسیس شده بود فقط از رؤسای انگلیسی خود دستور می گرفت. وقتی که در جنگ جهانی اول با وجود اعلام بیطرفی ایران این کشور میدان ناخودآزم روسیه و انگلستان و عثمانی قرار گرفت. تنها نیروی مسلحی که در مملکت وجود نداشت نیروی نظامی خود ایران بود. از نظر امنیت داخلی اختیار راههای کشور در دست راهزنان یا عشایر یاغی و اختیار شهرها در دست اوباش یا به اصطلاح چاقوکشان محله ها بود. برای رفتن از تهران به مشهد تنها طریق مطمئن، مسافرت از راه روسیه بود، بدین ترتیب که مسافران می بایست از پابلسر که در آن هنگام به صورت مبدا این سفر «مشهد سر» نام داشت، دریای خزر را با کشتی های مسافری روسی طی کنند و از راه ترکستان روس به مشهد بروند. برای رفتن به خوزستان نیز می بایست از راه عثمانی به بین النهرین و از آنجا به این منطقه رفت. در سایر راههای کشور وضع به هیچ وجه از این بهتر نبود، و قتل و غارت مسافران از امور جاری و روزمره مملکت محسوب می شد. در داخل شهرها، روال کار طوری بود که حتی در پایتخت

کشور مردم پس از غروب آفتاب جرئت بیرون آمدن از خانه خود را نداشتند، زیرا نه تنها اشرار و اوباش بلکه حتی خود گزرها و داروغه ها نیز خطری برای آنها بودند.

عدم امنیت منحصر به جنبه مادی آن نبود، بلکه از امنیت قضایی و طبعا از امنیت اجتماعی نیز نشانی دیده نمی شد. قانون «کاپیتولاسیون» اتباع خارجی را تحت حمایت خویش داشت، و سرتوشت مردم خود ایران نیز نه در محاکم صلاحیتدار - که وجود خارجی نداشت - بلکه به میل و اراده خانهای عشایری یا اربابان و ملاکان و اشراف و «حکام شرع» (که غالباً قانون شرع برای آنان فقط مفهوم دفاع از منافع خصوصی یا دسته جمعی خودشان را داشت) تعیین می شد. تنها قانونی که با قاطعیت اجرا می شد قانون تعدی و اجحاف زورمندان نسبت به ضعیفان بود. امنیت اجتماعی حتی به صورت عنوان ساده آن اصولاً برای مردم ایران ناشناخته بود. در رژیم فتووالی، خانخانی، حدااعلای اختلاف طبقاتی، فقدان قدرت قضایی، و بی اطلاعی عمومی از حقوق حقه خود، طبعا انتظار عدالت اجتماعی را حتی در ابتدایی ترین و محدودترین صورت آن نمی شد داشت.

از نظر اقتصادی، ایران یکی از ضعیفترین کشورهای جهان بود. منابع اساسی ثروت مملکت به موجب امتیازهایی که پادشاهان قاچار به بیگانگان داده بودند از دسترس ملی خارج شده بود: امتیاز نفت در دست انگلیس ها و امتیاز شیلات و امتیازات تجارتمتعدد دیگر در دست روس ها بود، و حق نشر اسکناس را بانک

انگلیس و تاحدی نیز بانک روس در دست داشتند. وضع مالی مملکت بر اثر فقر عمومی و رکود اقتصادی و عدم امکان وصول مالیاتها چنان بود که گاه دولت برای تأمین هزینه شام یا ناهار یک میهمان خارجی ناچار بود پول لازم را از کسبه محل قرض کند. کشاورزی و صنعت ایران وضعی کاملاً قرون وسطایی داشت، و بازرگانی آن نیز از همین حد خارج نبود. بهداشت مملکت حتی از وضع قرون وسطایی نیز عقبتر بود. فقدان ابتداییترین شرایط بهداشت عمومی، رواج خانمانسوز مالاریا و حصه و تراخم و بیماریهای «بومی» متعدد دیگر، که هر چند یکبار موجهای وحشتناک ویا ر طاعون مزید بر آن می شد، و قحطی هایی که از ترکیب خشکسالی ها با بدی وضع کشاورزی و عدم وجود راههای ارتباطی پیش می آمد، چنان دست مرگومیر را باز گذاشته بود که حد متوسط عمر افراد به سی سال نیز نمی رسید. تلفات کودکان یکی از بالاترین سطوح را در تمام جهان داشت، و بدی تغذیه توأم با بدی سایر شرایط بهداشتی زندگی، نژاد ایرانی را که روزگاری نمونه ای از نیرومندی و توانایی بود به سرعت به صورت نژادی فرسوده، ناتوان، بی رمق و بیمار درمی آورد.

به مقتضای آنکه فقر و بیماری هرگز از جهل جدا نیستند، وضع آموزش و فرهنگ کشور نیز در سطحی بود که شاید از نظر پایین بودن معادلی در تاریخ ایران نداشت. نسبت پاسوآدان احتمالاً به ۱٪ کل جمعیت نمی رسید. مدارس فقط مکتبخانه هایی بود که با روش تدریس قرون وسطایی اداره می شد. تنها یک

دیرستان به نام دارالفنون در پایتخت وجود داشت و از سراگز آموزش عالی طبعاً اثری نبود، زنان و دختران جز به صورت خیلی استثنایی و خصوصی راهی به دانش نداشتند، زیرا در آن زمان اصولاً زن جزئی واقعی از جامعه ایران محسوب نمی شد، و نه تنها از حق آموزش بلکه از بسیاری حقوق اجتماعی دیگر که ملازم با شرافت انسانی او بود محروم بود.

مظاهر رایج تمدن مادی غرب، که در آن هنگام نه فقط در کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا بلکه در عثمانی و هند و دیگر همسایگان ایران نیز تا حد زیادی تعمیم یافته بود در ایران تقریباً ناشناس بود. راه آهن، راه شوسه، اتومبیل، برق، تلفن، با وجود نداشتن و یا کاملاً در حکم یک تجمل بود.

همه این کمبودهای مادی و معنوی با فراوانی کامل فساد، ارتشاء، دروغ، نفاق، تفرقه، تریاک و انواع خرافات همراه بود. اینها عناصر یک استراتژی کلی با هدف تثبیت عقب ماندگی ملت ایران بودند که در اجرای آن، سیاستهای استعماری خارجی و منافع مشترک مقامات حاکمه کشور و خانها و بسیاری از فروتمندان بزرگ به طور عمد، و جهل و ناتوانی و بیخبری مردم به صورتی غیرارادی، دست بهم داده بودند. نیروهای ارتجاعی که مثل همیشه و همه جا با هر تحول مثبتی در وضع اجتماع مخالفت دارند امکان عمل نامحدود داشتند. نوکری بیگانه و سرسپردگی به قدرتهای «صاحب» و جاسوسی برای خارجی، تدریجاً به صورت مزینی درآمد بود که هر کسی نمی توانست به آسانی افتخار آنرا

داشته باشد.

مجموع این عوامل بدبختی و ضعف و پریشانی، تکرار پیایی تعقیرها و شکستهای ملی، رواج روزافزون بیدادگری و تبعیض و دروغ، فساد و پستی دستگاه حاکمه، قدرت بسی چون و چرای بیگانگان و سرسپردگان آنان، سرانجام آن نتیجه‌ای را بسیار آورده بود که از دیدگاه استعماری کمال مطلوب برای تضمین اسارت یک کشور است، و «احساس حقارت» نام دارد. با تعمیم چنین احساسی، هر ملتی به آسانی غرور ملی و عزت نفس و شرافت انسانی خود را از دست می‌دهد، و در نتیجه هر ظلمی را که بدر وارد شود به صورت خواست سرنوشت، بدون ابراز واکنشی می‌پذیرد. وقتی که یک اجتماع بدین مرحله روانی پا گذارد، زوال آن قطعی و اجتناب‌ناپذیر است، درست مانند قطعی بودن مرگ بیماری که اصولاً اراده زنده ماندن را از دست داده باشد.

این تصویر کلی، دورنمای وضع ایران در شب سوم اسفند ۲۴۷۹ بود که مقدر بود همراه با سپیده دم آن، ایران نو زندگی خویش را آغاز کند.

می‌توان در عماله اندیشه در نظر مجسمه کرد که در آن باامداد سرنوشت، تاریخ ایران از ورای سالها و قرنهای گذشته خود شاهد چه فاجعه‌ای، آنها با چه ابعادی و در چه مقیاسی بود، که شاید حتی برای خود این تاریخ که قده به قده با آن همراه بود

باورکردنی نبود

کشوری که در آن باامداد به صورت گوشه‌ای خاموش و تاریک از جهان پر جوش و خروش قرن بیستم در برابر دیدگان تاریخ بود، همان سرزمینی بود که روزگاری فروغ اندیشه آفریننده مردم آن تاریکیها را به پیکار می‌طلبید، و آن ویرانه‌ای که جولانگاه ناتوانی و فساد بود، همان مرز و بومی بود که تمدن و فرهنگی با تار و پود زرین نیرومندی و پاکی در آن پا گرفته بود. این مردمی که گویی همه نیروهای اهریمنی دست بهم داده بودند تا آنان را به پذیرش زبونی و پریشانی وادارند، بنیانگذاران همان کاخ استوار تمدن آریایی بودند که در آن جز شکوه سرفرازی و آفرینندگی راهی نداشت.

این دگرگونی شگرف، این فراز و نشیب باورنکردنی، بیگمان فاجعه‌ای بسیار بزرگ بود، و با این همه از نظرگاه تاریخ فرمان مرگ این ملت نبود، زیرا این ملتی است که اصولاً نمی‌تواند بمیرد، و ارزشهای جاودان روح و اندیشه آن نیز نمی‌تواند حتی در بدترین شرایط نیروی زندگی خویش را از یاد ببرد. بدین ترتیب بود که یکبار دیگر سمجزه آسا تاریخ ایران ورق خورد و دوران تازه‌ای در حیات ملی ما آغاز شد.

این دوران، از نخستین روز خود مظهر تلاشی پیگیر و بی‌وقفه در دوره هماهنگ شد: یکی راه سازندگی مادی کشور، یعنی امور عمرانی و صنعت و اقتصاد و پیشرفتهای علمی و فنی، دیگری راه رستاخیز روحی و اخلاقی ملی، یعنی طرد همه عناصر

فکری منفی و ویرانگر گذشته و پویایی زیربنای روحی تازه‌ای که صرفاً بر سازندگی و آفرینندگی استوار باشد. پیشرفتهای سالیان نخستین این تلاش طبعاً نسبی توانست آهنگی تند داشته باشد، زیرا این سازندگی از صفر و حتی از پایه‌هایی منفی آغاز شده بود. یک دوران آشفته دوازده ساله نیز که از اواسط جنگ جهانی دوم شروع شد، و جریان حوادث جهان آنرا بما تحمیل کرد، قسمت اعظم از آنچه را هم که انجام شده بود نقش بر آب کرد.

آشفتنی و پریشانی همه‌جانبه‌ای که این جنگ تحمیلی برای ما به ارمغان آورد اصولاً موجودیت ملی ما را در خطر نابودی قرار داد. ورشکستگی اقتصادی، ناامنی و هرج و مرج، فعالیت خانه‌برانداز ستون پنجه بیگانگان، اعمال نفوذ آشکار خارجی در کوچکترین امور کشور، و سرانجام کوشش برای تجزیه آذربایجان که تا سرحد موفقیت رسید، و پیشنهادهای محرمانه برنر و بوین وزیران خارجه آمریکا و انگلستان در مسکو به استالین و مولوتف در مورد ایجاد سه بخش خودمختار آذربایجان و کردستان و خوزستان در ایران، (که استالین در ادامه سیاست خود مبنی بر استیلا بر تمام ایران آنها را نپذیرفت)، همه از مظاهر اهریمنی این دوران بود. شاید تلخ‌ترین قسمت این ماجرای شوم، نقشی بود که سرسپردگان ایرانی قدرتهای بیگانه در اجرای این نقشه‌ها (که نوع تازه‌ای از نقشه سال ۱۹۰۷ در تقسیم ایران بود) به عهده داشتند. در اجرای این نقش نه تنها حزب توده علناً عامل تجزیه

آذربایجان و دیگر مناطق بود، بلکه حزب ایران نیز که ادعای ملی بودن داشت با پیشه‌وری مأمور رسمی اجرای این نقشه در آذربایجان ائتلاف کرد، و جالب این است که در طول این ماجرا کمترین صدای اعتراضی از مصدق و دستیاران او (که بعداً آنهمه ادعای وطن‌پرستی و دفاع از منافع ملی کردند) برنخواست و اصلاً معلوم نبود این عده کجا هستند، زیرا اربابان خارجی در آن هنگام چنین دستوری بدانان نداده بودند. در عوض در آخرین روزهای حکومت مصدق، جبهه ملی و حزب توده عملاً یکی شدند، زیرا در آن موقع خواست این اربابان چنین بود. این سازش شوم، در هر زمان و به هر ترتیب که اتفاق بیفتد جز بازتابی از سازش سیاستهای خارجی علیه منافع ایران نیست.

با قیام ملی ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ وضع کشور پرديگر به‌مجرای صحیح خود بازگشت و مقدمات دوران جهش بزرگ فراهم گردید. در این دوران هر دو برنامه‌سازندگی مادی و سازندگی معنوی کشور با آهنگی که شاید قاطعتر از آن ممکن نبود ادامه یافت، و طبعاً ادامه نیز خواهد یافت تا پیوستن این دو مسیر در اوج نیرو و شکوهشان پیام‌آور آغاز عصر «تمدن بزرگ» ایران گردد.

این سیر بی‌وقفه ایران نوین در راه پیشرفت، چنانکه گفته شد با قیام ملی ۲۸ مرداد سال ۲۵۱۲ آغاز شد و از ششم بهمن ۲۵۲۱ پا به مرحله قاطع خود گذاشت. رستاخیز ۲۸ مرداد ملت ما را که در مسیر رویدادهای تحمیلی از راه اصلی خود دور



می‌شد به مسیر اصیل و تاریخی خودش بازگردانید و انقلاب ششم بهمن مرحله تازه‌ای را در این مسیر فراروی ملت ایران گذاشت. مدت کوتاهی که از آن تاریخ می‌گذرد، کافی بوده است تا اساس نظام کهنه شده جامعه ایرانی را که به هیچ‌رو با مقتضیات عصر نو سازگار نبود به کلی دگرگون کند، و همراه با پی‌ریزی نظامی نوین و مترقی تمام آثار و مظاهر منفی و مخرب گذشته را از میان بردارد و عوامل مثبت و سازنده‌ای را که پدیدآورنده ایران نو هستند جایگزین آنها سازد.

انقلاب بنیادی ایران که هرگز متوقف نمی‌شود - و به‌همین جهت شش اصل نخستین آن اکنون به ۱۹ اصل رسیده است - در مدت پانزده سال کشور ما را از نظر ضوابط پیشرفته اجتماعی در صفوف مقدم کشورهای مترقی جهان قرار داد. دموکراسی پیشرو سیاسی با دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ترکیب شد و عدالت اجتماعی عدالت قضایی را تکمیل کرد. وحدت ملی به‌صورتی قاطع اعاده گردید و تفرقه و پراکندگی جای خود را به پیوستگی استوار ملی داد. امنیت در نیرومندترین مفهوم آن به کشور بازگشت. نیروی دفاعی ما بدل به یکی از مجهزترین ارتشهای جهان شد. نهضت سازندگی و آبادانی شرق تا غرب و شمال تا جنوب مملکت را فرا گرفت. صنعت و کشاورزی و بازرگانی کشور چنان رونق یافت که رشد اقتصادی سالانه ایران در اولین مقام جهانی قرار گرفت. سیستم نوادالی و مالکیت‌های بزرگ جای خود را به مالکیت کشاورزان

آزاد و تعاونی‌های کشاورزی و شرکتهای سهامی زراعی داد. کارگران ایران مشمول مترقی‌ترین قوانین کارگری جهان شدند. هم صاحب سهم کارخانه و هم به‌اشکال مختلف تا ۲۰٪ سهام در منافع کارخانه گردیدند. پوشش آموزش و پرورش جامعه ایرانی را دربر گرفت و جهاد پیکار با بیسوادی تا دورافتاده‌ترین روستاهای کشور گسترش یافت. زنان ایرانی با برخورداری از حقوق کاملاً مساوی با مردان پا به‌صحنه اجتماع ایران گذاشتند. شبکه پیشرفته بهداشت در خدمت سراسر شهرها و روستاها درآمد. منابع اساسی ثروت مملکت از راه ملی شدن در اختیار همه مردم قرار گرفت، و حاکمیت کامل و مطلق ملی بر منابع اقتصاد مملکت برقرار شد. ارتجاع و بیگانه‌پرستی برای همیشه سرکوب گردید و همراه آن دفتر خرافات و فساد نیز بسته شد. فرهنگ ملی شکوفایی خود را بازیافت و ارزشهای جاودانی تمدن ایران دیگر باره به‌درخشش درآمد. اصل عدم تمرکز و مشارکت عمومی اساس نظم اجتماعی ایران نوین قرار گرفت. دولتهای لرزان و ناتوان جای خود را به دولتهایی پایدار و مجری نیرومند قوانین دادند. سازمان حزبی پیشرو و مجهز رستاخیز ملت ایران به‌صورت یک حزب مترقی و فعال به‌وجود آمد. سیاست مستقل ملی ایران همراه با تضمین منافع بین‌المللی کشور حیثیت و مقام جهانی ما را به‌عالیترین سطح بالا برد... و در پرتو همه این پیروزیها «احساس حقارت» شوم و ویرانگر جای خود را به غرور ملی، به‌سربلندی و اعتماد، به‌اراده سازندگی و آفرینندگی، به‌بلندپروازی و آینده‌نگری داد.



مارکسیسم و ده‌ها «ایسم» دیگر در جوامع مختلف جهان به مقتضای شرایط و روحیات و با نیازهای خاص آن جوامع وضع شده‌اند، نمی‌توانند جوابگوی نیازها و روحیات و شرایط کشور ما نیز باشند. برای ما قابل تصور و قابل قبول نیست که یک جامعه مانند حیوانات آزمایشگاهی که برای درک اثر داروهای ساخت لابراتوارها مورد امتحان قرار می‌گیرند، مورد آزمایش سیستم‌ها و مرامهای پیش‌ساخته سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی قرار گیرد. وانگهی اصالت اندیشه ایرانی، در زمینه ارائه راه‌حل ایرانی برای مسائل ایرانی، اصولاً نیازی به افکار وارداتی ندارد.

انقلاب ایران با برخورداری از همین امتیاز اساسی که خود را در چهاردیواری هیچ اصول خشک و ثابت مرامی محصور نکرده است، از آغاز نیروی پرتحرک و پویا بوده است، یعنی جنبشی بوده است که پیشروی آن وقفه‌بردار نیست و نمی‌تواند نقطه‌ای را به نام نقطه کمال بشناسد و در مرحله‌ای معین پایان مسئولیت تاریخی خود را اعلام کند. اصول این انقلاب، جز در ارکان بنیادی آن، همواره آماده توسعه و تکامل و حتی دگرگونی است تا در هر صورت و به هر هنگام بتواند بهترین پاسخگوی مصالح و نیازهای جامعه ایرانی باشد. طراحی این اصول در عین جنبه کاملاً انقلابی آنها با واقع‌بینی یعنی درک آگاهانه نیازهای اساسی جامعه نوین ایران و پیدا کردن راههای مشخص و قاطع برای جوابگویی بدین نیازها توأم بوده است. بدین جهت اجرای اصول انقلاب غالباً مستلزم دگرگونی‌هایی ژرف و اصولی در

ایران امروز

جامعه نوین ایران که از پانزده سال پیش بی‌ریزی شده است، بر سه پایه نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت استوار است، و هر یک از این سه رکن بنیادی، شئون مختلفی از حیات ملی و از سیر تکامل جامعه ایرانی را رهبری می‌کند. نظام شاهنشاهی ایران ضامن استواری وحدت ملی، قاطعیت قدرت فرماندهی، نیرومندی نظامی، استقلال سیاسی و نقش بارز جهانی کشور ماست. قانون اساسی ایران ناظر بر نظم دموکراتیک کشور و ضامن حقوق مدنی و سیاسی و قضایی همه افراد ایرانی است. انقلاب شاه و ملت، زیربنای تحول اجتماعی و اقتصادی همه‌جانبه‌ای است که از راه استقرار و گسترش عدالت اجتماعی و دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک، مسیر پیشرفت جامعه نوین ایرانی را تعیین و هدایت می‌کند.

مهمترین خصیصه این انقلاب این است که از هیچ چیز بجز مصالح ملی و ارزشهای ایرانی و نیازهای اجتماعی جامعه ایران مایه نگرفته و در طراحی اصول آن هیچ ایدئولوژی بیگانه ملاک کار نبوده است، زیرا از نظر انقلاب ما ایدئولوژی یک کالای وارداتی نیست، و اصولی که به نام کاپیتالیسم و سوسیالیسم و

ساختمان کهن اجتماعی ایران بود. آنچه در مورد اصلاحات ارضی و امور کار و کارگری و منابع طبیعی و نظایر آن در کشور ما انجام گرفت، با حفظ روح دموکراسیک این اصلاحات، جنبه‌ای چنان انقلابی داشت که تحقق آن حتی در ابعاد بسیار محدودتر، در کشورهای متعدد جهان با همه کوششهایی که در این راه صورت گرفت ممکن نگردید.

وجه امتیاز خاص این انقلاب این بود که به‌خلاف سایر انقلابها از طرف یک اقلیت به اکثریت تحمیل نشد، بلکه درست بعکس اکثریتی بزرگ آنرا به اقلیتی کوچک ولی متنفذ تحمیل کرد. این امر از راه اعلام آزادانه رأی اکثریت تحقق پذیرفت و با مشارکت همان اکثریت شکل گرفت و ادامه یافت. بدین ترتیب دموکراسی سیاسی، یعنی حکومت اکثریت بر اساس اراده اکثریت، از همان آغاز جزء بنیادی انقلاب ایران بود، نه آنکه اصلی باشد که در ابتدا به‌خاطر مصلحت انقلاب نفی شود تا بعداً موقع مطرح شدن آن برسد.

روح و فلسفه این انقلاب این بود که هماهنگ با اجرای برنامه‌های وسیع اقتصادی و افزایش روزافزون ثروت و درآمد ملی، بیشترین تعداد ممکن از افراد مملکت در بهترین شرایط ممکن از این پیشرفت بهره‌مند گردند، بی‌آنکه از این راه به حقوق و آزادیهای فردی آنان لطمه‌ای وارد آید. تحقق این هدف ایجاب می‌کرد که دموکراسی سیاسی به‌جای آنکه مانند گذشته به اقلیت محدودی منحصر شود و وسله‌ای برای استثمار اکثریت

گردد، از راه ترکیب با دموکراسی اقتصادی و با اقتصاد دموکراتیک از یک استخوان‌بندی محکم و سالم اقتصادی و اجتماعی برخوردار شود، و همینطور هم شد. یعنی بزرگترین جهش صنعتی و اقتصادی تاریخ ایران و همه دستاوردهای شگرف آن، با وضع و اجرای مترقی‌ترین قوانین کار و کشاورزی و دیگر قوانین مربوط به سایر اصول انقلاب هم‌زمان گردید. با پایان دوران استثمار فرد توسط فرد، نظام اجتماعی کشور بر پایه‌ای کاملاً سالم استوار شد، و این سلامت اجتماع را اجرای اصول آموزشی، بهداشتی، عمرانی، قضایی و اداری انقلاب در همه زمینه‌ها تکمیل کرد.

اکنون دموکراسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران بر پایه این نظم نوین استوار است، و به همین جهت می‌توانیم آن را یک دموکراسی کاملاً سالم بنامیم. این دموکراسی، همانند ایدئولوژی انقلاب، بر الگوی ساخته و پرداخته دموکراسیهای بیگانه پی‌ریزی نشده است، بلکه صرفاً از شرایط و مقتضیات مادی و معنوی جامعه ایرانی مایه گرفته است. به همین دلیل جای شگفتی نیست اگر بعضی از ضوابط آن مورد پسند افراد یا گروه‌های مختلفی از دیگر نقاط جهان قرار نگرفته باشد.

در دموکراسی ما آزادی کامل فردی با نظم و انضباط کامل اجتماعی توأم است. هر فرد ایرانی از پیشرفته‌ترین حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخوردار است، ولی متعهد است که همین حقوق را برای دیگران نیز به‌طور کامل محترم شمارد. در

بیشرو و سازنده کتونی کشور به قدری بی‌اثر است که هیچ نگرانی واقعی را ایجاد نمی‌کند، ولی وجود چنین افرادی که در بیست و پنج سالگی رفتار بچه‌های دوسه‌ساله را داشته باشند، برای جامعه‌ای که شاهد رویدن چنین علفهای هرزه‌ای است خودبه‌خود مایه تأسف است.

این دموکراسی پیشرو ولی با انضباط، در عین آنکه اجازه خرابکاری و خیانت به کسی نمی‌دهد، اجازه تلاشهای ارتجاعی و قهرایی نیز نمی‌دهد، زیرا که زیان منفی بافی و کارشکنی در سیر پیشرفت اجتماع کمتر از زیان خیانت و خرابکاری نیست، و در پیشگاه مصالح واقعی ملت ایران پیروان این هر دو راه به یک اندازه گناهکارند. جالب این است که به همین دلیل تقریباً همیشه بین این دو قطب مخالف یک «اتحاد نامقدس» شوم پدید می‌آید که تنها انگیزه وجودی آن اشتراک منافع در جلوگیری از پیشرفت سالم جامعه است، و همین منافع مشترک است که ترکیب نامتجانس و باورنکردنی «مارکسیسم اسلامی» را میان منکران وجود خداوند و طرفداران ادعایی اصول مذهبی به وجود می‌آورد، هر چند که «آزادی‌خواهی انقلابی» دسته اول همانقدر از آزادی واقعی و از انقلاب اصیل فاصله دارد که «مسلمانی» مورد ادعای دسته دوم از روح و معنی اسلام به دور است.

دموکراسی ایرانی امکان هر تلاش سالم و سازنده و بهره‌گیری مشروع از دستاوردهای آن برای هر فردی به حد اکثر وجود دارد، ولی امکان نادرستی و نقاب و استثمار وجود ندارد، امنیت هرکسی تضمین شده است، اما اجازه تخطی به امنیت دیگران نیز به کسی داده نمی‌شود. دموکراسی ایران، دموکراسی آزادیها و حقوق مشروع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است، اما دموکراسی هرج و مرج نیست، به طریق اولی دموکراسی خرابکاری و اجاباً خیانت نیز نیست.

مفهوم این گفته این است که در ایران امروز اخلاص و کارشکنی در پیشرفت امور کشور قابل قبول و قسابل گذشت نیست، بنابر این عده‌ای فریب‌خورده با مغرض و یا دیوانه، از آن قماش افرادی که در بسیاری از کشورهای پیشرفته نیز وجود دارند و متأسفانه یک نوع «ببین‌الملل خرابکاری» را تشکیل می‌دهند، در این کشور پروانه کار ندارند، این افراد که یا فطرتاً نادان و بی‌منطق هستند، یا با شستشوی مغزی گمراه شده‌اند، و یا بیماری روانی دارند، به بهانه «ایدئولوژی»های احمقانه‌ای مانند «مارکسیسم اسلامی» - که درک جنبه مضحک چنین ترکیب غیرممکنی حتی برای یک کودک دبستانی نیز آسان است - بر ضد وطن خودشان (و طبعاً به نفع دیگران) دست به خرابکاری و گاه آدم‌کشی می‌زنند، و اخلاص در هر کوشش مثبت و سازنده‌ای را «وظیفه قهرمانی» خویش می‌شمارند. البته تلاشهای این افراد، خواه احمقانه و خواه خائنه، در مقابل نیرومندی و پویایی نظام

ما اکنون در پیشبرد برنامه‌های سازندگی صنعتی و اقتصادی و اجتماعی کشور خویش، اتکاء اساسی به درآمدهای نفتی خود داریم که در حال حاضر به حدود ۲۳ میلیارد دلار در سال بالغ می‌شود، ولی طبق برآوردهایی که به عمل آمده است منابع نفتی ایران بین ۲۰ تا ۳۰ سال دیگر به پایان خواهد رسید، و در آن هنگام کشور ما در حدود ۶۵ میلیون نفر جمعیت خواهد داشت. مفهوم این سخن این است که در آن موقع ما با قیمت‌های ثابت امروز دو برابر درآمد کنونی نفت را لازم خواهیم داشت تا وضع موجود را حفظ کنیم. ولی هدف ما طبعاً حفظ سطح زندگی کنونی نیست و مسلماً می‌خواهیم سطح زندگی ملی را بالاتر ببریم، و این درست موقعی خواهد بود که نفت ما تمام شده است. با آهنگ رشد جمعیت کشور، ما ناچار خواهیم بود در آینده‌ای بسیار نزدیک هر ساله دست‌کم یک میلیون شغل تازه ایجاد کنیم. تصدی هر یک از این مشاغل مستلزم حداکثر بازدهی کار است. زیرا گسترش برنامه‌های سازندگی کشور و فوریت آنها طوری است که اجازه سهل‌انگاری و کندی را در انجام هیچ وظیفه‌ای به هیچ فرد ایرانی نمی‌دهد. توجه کامل بدین مسئولیت و آمادگی همه‌جانبه برای ایفای آن، شرط اساسی تصدی هر شغلی از جانب هر جوان ایرانی است.

تذکر این نکته نیز لازم است که تضعیف پیشرفت ما نه تنها یک وظیفه ملی است، بلکه در عین حال وظیفه‌ای است که جامعه ما در صحنه جهانی بعهده دارد. موقعیت جغرافیایی خاص ایران

چنان حساس و حیاتی است که اگر ما در مدتی معین به سطح معینی از ترقی نرسیم ممکن است ثبات و استحکام همه این منطبقه از جهان در معرض تهدید قرار گیرد. ما با پیروی از دید دنیایی خود و بر اساس رسالت بشری خویش در برابر تاریخ و آینده خودمان و تمام جهان در این باره متعهد هستیم، و این الزام زمان است که سیر درنگ‌ناپذیر ما را به سوی پیشرفت ایجاب می‌کند.

انقلاب فراگیر و همه‌جانبه‌ای که به صورت بزرگترین تحول اجتماعی تاریخ ایران از پانزده سال پیش در این کشور آغاز شد، بر پایه ایفای همین رسالت ملی و رسالت جهانی طرح‌ریزی و اجرا گردید. این انقلابی بود که شرایط ناساله اجتماعی را که مانع هر کار مثبت و سازنده بود از میان برد و زمینه‌ای سالم برای بروز آزادانه همه استعدادها و امکانات و برخورداری شرافتمندانه و عادلانه عموم افراد ملت ایران از حاصل کار و دسترنج خویش فراهم ساخت.

با این انقلاب، کار برای همیشه جنبه استثماری خود را در جامعه ایرانی از دست داد و شرافت ذاتی و انسانی هر فرد در هر شغل تثبیت شد. هر ایرانی خود را عمیقاً انسان شایسته‌ای احساس کرد که در عین برخورداری از همه مواهب عدالت اجتماعی، حقوق بشری و آزادیهای فردی او نیز پای برجا مانده

است.

انقلاب ایران، دموکراسی سیاسی را که ضامن حقوق افراد براساس قانون اساسی است با برخورداری عمومی از حقوق پیشرفته اجتماعی و اقتصادی تکمیل کرد. فلسفه اقتصاد دموکراتیک و دموکراسی اقتصادی متأثر از این دو اصل اساسی تکیه داشت که از یک سو بیشترین تعداد ممکن از افراد مملکت از رفاه مادی بزرگ بهره‌مند شوند، و از سوی دیگر در عین این بهره‌وری، حقوق فردی همه آنها اعم از کشاورز و کارگر و صاحبان مشاغل اداری یا خصوصی و مدیران و روشنفکران و به‌طور کلی تمام افرادی که در ساختن ایران آباد و پیشرفته فردا سهم هستند محفوظ بماند، و مطلقاً راهی برای استثمار کسانی که شرافتمندانه کار می‌کنند وجود نداشته باشد.

در تأمین این اصل کلی، تجدیدنظری اساسی و انقلابی در معیارها و موازینی که جامعه ایرانی در وضع کهنه‌شده و عقب‌مانده این اجتماع بر آنها متکی بود انجام گرفت، و بنیاد نوین این جامعه بر پایه‌ای نهاده شد که پنج اصل کلی عدالت اجتماعی یعنی برخورداری همه افراد جامعه از حد ضروری غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و آموزشی را تضمین کند و حداقل درآمد فردی را به‌میزانی برساند که او را به‌تأمین این نیازهای اساسی خود و خانواده‌اش قادر سازد.

مفهوم دموکراسی در اصیلترین صورت آن، و در مفهوم لغوی این کلمه، از وضع مردم کوچک و بازار سرچشمه می‌گیرد. این

مردم کاملاً حق دارند که همراه با حقوق سیاسی خود برای حقوق اقتصادی و اجتماعی خویش نیز تضمین بگیرند، زیرا بسرای انسانی که با گرسنگی و فقر و بیماری و جهل دست‌به‌گریبان است آزادی سیاسی یک نوع نجمل بیش نیست.

بر این اساس بود که دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ایران تحقق یافت، و اصلاحات بنیانی به‌صورت دو پایه اصلی انقلاب ایران در زمینه مالکیت ارضی و در زمینه امور کار و کارگری صورت گرفت. از طرف دیگر مفهوم دموکراسی اجتماعی این بود که آن مواهب طبیعی که انسان در تولیدشان دخالتی نداشته و کوششی نکرده است، از قبیل جنگلها، مراتع، آبها و رودخانه‌ها، و مواد معدنی اساسی مانند آهن و مس و نفت و نظایر آن، در تملک خصوصی نباشد، بلکه به‌نفع پیشرفت و رفاه همه جامعه مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

در ضمن دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ایجاد می‌کرد که دولت به‌عنوان نماینده و مدافع جامعه در هماهنگی و اداره تولید ملی نقشی اساسی ایفاء کند. نظام نوین جامعه ایرانی سرمایه‌داری صرف را رد می‌کرد، و در عین حال نقشی مولد بخش خصوصی را در رشته‌های صنعت و بازرگانی و کشاورزی و سایر زمینه‌های تولیدی نه تنها محفوظ نگاه می‌داشت، بلکه مورد حمایت و تشویق قرار می‌داد، زیرا مفهوم دموکراسی اقتصادی در ایران پیشرو امروز این است که در چهارچوب



رعایت قوانین حاکم بر شرایط کار و اقتصاد به تعداد هر چه بیشتری کارفرمای مستقل اجازه اداره مؤسسات تولیدی و بازرگانی را بدهد.

همه اینها اصولی بود که در طرحریزی مواد مختلف انقلاب شاه و ملت مورد توجه قرار گرفت، و در هر مورد با وضع و اجرای یک یا چند اصل از اصول انقلاب بدین نیازهای حیاتی جامعه ایرانی پاسخ داده شد.

طرحریزی این انقلاب کاری ناگهانی یا شتاب‌آمیز نبود، بلکه این طرحی بود که در طول سالیان دراز در روح و اندیشه من مایه گرفته بود. تجارب تلخ و عبرت‌انگیز سالهای ملالت‌بار پس از جنگ، بررسی تحولات جهانی، تحلیل و تجزیه مرامها و تئوری‌های مختلفی که در دیگر جوامع مورد آزمایش قرار گرفته بود، تعمق در اصول و موازین استوار تمدن و فرهنگ ایرانی، همه اینها در من این اعتقاد راسخ را پدید آورده بود که تجدید حیات جامعه ایرانی نیازمند یک دگرگونی بنیادی و انقلابی در تمام جهات اجتماعی و اقتصادی این جامعه است.

این درست همان کاری بود که انجام گرفت، و نظیر آن چه از نظر کمیت و چه از لحاظ کیفیت در تاریخ ایران سابقه نداشت. انقلابی بود که برخلاف بسیار انقلابهای دیگر همه طبقات و افراد یک جامعه از آن بهره‌مند شدند. ثمرات این



انقلاب، مالک و کشاورز، کارفرما و کارگر، شهری و روستایی، جوان و پیر، زن و مرد، مادر و کودک، روشنفکر و بیسواد، و به‌طور کلی فرد فرد افراد ایران را دربر گرفت، و از همین جهت بود که مشارکت وسیع و همه‌جانبه مردم در تمام سطوح پیشرفت مادی و معنوی مملکت به‌صورت وجه مشخص این انقلاب درآمد. این مشارکت، تعهد عمومی مردم مملکت بویژه نسل جوان به‌جهاد برای بازسازی کشور است، و این گویاترین جنبه اصالت این نهضتی است که علیرغم ماهیت انقلابی آن، تمام اصلاحات و تحولاتش در چهارچوب حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی صورت گرفته است.

وجه متمیز دیگر این انقلاب این است که در اصول مختلف آن (که اکنون شماره آنها به ۱۹ رسیده است) به‌تمام مسائل انسانی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، صنعتی، کشاورزی، فرهنگی و غیره توجه شده است. راز این ماهیت فراگیر در این است که انقلاب شاه و ملت انقلابی مستمر و پویا و برخوردار از تحرک و از نوجویی دایم است. هر نظر سازنده و مثبت و مکمل انقلاب که ارائه شود و واقعاً مفید تشخیص داده شود، حتی اگر مستلزم تعویض یا تعدیل اصولی از انقلاب — بغیر از اصول بنیادی آن — باشد از طرف من پذیرفته می‌شود، زیرا این انقلابی است که باید همیشه چند قدم از پیشامدهای آینده جلوتر باشد تا هیچ حادثه غیرمنتظره و هیچ تحول و تغییر سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی این مملکت را غافلگیر نکند، حتی موردی هم پیش نیاید که ما



قبلاً آنرا پیش‌بینی نکرده و درباره آن تصمیم لازم نگرفته باشیم. انعطاف‌پذیری انقلاب ما راهگشای پیروزی آن است، زیرا تجربه به ما نشان داده است که هر تحول انقلابی دیگری، وقتی که در چهارچوب انعطاف‌ناپذیر اصول ثابت، به هر صورت و در هر ترکیب، محصور شده باشد، پس از مدتی خودبه‌خود قابلیت هماهنگی خویش را با الزامات و نیازهایی که پیش می‌آید از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند پاسخگوی شرایط تازه آن اجتماع باشد.

یک خصیصه بنیادی دیگر انقلاب ما، تطبیق دایم آن با ارزشها و موارد مدنی و فرهنگی خاص ایرانی است. شاید این امتیاز حاصل بلوغی باشد که در نهاد ایرانیان وجود دارد، و بدانان امکان می‌دهد که از کلیه پیشرفتهای علمی و صنعتی جهان مرفی برای برخورداری از رفاه مادی و دستاوردهای زندگی نوین استفاده کنند بی‌آنکه روح خویش را در اختیار شیطان تکنولوژی قرار دهند، و بی‌آنکه به دام آن گمراهی و سرگشتگی غم‌انگیزی بیفتند که امروزه دامگیر نسل جوان بسیاری از جوامع دیگر جهان شده است و از آن عادتاً به صورت «شکاف تسلیها» نام می‌برند، هرچند که چنین مسئله‌ای برای ما ناآشناست، زیرا با سازمان اجتماعی سنتی و حاضر ما سازگار نیست.

امیدوارم در آینده نیز بتوانیم همچنان با حفظ فضایل و ارزشهای تمدن ایرانی، با انکاء به هویت ملی خود، و با پشتوانه غنای روحی و میراث فرهنگی خویش، از انحرافات و

سرگشتگیهای نسل جوان خود جلوگیری کنیم. این امر مستلزم حفظ پیوند استوار انقلاب ما با تمدن و فرهنگ ملی است. این امتیازی است که وارثان تمدنها و فرهنگهای اصیل دارند، و اگر ما پیام پرشکوه و معنوی این میراث کهن را همواره در گوش داشته باشیم همچنان توازن پیشرفتهای همه‌جانبه مادی را با ارزشهای انسانی و اخلاقی جامعه ایرانی حفظ خواهیم کرد.

وفتی که اصول انقلاب ایران توسط من اعلام شد، جنبه دگرگون‌کننده و بنیادی آن حتی بسیاری از کسانی را که در نیک‌اندیشی و صداقتشان تردیدی نبود به‌هراس افکند. برخی از مشاوران من خبرخواهانه متذکر شدند که اتخاذ چنین راه‌حلهای انقلابی کشور را به تباهی خواهد کشید و نیروی سازندگی و ابتکارات ثمربخش را از میان خواهد برد. گروهی از اقتصاددانان نیز پیشینی کردند که به‌زودی سرمایه‌ها از کشور فرار خواهند کرد و سرمایه‌گذاری در امور تولیدی متوقف خواهد شد. برخی هم، که این‌بار چندان حسن‌نیت نداشتند، غیبگویی کردند که ایران به‌سوی کمونیسم خواهد رفت.

ولی آنچه در عمل روی داد، درست عکس همه این پیش‌بینی‌ها و غیبگویی‌ها بود. ایران از راه انقلاب به‌سوی ورشکستگی نرفت، بلکه به‌سوی شکوفایی اقتصادی بی‌سابقه‌ای رفت که پویایی آن حتی نواندیش‌ترین کارشناسان اقتصاد جهان



را به‌شگفتی افکند. نه تنها سرمایه‌های داخلی فرار نکرد، بلکه سرمایه‌گذارهای وسیع خارجی نیز بر آنها افزوده شد. تهران که روزگاری بیرون از هر فهرست جهانی فعالیتهای اقتصادی بود، به‌صورت یکی از پرچوش و خروشان‌ترین مراکز دنیایی این فعالیتها درآمد. عصر صنعتی به‌مفهوم امروزی آن در ایران آغاز شد، و به‌موازات آن با تغییر نظام کهن زمینداری و استقرار تعاونی‌های زراعی و کشاورزی، عصر کشاورزی مکانیزه نیز شروع گردید. اکنون اقتصاد ما بر اساس واقع‌بینی و آینده‌نگری روزبه‌روز استوارتر و سالم‌تر می‌شود، و بر پایه این اقتصاد تندرست و شکوفا ایرانی تازه به‌وجود می‌آید که در آن نعم مزایای دانش و تمدنی پیشرفته به‌برکت یک نظام مترقی اجتماعی و اقتصادی در دسترس همه افراد ملت قرار می‌گیرد.

از آغاز انقلاب تا به‌امروز، رقم تولید ناخالص ملی به‌قیمتهای جاری از حدود ۲۴۰ میلیارد ریال به ۵۶۸۲ میلیارد ریال رسیده، یعنی تنها در عرض پانزده سال این تولید بیش از ۱۶ برابر شده است. حجم پس‌انداز ملی که معیار سلامت وضع اقتصاد عمومی است از ۴۵ میلیارد ریال به ۱۵۰۹ میلیارد ریال افزایش یافته است. نسبت رشد سالانه اقتصادی کشور ما، که سالهاست به‌صورت بالاترین میزان رشد اقتصادی جهان در صدر فهرست بین‌المللی جای دارد، در حال حاضر ۱۳٫۸ است و درآمد سرانه متوسط که در سال آغاز انقلاب ۱۷۴ دلار بود، به ۲۲۲۰ دلار در نیمه اول سال جاری بالغ گردیده است.

کشور ما که تا سال ۱۹۷۳ اصولاً در فهرست بیست کشور ثروتمند مورد مطالعه صندوق بین‌المللی پول نبود، از سال ۱۹۷۴ مقام سیزدهم را در این فهرست به‌دست آورده است. در تعیین حدود جهات پیشرفت صنعتی، از یک طرف ما امکانات طبیعی، انسانی، مالی و فنی خود را در نظر داریم، و از طرف دیگر متوجه اتخاذ تازه‌ترین روشهای علمی و صنعتی با توجه به‌مقتضیات بازارهای جهان هستیم، و به‌شیوه همیشگی خویش در این راه خود را در زنجیر هیچ مکتب اقتصادی که با نیازمندیهای ملی و با توسعه اقتصادی ما ناسازگار باشد پای‌بند نمی‌کنیم.

امروز ما می‌توانیم تازه‌ترین تکنولوژی و علوم عصر حاضر را جذب کنیم. کشور ما اکنون مرحله صنایع سبک را پشت سر گذاشته و به‌دنبای شگفت‌انگیز صنایع سنگین پا نهاده است. گذشته از صنعت نفت، صنعت ذوب‌آهن ایران که ستون فقرات صنایع دیگر محسوب می‌شود منظم‌اً روبه‌گسترش است. صنایع پتروشیمی ایران در مرحله‌ای است که می‌توان آنرا در خاورمیانه بی‌رقیب خواند و از نظر جهانی در سطوح اول دانست. مجتمع‌های صنعتی و شیمیایی ما پیوسته وسیع‌تر می‌شود. صنایع بزرگ مس و آلومینیوم نیز در آستانه جهش و توسعه فوق‌العاده‌ای است، و ذخایر شناخته‌شده عظیم این منابع، و نیز منابع سنگ‌آهن مرغوب و منابع ذغال‌سنگ که ذخیره برآوردشده آن در کویر مرکزی بین ۳۰ تا ۴۰ میلیارد تن است، پشتوانه مطمئنی برای این گسترش صنعتی است. مسلم است که در آینده منابع دیگری نیز

کشف خواهند شد.

اکنون صنعت پیشروترین بخش اقتصاد ماست. کارخانه‌های تازه به سرعت تأسیس می‌شود، و تولید محصولات گوناگون فلزی و معدنی، مواد شیمیایی و دارویی، فرآورده‌های پتروشیمی، کالاهای الکتریکی و الکترونیکی، وسایل حمل و نقل، وسایل ارتباطی، مواد غذایی و محصولات متعدد دیگر همه‌ساله حدود نصاب تازه‌ای به دست می‌آورد. در کنار این تولیدات، صنایع سنتی و دستی ما نیز چه از حیث کمیت و چه از لحاظ کیفیت در حال پیشرفت است، و اگر در این مورد مشکلاتی پیش آید در رفع آنها کوشش شود.

صنایع داخلی، از صنایع سبک گرفته تا صنایع سنگین، اکنون عموماً در حال رشد سریع است ... به‌طور مثال صنعت اتومبیل‌سازی ایران از بدو ایجاد خود از رشد متوسط سالانه ۲۱٪ یعنی بیش از رشد متوسط اقتصادی کشور برخوردار بوده است، و این صنعت اکنون بازارهای خوبی در بیش از ده کشور اروپایی و آسیایی و آفریقایی دارد. با سیر پیشرفت صنایع ایران هر روز بر تعداد واحدهای صنایع نوین‌آفرین افزوده می‌شود، به‌طوری که تنها طی ده سال علاوه بر صدها واحد کوچک صنعتی بیش از یکصد واحد بزرگ صنعتی و تولیدی تأسیس شده است.

با گسترش صنایع بزرگ و کوچک، شهرهای صنعتی متعددی در نقاط مختلف کشور ایجاد شده‌اند یا در حال ایجاد هستند که مجموع آنها عملاً تمام مملکت را دربر می‌گیرد. محور صنعتی

تهران - اصفهان طی سالهای آینده به‌صورت یکی از بزرگترین مراکز تولید صنعتی آسیا در خواهد آمد.

چنین جهش استثنایی، الزاماً مسائل و مشکلات استثنایی نیز برای اقتصاد کشور به‌وجود آورده است که از نظر ماهیت به‌کلی با مسائل جامعه گذشته ایران متفاوت است، زیرا مسائلی است که تنها در چنین مرحله پیشرفته‌ای از توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور می‌تواند مطرح شود. کمبود کشتی بنادر و جاده‌ها و فرودگاهها، کمبود کادر متخصص، کمبود کارگر، از جمله این مسائل است.

دو مسئله حاد و اساسی نیز به‌صورت مهم‌ترین مسائل اقتصادی امروز و فردای کشور در برابر ماست، و آن آب و انرژی است. محدودیت آب همواره در کشور مسئله‌ای بوده، ولی طبعاً هیچ وقت ابعادی مانند امروز نداشته است. چه در زمینه کشاورزی، چه در امر صنعت، و چه در مورد نیازهای روزمره عمومی، کمبود آب و لزوم صرفه‌جویی در مصرف آن از راه بهره‌گیری از کلبه وسایل علمی و فنی و از راه استفاده دوباره از آن از حیاتی‌ترین مسائل مملکت است. این سرمایه ملی که اکنون براساس اصل دهم انقلاب در خدمت تمام ملت ایران قرار دارد، می‌باید با حداکثر هشیاری و واقع‌بینی به‌مصرف برسد تا حتی یک قطره از این ماده حیاتی‌بخش از نظر اقتصاد کشور به‌هدر نرود.

مورد انرژی نیز، که در مبحث مربوط به نفت به‌طور مشروحتر درباره آن گفتگو خواهد شد، از حیاتی‌ترین مسائل آینده‌ما و

و نوسازی و آموزشی و تشکیل خانه‌های انصاف و برقراری بیمه‌های اجتماعی در روستاها همراه باشد تا کشاورز آزاد و خانواده او بتوانند در پرتو نظام جدید از همه آن مواهبی که لازمه حقوق اجتماعی و انسانی افراد آزاد است برخوردار شوند. همین وضع در مورد کارگر ایرانی، رأی‌دهنده ایرانی، کارمند ایرانی، و به‌طور کلی هر فرد ایرانی در هر شغل و مقام که از مواهب انقلاب ایران بهره‌مند می‌شود، وجود داشت. بدین‌جهت بود که جهش انقلاب ایران در آن واحد در همه جبهه‌ها آغاز گردید. و در همه جبهه‌ها نیز به‌صورتی هماهنگ پیش رفت.

صفحات این فصل از کتاب به‌یک مرور کلی در اصول نوزده‌گانه انقلاب به‌عنوان زیربنای اجتماعی و فلسفی «تمدن بزرگ» اختصاص یافته است. البته در مورد آمار و ارقام مشروح مربوط به هر یک از این اصول هر خواننده علاقمند می‌تواند به سازمانها و مراجع صلاحیتدار مراجعه کند. مضافاً به اینکه در زمینه نه‌اصل اول در کتاب «انقلاب سفید» نیز به تفصیل سخن رفته است. این مرور کلی طبعاً نمایانگر همه پیشرفتهای مملکت در دوران حاضر نیست، بلکه در آن فقط به توضیح تحولاتی اکتفا شده است که با «انقلاب شاه و ملت» و آثار اجتماعی آن ارتباط دارد. سه مبحث مربوط به حزب رستاخیز ملت ایران، نسفت و سیاست مستقل ملی نیز از این نظر بدین فهرست افزوده شده است که تحولات این هر سه رشته ارتباط مستقیم با شرایطی دارد که تحقق اصول انقلاب به‌وجود آورده است.

اصولاً آینده تمام جهان است. اقتصاد ما در عین برخورداری از درآمد کنونی نفت می‌باید از هم‌اکنون کمال توجه و کوشش را در امر تأمین انرژی جانشین آن به‌هنگام پایان یافتن این منبع جهانی مبذول دارد، و این کاری است که طبعاً ما آن را مانند همه موارد دیگری که به‌آینده‌نگری ارتباط دارد با هشیاری کامل در مد نظر و اقدام داریم.

هر برنامه‌ریزی اقتصادی، باید بر اساس تصویر درازمدت توسعه ایران از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی انجام گیرد، و چنین تصویری از نظر آرمانی در تمام مراحل تعیین هدفها، خط مشی‌ها، سیاستها، تهیه پیشنهادها و تنظیم برنامه‌ها از اصول انقلاب الهام می‌گیرد. مشارکت مردم در سطح ملی و محلی در اداره امور مربوط به‌خود، توجه به‌استراتژی بلندمدت توسعه ملی، و تجهیز همه‌جانبه ملی، از اصول رشد و توسعه آینده اقتصاد ایران با در نظر گرفتن همه ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی است.

موفقیت کامل انقلاب، طبعاً از آغاز مستلزم اجرای همزمان و هماهنگ اصول مختلف آن بود، زیرا اجرای جداگانه یک یا چند اصل، هر قدر هم دقیق و جامع بود، نمی‌توانست به‌تنهایی نتیجه مطلوب را عاید کند. مثلاً لازم بود تحقق اصل اصلاحات ارضی با تحقق اصول دیگری از انقلاب در زمینه‌های بهداشتی و آبادانی

اصلاحات ارضی و کشاورزی

اصلاحات ارضی در یک مرحله مقدماتی و سه مرحله اصلی انجام گرفت. مرحله مقدماتی، واگذاری املاک سلطنتی ایران به کشاورزان بود که طبق فرماتی که در هفته بهمن ماه ۲۵۰۹ از جانب من صادر شد انجام پذیرفت. چند سال بعد یعنی در سال ۲۵۱۴ قانون فروش خالصجات دولتی به موقع اجرا گذاشته شد. از سال ۲۵۱۶ این وظیفه به بانک عمران و تعاون روستایی که پنج سال پیش از آن به همین منظور تأسیس شده بود واگذار شد. و بدین ترتیب تا هنگام اعلام اصول انقلاب ایران زمینهای ۱۴۰۰ قریه با سطح ۲۰۰ هزار هکتار میان بیش از ۴۲۰۰۰ کشاورز تقسیم گردید.

این مرحله مقدماتی، کوششی شخصی از جانب من در راه تعدیل نظام کهن زمینداری در ایران بود که به همین آزمایش محدود ماند و مورد پیروی مالکان دیگر قرار نگرفت. زیرا در آن زمان مصدق جلو تقسیم اراضی خود را گرفت، تا وقتی که با اعلام اصول انقلاب و تصویب قاطع ملی این آزمایش به صورت نخستین اصل منشور در سطح ملی به معرض اجرا درآمد. و تحقق پیروزمندانه آن به توده های عظیم کشاورزان ایرانی امکان آن را داد که از بهره کشی استعماری مالکان بزرگ بدر آیند و با استفاده از آزادیها و امکاناتی که برای آنان به وجود آمده بود، در بالاترین سطح تولید ملی مشارکت جویند. اجرای قاطع اصل

اصلاحات ارضی، از یک طرف افزایش عملکرد و تولید کشاورزی را باعث شد و از طرف دیگر توزیع عادلانه درآمد حاصله از این افزایش را در میان کشاورزان تأمین کرد.

در مرحله اول اصلاحات ارضی، تمام زمین های که مالکان در آنها بیش از یک ده داشتند به قیمت عادله خریداری و به کشاورزانی که روی همان زمینها کار می کردند به اقساط پانزده ساله فروخته شد.

در مرحله دوم، مالکان موظف شدند که یا ملک مزروعی خود را برای سی سال به کشاورزان اجاره نقدی بدهند و یا آن را با توافق بدانان بفروشند. بدین ترتیب حداکثر مالکیت ارضی طبق ضوابطی که بر حسب نواحی مختلف فرق می کرد تقلیل یافت. به موجب این مرحله از قانون، املاک موقوفه عام نیز بر حسب عایدات آنها به اجاره درازمدت ۹۹ ساله به کشاورزان واگذار گردید و در مورد موقوفات خاص متولیان ملزم به فروش آنها به دولت و تقسیم آنها بین زارعین شدند.

در مرحله سوم مالکانی که ملک خود را اجاره داده بودند به موجب قانون موظف به فروش آن به کشاورزان با تراستی طرفین یا تقسیم به نسبت بهره مالکانه مرسوم در محل شدند. در نتیجه تمام کشاورزان صاحب زمین گردیدند.

پس از اجرای مراحل سه گانه اصلاحات ارضی، زمان سازندگی روستاها از راه اجرای برنامه های وسیعی که بهره کشاورزی ایران را بکلی دگرگون کرد فرا رسید. این برنامه ها



افزایش اراضی زیر کنت، بالا بردن میزان برداشت محصول از واحد سطح، استفاده از روشهای تازه و پیشرفته کشاورزی، توسعه و تقویت شبکه شرکتها و تعاونیهای روستایی، تشکیل شرکتهای سهامی زراعی، ادغام شرکتهای تعاونی روستایی کوچک و مجاور در یکدیگر، تعاونی کردن تولید و یکپارچگی اراضی در منطقه عمل شرکتهای تعاونی روستایی، تأسیس خانههای فرهنگ روستایی، اجرای قانون بیمه‌های اجتماعی روستاییان، و سرانجام گسترش اصل بازدهم انقلاب در مورد نوسازی و عمران شهرها و روستاهای کشور را برای تریب در آهنگ پیشرفت و رشد کشاورزی شامل می‌شد.

به موجب آمارگیری سال ۲۵۲۵، تعداد روستاهای ایران ۶۶۷۴۵ ده یا فریه در سطوح مختلف اعلام شد که طبق قانون اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات مشمول خدمات نوسازی می‌شوند. این خدمات راه‌سازی، آب آشامیدنی، تأسیسات بهداشتی و خدمات پزشکی، حمام، مدرسه، کتابخانه، برق، پست و تلگراف و تلفن، فروشگاه‌های تعاونی، خانه‌های فرهنگ روستایی، مرکز آموزش حرفه‌ای، بانک، خانه‌های سازمانی و خانه‌های مسکونی را شامل می‌شود، و بدین ترتیب با اعمال همه خدماتی که تاکنون در اختیار شهروندان قرار گرفته است در اختیار جامعه روستایی و کشاورزان نیز قرار می‌گیرد.

با اجرای سومین مرحله اصلاحات ارضی، دیگر هیچ‌گونه مائگی که عده‌ای کشاورز برای او کار کنند در مملکت باقی

نمانده است، و اکنون تنها مالکانی که وجود دارند کسانی هستند که روی زمینهای خود با استفاده از ماشین‌آلات کشاورزی و با استخدام کارگر کشاورز کار می‌کنند. با پایان عصر ارباب‌ورعی امروز هرکسی زمین را فقط برای خودش کشت می‌کند.

ولی براساس این شرایط جدید، منافع کشاورزان ایجاد می‌کند که کار آنها نه به صورت فردی و خصوصی، بلکه به صورت شرکت در واحدهای اقتصادی کشاورزی انجام گیرد. زیرا بهره‌گیری از زمین در سطح و کیفیت لازم، مستلزم برخورداری از سرمایه کافی و وسایل کشاورزی مکانیزه و استفاده از تخصصهای فنی و حرفه‌ای است که فقط سازمانهای دسته‌جمعی کشاورزی مانند شرکتهای سهامی زراعی امکان آنرا دارند. در این شرکتها - که ما ایجاد و توسعه آنها را تشویق می‌کنیم - مالکان این اراضی با زمینهای خود وارد شرکت می‌شوند و به جای زمین خویش سهام دریافت می‌دارند. در حالی که زمین در مالکیت آنها باقی می‌ماند، منتها نمی‌توانند زمین تازه‌ای بخرند یا بفروشند، و فقط می‌توانند سهام خود را خرید و فروش کنند. این خرید و فروش نیز منحصرأ میان سهامداران عملی می‌شود و کسی نمی‌تواند از خارج وارد شرکت شود و سهام خریداری کند. ضمناً با درگذشت این افراد وراث آنان وارث زمین نمی‌شوند، بلکه وارث سهام می‌شوند. بدین ترتیب شرکت با چند هزار هکتار زمین خود دست نخورده باقی می‌ماند، و چنین مقدار زمینی می‌تواند با اجرای طرحهای کوتاه‌مدت و بلندمدت، به منظور استفاده از



بیش از ۵۷۰۰۰ نفر عضو، تأسیس ۱۰۲۲ خانه فرهنگ روستایی که بیش از دو میلیون نفر روستایی از امکانات و وسایل آنها استفاده می‌کنند، و ۷۴۹ مهد کودک که در آنها فریب ۲۵۰۰۰ نفر از کودکان روستایی سه تا شش ساله از تعلیمات کودکانستانی و یک وعده غذای روزانه بهره‌مند می‌شوند.

تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی و دیگر شرکت‌های کشاورزی روستایی، نتایج بسیار رضایت‌بخشی در برداشته است که از مهمترین آنها دسترسی کشاورزان به انواع بذرها، اصلاح شده و کودشیمیایی و سموم دفع آفات و ماشین‌های کشاورزی، تغییرات لازم در نوع زراعت و جایگزین ساختن محصولات جدید با بازار بهتر به جای محصولات درجه دوم، آموزش‌های زراعی و حرفه‌ای، افزایش سطح کشت به علت استفاده از اراضی ملی و اراضی بایر و مرات و مطلوب‌المنفعه، فعالیتهای تعاونی با حذف واسطه‌ها، فراهم آوردن مسوجبات تصمیم‌بیمه‌های اجتماعی روستاییان و بالابردن سطح اطلاعات عمومی و توسعه امکانات پرورش استعدادهای آنان است.

چند اصل دیگر از اصول نوزده‌گانه انقلاب ایران که اصول سوم، ششم، هفتم و هشتم منشور انقلاب را تشکیل می‌دهند، از نزدیک با اصل اصلاحات ارضی ارتباط دارند، اجرای اصل سوم یعنی فروش سهام کارخانه‌های دولتی به‌عنوان پستوانه

شرایط و امکانات کشاورزی مدرن مورد حداکثر بهره‌برداری قرار گیرد این امر مالکیتی است که هم انفرادی است و هم دسته‌جمعی. در این سیستم بدون اینکه مالکیت بزرگی وجود داشته باشد، کشاورزان در یک واحد وسیع کار می‌کنند و در پایان سال از یک طرف به نسبت سهام خود سود دریافت می‌دارند و از طرف دیگر بابت کاری که کرده‌اند دستمزد می‌گیرند.

برای کمک به اجرای برنامه‌ها، بانک اعتبارات کشاورزی تأسیس شده است که نزدیک به دو بیست شعبه در سراسر کشور دارد. این بانک نه فقط به تعاونیها و اتحادیه‌های کشاورزی وام می‌دهد، بلکه به کشاورزان نیز به‌طور انفرادی کمک می‌کند. به‌عنوان ترازنامه اجرای مراحل سه‌گانه اصلاحات ارضی در دوران پانزده ساله انقلاب، می‌توان ارقام ذیل را ذکر کرد:

تشکیل ۲۸۷۱ شرکت تعاونی روستایی در حوزه عمل ۴۵۸۹۱ روستا با عضویت قریب ۲۸۰۰۰۰۰ نفر، تشکیل ۱۴۷ اتحادیه تعاونی روستایی با ۲۸۵۵ شرکت عضو، تشکیل ۸۹ شرکت سهامی زراعی در ۸۱۶ روستا و مزرعه با مساحت ۴۰۰۰۰۰ هکتار زمین که بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر از کشاورزان و خانواده‌های آنان از مزایای آن استفاده می‌کنند، تشکیل ۳۵ شرکت تعاونی تولید روستایی به‌منظور یکپارچه‌شدن اراضی مزروعی کشاورزان و در جهت امکان بهره‌برداری از منابع آب و خاک و تسطیح اراضی مزروعی و سایر تأسیسات عمرانی و زیربنایی در ۲۱۴ روستا و مزرعه با مساحت ۸۸۰۰۰۰ هکتار و با



اصلاحات ارضی، دو منظور اساسی تأمین کرد: از یک طرف سهام کارخانه‌های دولتی به جای پول نقد و اوراق قرضه به مالکان برگ با بابت بهی املاک خریداری شده از آنان واگذار شد و این امر از رکود سرمایه‌ها یا سرمایه‌گذاری در معاملات غیرسالم جلوگیری کرد، از طرف دیگر فروش سهام کارخانه‌ها باعث شد که این واحدها به صورت شرکتهای سهامی درآیند و همه طبقات اعم از سرمایه‌دار و بازرگان و کارگر و کشاورز و کارمند دولت و غیره بتوانند در صورت تمایل در آنها سهم بگردند و بدین ترتیب در عین تحصیل عواید مستقیماً در توسعه صنعتی و امور تولیدی و اقتصادی مملکت شرکت کنند. عملاً این تحول باعث شد که ارزش سهام این کارخانه‌ها بالا رفت و چرخهای آنها بهتر به کار افتاد و سود بیشتری از این راه عاید سهامداران گردید.

با اجرای این اصل از انقلاب، به غیر از صنایع ملی از قبیل راه آهن، نیرو، اسلحه و نظایر آنها که طبعاً در تصاحب دولتی بامی ماندند، ۵۵ کارخانه قند و نساجی و چغندر و مواد غذایی و پنبه و ابریشم‌بافی و غیره تبدیل به شرکتهای سهامی شدند و «شرکت کارخانه‌های ایران» را تشکیل دادند که سهام آنها از طریق بانک کشاورزی در معرض فروش گذاشته شد. ارزش این سهام در سطحی پایین نگاهداشته شد و حداقل سود سالانه آنها در میزان ۶ درصد تضمین گردید تا همه افراد با درآمد متوسط و کم بتوانند آنها را خریداری کنند. کارخانه‌های مشمول این طرح

در عمل مدرنتر و مجهزتر شدند و از این راه صنعتی شدن ایران در دو راه موازی یعنی تأسیس صنایع در بخشی دولتی و حفظ سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تکامل یافت. بدین ترتیب قسمت اعظم کارخانه‌های دولتی به مردم فروخته شد، و آن قسمت از این کارخانه‌ها نیز که در اختیار سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران قرار گرفته است در حال نوسازی است تا سهام آنها در اجرای اصل سیزدهم انقلاب به عموم عرضه گردد.

اصول ششم و هفتم و هشتم انقلاب که فعالیت سپاهیان انقلاب را در سه زمینه دانش و بهداشت و آبادانی شامل می‌شود نیز تا حد زیادی با اصل اصلاحات ارضی مربوط است، زیرا اجرای برنامه‌های کار این سپاهیان (که بعداً به صورت مشروحتر بدانها اشاره می‌شود) نقش بسیار مؤثر و سازنده‌ای در بهسازی روستاها و تعمیم بهداشت در آنها و سوادآموزی و پرورش فکری روستاییان و کشاورزان دارد. اجرای برنامه‌های بررسی آفات و بیماریهای گیاهی و برنامه‌های دامپروری و دامپزشکی و غیره نیز سهم مهمی در بالا رفتن سطح زندگی کشاورزان و روستاییان ایران داشته است و دارد.

طبق آمارهای دولتی، رشد مداوم و مستند تولیدات کشاورزی ایران در دوران پانزده ساله اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی تا به امروز از حد متوسط ۵٪ در سال بیشتر بوده است، و با بررسیهایی که برای مشخص کردن قطب‌های کشاورزی مکانیزه انجام می‌گیرد به حفظ این آهنگ کمک خواهد شد.

منابع طبیعی

اصول دوم و دهم انقلاب، ناظر بر ملی شدن جنگلها و مراتع و آبهای ایران است. این ملی شدن نتیجه منطقی این برداشت فلسفی است که عوامل ثروتی که ابتکار و زحمت انسان در ایجاد آنها سهمی نداشته است نباید در استفاده انحصاری افراد معینی قرار گیرند. بلکه باید سرمایه مشترک همه افراد ملت محسوب شوند و بهره برداری از آنها نیز به نفع تمام مملکت انجام گیرد. بر این اساس، جنگلهای کشور که آنها را «معادن طلای سبز» لقب داده اند، و مراتع، و اندکی بعد منابع آب کشور، ملی اعلام شدند و همراه با این اعلام برنامه های وسیعی در مورد هر کدام از آنها تنظیم گردید و به مورد اجرا درآمد. در حدود ۱۲۰ میلیون هکتار جنگلها و مراتع کشور به منظور بهره برداری ملی در اختیار دولت قرار گرفت و این بهره برداری بر اساس طرحهای عملی و منطبق با موازین اقتصادی آغاز شد. به موازات این امر، در مساحتی معادل ۲۸۰۰۰ هکتار اقدام به ایجاد جنگلهای مصنوعی شد و بیش از ۵۰۰۰ هکتار فضای سبز در اطراف شهرهای بزرگ ایجاد گردید و پارکهای جنگلی متعددی در مناطق مختلف کشور به وجود آمد. برنامه های وسیعی در مورد احیاء منابع جنگلی و حفاظت خاک و مهار کردن شنهای روان و جلوگیری از پرشدن مخازن سدها و ممانعت از پیشرفت کویر و سپس عقب راندن آن از راه نهال کاری کویری مورد اجرا قرار گرفت.

برنامه های مشابهی در مورد مراتع و چراگاههای کشور و به کار گرفتن شیوه های نوین پیشرفته مرتع داری از طریق مطالعه و شناخت منابع گیاهی، پژوهش های اقلیمی، گردآوری نمونه های نباتی و بررسی تولید بالقوه مراتع موجود طرح و اجرا شد. اجرای این دو رشته برنامه مستلزم تربیت کادر متخصص ورزیده و تأسیس مؤسسات تحقیقاتی ویژه و تجهیز دستگاههای اجرایی از نظر نیروی علمی و فنی بود که همه آنها تاکنون نتایج رضایت بخشی داشته است. نیروی محافظ منابع طبیعی (جنگلها و مراتع کشور) اکنون متجاوز از ۴۰۰۰ نفر است.

آخرین آمار رسمی حاکی است که تا پایان سال ۲۵۲۵ طرحهای جنگلداری ۶۱۵۰۰۰ هکتار از ۱۳۰۰۰۰ هکتار جنگلهای قابل بهره برداری شمال کشور را شامل شده است. کلیه عملیات بهره برداری و حفاظت و حمایت از جنگلها و مراتع کشور زیر مراقبت و نظارت مستقیم دولت انجام می شود. همچنین این آمار نشان می دهد که تا آخر سال گذشته نزدیک ۳۹۰۰۰ هکتار در کشور جنگل کاری شده و در زمینه تثبیت شنهای روان مساحتی بالغ بر ۸۰۰۰۰۰ هکتار مورد نهال کاری و بندر کاری قرار گرفته است. علاوه بر میلیونها نهالی که تاکنون کاشته شده است، در ظرف چند سال آینده متجاوز از ۵۰ میلیون نهال تازه کشت خواهد شد و برای جبران درختهایی که به منظور تأمین بیش از یک میلیون متر مکعب چوب و دویست هزار تن ذغال مورد نیاز کشور سالانه بریده می شود در بازسازی جنگلها اقدامات کافی



انجام خواهد گرفت.

با بودن تقریباً ۱۲۰ میلیون هکتار جنگل و مرتع در اختیار دولت، علاوه بر فراهم شدن امکانات اجرای برنامه‌های عمرانی و ایجاد یا احیاء جنگلها و پارکها، اراضی زیادی نیز به صورت بلاعوض برای ایجاد بیمارستانها، درمانگاهها، آموزشگاهها، راههای ارتباطی و مواصلاتی، ورزشگاهها، اردوگاههای جهانگردی، پلازها و شهرکها، در اختیار سازمان‌های دولتی و خصوصی و شهرداریها گذاشته شده است.

منبع دیگری از ثروت طبیعی مملکت که طبق اصول انقلاب ملی اعلام شد، آبهای کشور بود. این اعلام بر اساس اصل دهم انقلاب در مردادماه ۲۵۲۷ انجام گرفت و به موجب آن کلیه آبهای دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و نهرها و جویبارها و دره‌ها و برکه‌ها و چشمه‌ها و آبهای معدنی و آبهای زیرزمینی، ثروت ملی به‌شمار آمد.

مسئله آب از آغاز تاریخ ایران یکی از مسائل حیاتی و اساسی این سرزمین و یکی از مهمترین عوامل محدودکننده توسعه اقتصادی بوده است. به طوری که نه فقط این عامل بر اقتصاد ملی اثر گذاشته بلکه تمام بافت تمدن و فرهنگ ایرانی تحت تأثیر آن قرار گرفته است. بسیاری از معتقدات مذهبی و اندیشه‌های فلسفی ایران کهن و بسیاری از سنن و موارث ملی



ما از مبارزه‌ای سرچشمه می‌گیرد که تقریباً به طور دائم میان مردم این سرزمین با خشکسالی و کم‌آبی در جریان است، و ضرورت پابردی در این مبارزه ارزشهای ویژه‌ای را برای خصایص و اندیشه‌های معینی به وجود آورده است. نقش آب در زندگی و در اقتصاد ملت ایران به قدری حیاتی است که داریوش، شاهنشاه هخامنشی، در سنگنوشته معروف خود خشکسالی را همراه با دشمن و دروغ یکی از سه‌بلای بزرگی می‌شمارد که می‌باید خداوند کشورش را از آنها در امان دارد.

در چنین شرایطی، که با توجه به توسعه فوق‌العاده کشاورزی و صنعت ایران و در عین حال افزایش استفاده افراد از آب بر اثر پیشرفت‌های اقتصادی و بهداشتی، ضرورت حفظ هر قطره آب در کشور هر روز بیشتر احساس می‌شود، قسمت مهمی از آبهای مملکت بدون آنکه مورد استفاده قرار گیرد به هدر می‌رود. و از آن بدتر گاه از این راه مردابهایی به وجود می‌آید که پرورشگاه پشه مالاریا و عوامل بیماریهای عفونی دیگر بود. با اعلام و اجرای اصل دهم انقلاب، در حل این مسئله دیرینه نیز مانند موارد دیگر به صورتی اصولی و قاطع اقدام گردید.

شاید ذکر چند رقم کلی برای نوجه به اهمیت حیاتی اشتراک و همکاری کامل ملی در جلوگیری از هدر رفتن حتی یک قطره آب لازم باشد. مقداری کسل ریزش‌های جوی در ایران بسته به خشکسالی یا فراوانی باران در سالهای مختلف، بین ۲۸۰ تا ۵۲۰ میلیارد مترمکعب در سال است که متوسط سالانه آن ۳۷۸



میلیارد مترمکعب می‌شود. با توجه به مساحت کشور این مقدار بطور متوسط معادل ۲۳۶ میلیمتر بارندگی سالانه است، و این رقم در مقایسه با حد متوسط بارندگی سالانه کره زمین که ۸۶۰ میلیمتر است از یک‌سوم این حد نیز کمتر است.

از آبهای حاصل از نزولات آسمانی، ۲۷۵ میلیارد مترمکعب یعنی حدود ۷۳٪ آنها از طریق جنگلها و مراتع و دیمزارهای کشور به مصرف می‌رسد، و ۲۷٪ بقیه که معادل ۱۰۳ میلیارد متر مکعب می‌شود به صورت منابع آب سطحی (رودخانه‌ها) و منابع زیرزمینی در دسترس افراد قرار می‌گیرد. در وضع موجود معادل ۶۶۸ میلیارد مترمکعب در سال برای تأمین ۲۶۲ میلیارد مترمکعب مصارف مفید شهری و صنعتی و کشاورزی از منابع موجود برداشت می‌شود، و حدود ۷۶۸ میلیارد مترمکعب شامل مفادیر آب برگشتی و منابع استفاده نشده به صورت جریانهای سطحی و زیرزمینی به طرف دریای خزر و خلیج فارس و حوضچه‌های داخلی و خارجی جریان می‌یابد و از دسترس خارج می‌گردد.

مهمترین مشکلات طبیعی در امر آبیاری ایران، گذشته از کمی میزان نزولات جوی عبارتند از: توزیع نامتناسب زمانی و مکانی این ریزشها، بالا بودن تبخیر بر اثر زیادی تعداد روزهای آفتابی و وزش بادهای موسمی، نامناسب بودن وضع زمین، شور شدن آبهای شیرین در نتیجه عبور آنها از خاکها و طبقات نمکی، فاصله زیاد منابع آب از محلهای مصرف. از این گذشته



مشکلات انسانی نیز در امر بهره‌برداری صحیح از منابع آب وجود دارد که مهمترین آنها هدر رفتن آب در کشاورزی سنتی، کمبود آمار و اطلاعات، زیادی وسعت کشور، و کمبود کادر ورزیده و متخصص است.

در اصل دهم انقلاب ایران کسب جنبه‌های اقتصادی، کشاورزی، امکانات علمی توسعه امور آبادانی، جلوگیری از سودجویی خصوصی در مورد این ماده حیاتی، و اعمال مدیریت صحیح در اداره و حل مسائل و مشکلات مربوط به آن مورد توجه قرار گرفت. آبهای سطحی رودخانه‌ها و دشتهای عمده آبرفتی کشور، از نظر شناسایی آبهای زیرزمینی بررسی شد. به علاوه از شش سال پیش درباره امکان استفاده از آبهای موجود در تشکیلات آهکی زیرزمینی تحقیقات وسیعی انجام گرفته که به نتایج رضایت‌بخش منجر شده است.

در جهت مهار کردن آبهای سطحی، هشت سد ساخته شده و بدین ترتیب با احتساب پنج سدی که بعد از ۲۸ امرداد ۲۵۱۲ ساخته شده بود تعداد سدهای مخزنی ایران به ۱۳ رسیده است. با احداث این سدها و شبکه‌های نوین آبیاری که در پایین دست آنها ساخته شد، کشاورزی نوین پایه‌گذاری گردید و کشاورزی سنتی در زمینهای زیر کشت پایین این سدها به صورت کشاورزی جدید درآمد، و اراضی تازه‌ای به زیر کشت رفت. این ۱۳ سد با ظرفیت تقریبی ۱۳ میلیارد مترمکعب می‌توانند در حدود ۸۰۰،۰۰۰ هکتار زمین را به طور منظم آبیاری کنند که نزدیک به نیمی از آن



اراضی زیر کشت قبلی است که با روشهای سنتی و به‌طور نامنظم آبیاری می‌شد، و نیم دیگر زمینهایی است که تازه به‌زیر کشت می‌رود. این سدها علاوه بر تأمین آب قادرند ۱۸۰۴۰۰۰ کیلووات برق تولید کنند. پنج سد مخزنی دیگر هم‌اکنون در دست ساختمان است که با احداث و تکمیل آنها ۱۲۷۰۰۰ هکتار زمین به‌طور منظم آبیاری خواهد شد و ۹۷۰۰۰ کیلووات به‌قدرت برق آبی کشور افزوده خواهد گشت. ساختمان چهار سد دیگر نیز در دست مطالعه است. لازم به‌تذکر است که به‌منظور انحراف آب به‌داخل زمینها در سطحی بالاتر از سطح رودخانه‌ها، تاکنون ۲۸ سد انحرافی ساخته شده است.

با توجه به‌افزایش جمعیت ایران و توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور، استفاده صحیح از منابع آب طبعاً روزبه‌روز اهمیت حیاتی‌تری پیدا می‌کند. فعالیت‌های وسیع کشاورزی که نتیجه منطقی اصلاحات ارضی و نظام جدید کشاورزی ایران است، و ایجاد صنایع ذوب‌آهن و پتروشیمی و توسعه صنعت برق، نیاز روزافزون به‌آب و ارزش همه‌جانبه آن را در برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی محسوس‌تر کرده است. به‌خصوص با توجه به‌اینکه از منابع آب و سدهای ایران می‌توان در حدود ۵۰ میلیارد کیلووات ساعت انرژی برق تهیه کرد.

بر اساس مطالعاتی که در قالب برنامه جامع آب کشور انجام شده است، با امکانات توسعه سطح زیر کشت کشور در ارتباط با بهره‌برداری بیشتر از منابع آب در دوران بیست ساله آینده



(مشروط بر آنکه طرحهای پیش‌بینی شده به‌موقع به‌مرحله اجرا گذارده شوند). سطح زیر کشت آبی از ۳۷ میلیون هکتار در وضع موجود افزایش فراوان خواهد یافت و امکان آن هست که تا ۱۵ میلیون هکتار آبیاری شود.

اگرچه در مجموع، منابع موجود آب کشور در مقایسه با نیازهای فعلی و آینده مقدار قابل ملاحظه‌ای است، ولی نکته‌ای که از نظر توسعه آینده سطح زیر کشت آبی کشور حایز اهمیت است توزیع نامتناسب مکانی منابع آب و خاک است، زیرا در پاره‌ای مناطق منابع آب در مقایسه با سطح قابل کشت بیش از نیازها بوده و در مناطق دیگر کمبودهایی وجود دارد. هر چند با اجرای طرحهای انتقال آب از یک حوضه به‌یک حوضه دیگر تا حدودی کمبود منابع جبران خواهد شد، ولی در بیشتر موارد به‌علت فواصل زیاد انتقال و موانع طبیعی، اجرای طرحهای انتقال بین حوضه‌ای از نظر فنی و اقتصادی امکان‌پذیر نخواهد بود. به‌ر حال تعیین حد نهایی توسعه سطح زیر کشت آبی کشور باید بر مبنای بررسی چگونگی توزیع آب و خاک نسبت به‌هم انجام گیرد، و این بررسی هم‌اکنون در جریان است.



مسئله آب تا حد زیادی با موضوع نیروی نیروی مربوط است، زیرا سدهای مختلف از منابع اساسی تهیه برق آبی هستند. با ایجاد یک شبکه پیوسته برای انتقال نیرو از مراکز عمده تولید



به مراکز عمده مصرف به نسبت نیازمندیهای هر منطقه نیروی لازم تأمین خواهد شد.

برای انتقال نیروی برق تولیدشده در نیروگاههای بسزرگ حرارتی و نیروگاههای برق آبی به مراکز عمده کشور به وسیله شبکه سراسری برق و با خطوط انتقال فشار قوی و فوق فشار قوی، در حال حاضر مراکز تولید و مصرف در استانها و مناطق تهران، خوزستان، غرب کشور، مازندران، گیلان و آذربایجان به هم متصل شده اند. خطوط انتقال منطقه ای جنوب شرقی و خراسان نیز مورد بهره برداری است، و انتظار می رود تا پایان برنامه ششم عمرانی کلیه مراکز عمده تولید و مصرف به هم اتصال یابند.

ظرفیت کل نیروگاههای نصب شده کشور که در آغاز انقلاب ۸۵۰ مگاوات بود، در حال حاضر به بیش از ۷۵۰۰ مگاوات و مقدار تولید کل آنها در همین مدت از ۲۳۳۸ میلیون کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت رسیده است. تولید سرانه برق که در آخر برنامه سوم عمرانی ۱۵۴ کیلووات ساعت بود در پایان برنامه ششم به حدود ۱۵۰۰ کیلووات ساعت بالغ خواهد شد.

به تدریج که نیروگاههای بزرگ در سراسر کشور ایجاد شوند، با توجه به وسعت مملکت و فواصل زیاد شهرها با مراکز تولید، طرح خطوط انتقال با ولتاژهای خیلی زیاد ضرورت می یابد. در این مورد بهره برداری از خطوط انتقال نیروی برق ۴۰۰ کیلوولتی آغاز شده است، و پیش بینی شده است که مطالعات لازم

برای استفاده از خطوط انتقال ۷۵۰ کیلوولتی و خطوط انتقال جریان مستقیم نیز انجام گیرد.

در عین حال، با توجه به پایان پذیری منابع فسیلی (که نفت مهمترین آنهاست) و امکانات کاربرد انحصاری این منابع در صنایع پتروشیمی، برنامه درازمدت انرژی کشور طرح ریزی شده است. در این برنامه به منظور صرفه جویی در مصرف منابع فسیلی نقش مهمی برای انرژی هسته ای در الگوی انرژی کشور در نظر گرفته شده و به علاوه استفاده از انرژی سدها و پمپهای ذخیره ای و سایر انواع انرژیهای نو شناخته از قبیل انرژی خورشید و ژئوترمال و انرژی باد و جزرومد دریا و هیدروژن و غیره مورد تأکید خاص واقع شده است.

با در نظر گرفتن ارزش واقعی نفت و موقعیت آبی آن در بازارهای جهان، در برنامه ریزی تولید برق در نظر گرفته شده است که با استفاده از انرژی هسته ای نسبت به نصب و بهره برداری از نیروگاههای اتمی و نیز از کلیه امکانات و ظرفیتهای قابل حصول انرژی آبی رودخانه های کشور بویژه رود کارون حداکثر استفاده برای تولید برق به عمل آید. در حال حاضر دو نیروگاه برق اتمی توسط سازمان انرژی اتمی ایران در دست ساختمان است که بهره برداری از آنها با ظرفیت ۲۴۰۰ مگاوات تا چند سال دیگر آغاز خواهد شد، و مقدمات ایجاد چند نیروگاه اتمی دیگر نیز فراهم شده است.



امور کار و کارگری

دو اصل چهارم و سیزدهم انقلاب مربوط به امور کار و کارگری و واحدهای صنعتی و تولیدی کشور است. این دو اصل، مانند اصل اصلاحات ارضی و دیگر اصول مربوط بدان از ارکان انقلاب ایران به‌شمار می‌رود.

اعلام و اجرای اصل چهارم یعنی سهم‌کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی سرآغاز عصر تازه‌ای در فدمرو کار و صنعت در ایران بود. اجرای قانون سهم‌کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی با استقرار نظام منطقی در روابط کارگر و کارفرما زمینه مساعدی برای ایجاد واحدهای تولیدی و صنعتی بزرگ ایجاد کرد. با گشایش کارخانه‌های عظیم ذوب‌آهن و ابزارسازی و آلومینیوم و تراکتورسازی و مجتمع‌های پتروشیمی و دیگر صنایع بزرگ، نیروی شاغل در بخش صنعت از مرز یک میلیون نفر گذشت. همچنین افزایش شایان توجهی در تعداد مهندسان و تکنسین‌ها و کارگران ماهر حاصل شد.

در شرایط تازه، طبق قانونی، از کارفرمایان واحدهای تولیدی و صنعتی خواسته شد که پیمانهای جامع با کارگران با توجه به دستمزد، تولید، انگیزه کار و عوامل مختلف دیگر امضاء کنند. بر اساس پیمانهای دسته‌جمعی مربوط به سهم‌شدن کارگران در منافع کارگاهها که بر پایه بهره‌وری منعقد شده است.

روشهای افزایش تولید و کاهش ضایعات و توجه به بهره‌وری کارگران ملاک عمل قرار گرفته و حق‌السهم کارگران به‌نسبت مشارکت و میزان کارایی آنان در فعالیتهای تولیدی کارگاه‌مربوطه پرداخت شده است. نتها در سال گذشته ۵۳۰۰۰ نفر از کارگران بخش دولتی و بخش خصوصی، با دریافت حدود ۱۲ میلیارد ریال در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی سهم‌شده‌اند. رقم کلی سودویژه‌ای که به کارگران کشور پرداخت شده، در طول ۱۴ سال ۱۲۸ برابر شده است.

سیاست کار بر سه اصل کلی مبتنی است:

۱- سیاست اشتغال، با این هدف که هر کارگر ایرانی اولاً بتواند از یک شغل مولد برخوردار شود، ثانیاً از یک حمایت منطقی در زمینه ثبات شغلی بهره‌مند باشد، بدین معنی که در مقابل از دست دادن کار تأمین کافی داشته باشد و در صورتی که کار خود را به‌علتی از دست بدهد تا سرحد امکان وسایل ادامه کار برای وی در شغل دیگری فراهم گردد. به‌همین منظور شبکه وسیع مراکز کاریابی و اشتغال ایجاد شده است که تعداد آنها اکنون به یکصد مرکز رسیده است و تا پایان برنامه عمرانی ششم این رقم به ۲۵۰ بالغ خواهد شد. در صورتیکه با همه اینها موردی پیش بیاید که کارگر بدون تقصیر و به‌طور غیرارادی برای مدتی بیکار بماند، بیمه بیکاری از او حمایت خواهد کرد.

۲- سیاست مزد که بر اساس آن حداقل مزد کارگر ساده با توجه به نیازهای ضروری و هزینه زندگی برای مناطق و صنایع



مختلف کشور هر سال یکبار تعیین می‌شود. به علاوه یک نظام مزدی در کارگاهها بر اساس وظایف و ارزش هر شغل و شرایط احراز آن برقرار می‌گردد. نظام طبقه‌بندی مشاغل در کارگاهها ماهیت اجباری دارد و از این نظر یک ابتکار خاص و جالب در سیاست مزد است.

۳- سیاست بهره‌وری، که به موجب آن عامل بهره‌وری بیش از پیش در تعیین یا افزایش مزد کارگران مورد نظر قرار می‌گیرد و کوشش می‌شود که بین این دو رابطه مستقیم برقرار گردد، زیرا پیشرفت اقتصادی ایران ایجاب می‌کند که صنایع ما از نظر بهره‌وری در سطح رقابت با کشورهای پیشرفته صنعتی قرار گیرند. از طرف دیگر افزایش بهره‌وری کارگران به ازدیاد درآمد و ارتقاء سطح زندگی آنان کمک می‌کند. بررسی انگیزه‌های افزایش بهره‌وری نزد کارگران نشان داده است که یکی از مهمترین این انگیزه‌ها ایجاد ارتباط بین مزد و بهره‌وری است، بدین معنی که پرداخت دستمزد بر حسب نتایج کار صورت گیرد و در نتیجه با افزایش بهره‌وری کارگر دستمزد وی نیز افزایش یابد. در عین حال فرصتهایی که برای کارگران ایرانی در زمینه آموزش حرفه‌ای و افزایش مهارت فراهم شده است امکان ارتقاء کارگر را از یک طبقه شغلی به طبقه شغلی بالاتر و در نتیجه افزایش دستمزد وی را تأمین می‌کند. آموزش حرفه‌ای کوتاه‌مدت، در چهارچوب اصل دوازدهم انقلاب یعنی انقلاب آموزشی انجام می‌گیرد، و هدف کلی آن تجهیز منابع نیروی کار و رفع کمبود

کارگر ماهر و نیمه‌ماهر در کشور است. جوانانی که بی‌داشتن تخصص یا بدون اتمام تحصیلات حرفه‌ای وارد بازار کار می‌شوند، و کارگران شاغل برای فرا گرفتن تخصصهای مورد نیاز و افزایش مهارت، و کارگرانی که به منظور تغییر رشته کار خود لزوماً باید مهارتهای جدید کسب کنند، افرادی هستند که از این کارآموزی برخوردار می‌شوند.

در تمام این موارد حق افراد نسبت به آموزش و ایجاد این فرصت برای آنان که در هر وضع و شرایطی بتوانند از این حق استفاده کنند در نظر گرفته شده است. جوانانی که فرصت برخورداری از هیچ نوع آموزش حرفه‌ای را نداشته باشند می‌توانند با استفاده از این حقی که به آنان داده شده است در مراکز کارآموزی، مهارتی را که برای آن استعداد دارند فراگیرند. کارگرانی که دارای مهارت هستند نیز برای ارتقاء به مقام و رتبه‌ای بالاتر در کارگاه خود می‌توانند در مراکز کارآموزی برای افزایش مهارت خویش تحت آموزش قرار گیرند. اگر در برخی از صنایع نیروی کار اضافی و در بخشهای دیگر کمبود نیروی کار وجود داشته باشد، کارگران اضافی با فراگرفتن مهارتهای مورد نیاز در بخش‌های اخیر می‌توانند مجدداً به کار مشغول شوند. عامل بسیار مهمی که در همه این موارد دخالت دارد، و مستقیماً در تنظیم و تدوین قراردادهای دسته‌جمعی سهم‌شدن کارگران در سود کارخانه‌ها مؤثر است، گفت‌ووشنود مستمر در کارخانه‌ها و کارگاهها است. با این گفت‌ووشنودها کارگر بخوبی

با همه اینها، کوشش انقلابی در زمینه کار، و مشارکت کارگران و در عین حال کشاورزان و سایر مردم کشور در دستاوردهای توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت، در اجرای اصل چهارم انقلاب خلاصه نشد، زیرا در دو سال پیش اصل دیگری به عنوان سیزدهمین اصل انقلاب اعلام شد که گسترش مالکیت واحدهای صنعتی و تولیدی نام داشت، و مسلماً اعلام این اصل نقطه عطفی در تحول صنعتی کشور و عامل اساسی یک دگرگونی عمیق در روابط اقتصادی و اجتماعی ملی بود. مشارکت کارگران و دیگر مردم در سرمایه واحدهای تولیدی بزرگ بخش خصوصی و کارخانه‌های بخش دولتی، که حاصل اجرای این اصل انقلاب و یکی از پدیده‌های اقتصادی بی‌سابقه و بی‌نظیر جهان است، نه فقط باعث توزیع عادلانه‌تر درآمد می‌شود و فضای کار و روابط کارگر و کارفرما را با تفاهم و همکاری بیشتری درمی‌آمیزد، بلکه باعث می‌شود که کارگر ایرانی دیگر خود را فقط عامل مولد ثروت محسوب نکند، بلکه در عین حال مالکیت قسمتی از واحدهای تولیدی مملکت را نیز داشته باشد. بدین ترتیب صنایع ایران با به کار گرفتن سرمایه‌ها و پس‌اندازهای کوچک و نیز با بهره‌گیری از علاقمندی عمومی به صنایع ملی، و همبستگی کارگر و کارفرما، از تمامی تلاشها و استعدادها در امر افزایش سطح تولید و بالا بردن مرغوبیت کالا و در نتیجه اعتلای قابلیت رقابت مصنوعات کشور بهره‌مند خواهند شد.

می‌داند که در کارخانه او چه می‌گذرد، و از آنچه در سایر کارخانه‌ها و در محیط کار می‌گذرد نیز آگاه است، زیرا بدون چنین آگاهی نمی‌تواند در امر بستن قراردادها و دریافت ۲۰٪ سود اظهار نظر کند. اکنون نیز که در شرایط جدید خود او صاحب سهم کارخانه می‌شود، به علت تشکیل مجمع عمومی صاحبان سهام و توضیحاتی که باید در این مجمع داده شود بر جریبان کار اطلاع می‌یابد و می‌تواند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم درباره آن اظهار نظر کند. در عین حال وزارت کار طبق وظایف خود با کارگران به‌طور دائم تماس دارد، یعنی بین کارگر و دولت گفت‌وگو و شنود منظم برقرار است.

همه این مقررات و ضوابط، متکی بر اصل حسن رابطه میان دو عامل اصلی تولید یعنی کار و سرمایه است که شرط تحقق آن ایجاد محیطی سرشار از صداقت و اعتماد و همکاری است. بر همین اساس بود که مقررات سهام‌کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی بر پایه حفظ و حمایت از سرمایه و در عین حال بر پایه حفظ و حمایت از نیروی کار و مشارکت آنان در دستاوردهای کارشان استوار گردید. چنین حمایتی در عین حال با برقراری ضوابط صحیح اقتصاد صنعتی محیط سالمی برای گسترش صنایع فراهم کرد و در نتیجه، تحقق این اصل از انقلاب به صورت انگیزه همکاری کارفرما و کارگر در راه تولید بیشتر و بهتر و در عین حال اهرم استواری برای توزیع عادلانه سود این تلاش مشترک در آمد.



انگیزه اعلام این اصل، توجه بدین واقعیت بود که پیشرفت سریع کشور در راه صنعتی شدن، و سود بخشی فراوان سرمایه‌گذاری در واحدهای تولیدی و صنعتی که با تشویق و کمک دولت برای این نوع سرمایه‌گذاریها همراه بود، به تدریج راه برای پیدایش نوعی «فتودالیسم صنعتی» می‌گشود، که طبعاً نمی‌بایست جانشین «فتودالیسم ارضی» ملغی شده گردد. از طرف دیگر، اصل اقتصاد دموکراتیک به عنوان زیربنای اقتصادی انقلاب، ایجاب می‌کرد که هیچ‌گونه عامل استثمار در اقتصاد ایران دخالت نداشته باشد، خواه این استثمار به وسیله شخص یا به وسیله دولت و یا توسط دسته‌ای که مدافع یک اقلیت یا یکی از طبقات خاص اجتماع باشد انجام پذیرد. این احتمالی بود که با وضع اصل سیزدهم انقلاب به موقع راه بر آن بسته شد.

انگیزه دیگر اعلام این اصل، تسریع در پیشرفت صنعتی کشور از طریق بالا بردن تولید و بهره‌وری و افزایش میزان اشتغال و افزایش سطح درآمد ملی است. در این زمینه ارتقاء سطح درآمد کارگران و کشاورزان که سهم حیاتی در پیشرفت اقتصادی کشور به عهده دارند مورد تأکید خاص است. ولی البته این تأکید مهیناً توجه به بالا رفتن سطح زندگی سایر طبقات نیست. بر این مهیناً، برای از بین بردن فواصل نامعقول درآمدها در بخش صنعت و پیشگیری از زیانهای ناشی از ایجاد «فتودالیسم صنعتی» که شرایط بالقوه آن از طریق تمرکز و تجمع سرمایه در واحدهای صنعتی فراهم می‌شود، و نیز به منظور ایجاد رابطه‌ای معقول و

عادلانه بین عوامل تولید که ضامن تداوم رشد صنعتی کشور است، فرمان گسترش مالکیت واحدهای تولیدی صادر شد و برای اجرای آن قانون لازم به تصویب قوه مقننه رسید. به موجب این قانون و آیین‌نامه اجرایی آن کلیه واحدهای صنعتی و تولیدی کشور که پنج سال از تاریخ بهره‌برداری آنها گذشته باشد مکلفند سهام خود را در درجه اول به کارگران و کارکنان خویش و سپس به کارگران و کارمندان دیگر واحدهای تولیدی و کشاورزان و سایر مردم برای فروش عرضه کنند. به طوری که تا پایان مهرماه ۱۳۳۷، معادل ۹۹٪ سهام متعلق به دولت در واحدهای بخش دولتی (به استثنای صنایع مادر و بعضی از صنایع دیگر که طبق تشخیص دولت تمام یا قسمتی از آنها در دست دولت باقی خواهد ماند)، و ۴۹٪ سهام واحدهای بخش خصوصی بر اساس ضوابطی که به وسیله شورای گسترش مالکیت واحدهای تولیدی تعیین می‌شود، در اختیار مردم قرار گیرد. حفظ یک درصد سهام واحدهای بخش دولتی از طرف دولت فقط بدین منظور است که مدیریت دولت در گردش کار این واحدها محفوظ بماند. عرضه ۴۹٪ سهام در واحدهای بخش خصوصی نیز بر این اساس پیش‌بینی شده است که کسانی که برای ایجاد این واحدها سرمایه‌گذاری کرده و آنها را تا مرحله سودبخشی پیش برده‌اند همچنان اکثریت سهام آنها را در اختیار داشته باشند، تا در کادر مدیریت این واحدها پس از فروش سهام آنها مشکلی پیش نیاید. البته صاحبان سهام اکثریت مدیران لایق انتخاب خواهند کرد.



اعتبار بایستی حداکثر ظرف ده سال از محل سود سهام بر طبق ضوابط مشخص انجام گیرد، و البته این بسدهی در هر موقع می‌تواند به صورت یکجا پرداخت شود. پیش‌بینی شده است که کارخانجات بتوانند از همان روز اول ۴۹٪ سهام را عرضه کنند. بدین ترتیب که دولت آنها را از کارخانه خریداری کند و سپس با همان شرایط کارخانه به کارگرواگذار نماید.

چنین مشارکتی، تحقق ثوری تازه‌ای است میان روش مارکسیسم که هیچ انگیزه جالبی برای خوب کار کردن به کارگر نمی‌دهد، و روش سرمایه‌داری صرف که به علت بهره‌کشی انسان به دست انسان فاقد ارزش اخلاقی است. در سیستم مشارکت ما، کارگر هم مالک است و هم برای خودش کار می‌کند. سرمایه و ابتکارات خصوصی محترم شمرده می‌شود و در عین حال حقوق انسانی و اجتماعی کارگر نیز مورد حمایت کامل قرار می‌گیرد. وقتی که یک نفر جنبه «کارگر مالک» را داشته باشد، تضادهایی که هر یک از این دو جنبه را در صورت مجزا و مستقل آنها در بر می‌گیرد، دیگر انگیزه وجودی نخواهد داشت.

از طرف دیگر شریک‌شدن مردم در سهام کارخانه‌ها، سرمایه‌های تازه‌ای را چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی بسیج می‌کند، زیرا پولی که هر فرد بابت خرید سهام می‌پردازد به‌طور غیرمستقیم سرمایه‌گذاری مجددی در راه صنعتی کردن کشور است. از این طریق بی‌آنکه امکان پیدایش «غول»‌ها یا «امپراتوری»‌های صنعتی باشد، با بخش سهام میان



اجرای این اصل طبعاً در امر توزیع عادلانه‌تر درآمدها و توسعه مشارکت عمومی در فعالیتهای اقتصادی تأثیر قاطع دارد. عرضه سهام واحدهای تولیدی به کارگران، آنان را مستقیماً در نتایج کوششهایشان سهیم می‌کند و افزایش تولید و بهبود در کیفیت آن را نیز به همراه می‌آورد. از طرف دیگر مشارکت کشاورزان در این امر که از طریق شرکتهای تعاونی روستایی و شرکتهای سهامی زراعی، یا مستقلاً صورت می‌گیرد، موجب پیدایش ارتباط مستقیم و سازنده بین فعالیتهای کشاورزی و صنعتی می‌شود.

در اجرای این اصل از انقلاب، تاکنون سهام ۱۵۳ واحد تولیدی کشور که قبل از اجرای قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی در اختیار تعداد محدودی سهامدار عمده بود، در اختیار بیش از ۱۶۳۰۰۰ کارگر و کشاورز قرار گرفته است، و پیش‌بینی می‌شود که تا پایان مهرماه ۲۵۳۷، روبه‌هم ۳۲۰ واحد تولیدی بزرگ ۴۹٪ سهام خود را به ارزش تقریبی ۱۷۰ میلیارد ریال به کارگران و سایرین عرضه کنند. این مشارکت غالباً به کمک وامهایی که دولت به آنها می‌دهد عملی می‌شود. بدین ترتیب که کارگرانی که بیش از یک سال در یک واحد تولیدی مشمول قانون کار به کار مشغول بوده‌اند می‌توانند با اعتباری که سازمان مالی گسترش واحدهای تولیدی در اختیار آنها قرار می‌دهد تا حداکثر پانصد هزار ریال از سهام واحدهای تولیدی مذکور و یا هر واحد تولیدی مشمول قانون را خریداری نمایند. بازپرداخت این



مردم پول اضافی آنها به صورتی شرافتمندانه و با نتایج مطلوب برای ایجاد صنایع تازه و تولید ثروت‌هایی گردآوری می‌شود که می‌باید حاصل آنها تدریجاً جای درآمد کنونی نفت را بگیرد.

بدین ترتیب شرایط و محیط کار در جامعه کنونی ایران، بر اثر همکاری صمیمانه دولت و کارفرما و کارگر، و اجرای قوانین انقلابی کار و صنعت، از هر زمان دیگر در طول تاریخ کهن ایران مرفه‌تر و عالی‌تر است. با برخورداری از این شرایط اکنون طبقه کارگر ایرانی نه تنها در داخل جامعه خود از موقعیتی شایسته برخوردار است، بلکه در جامعه جهانی نیز از نظر حقوق و امتیازات قانونی و قوانین مرفه‌تر کار در صفوف مقدم جوامع پیشرفته قرار دارد.

در این زمینه طبعاً توجه به کیفیت کار اهمیت فراوان دارد، زیرا در دنیای امروز یکی از مهمترین وجوه امتیاز و ملامت پیشرفت جوامع درجه ترقی بهره‌وری و مدیریت و کفایت آنها در استفاده از پدیده‌ها و دستاوردهای دانش و تکنولوژی است. برای این کار باید کوشش شود که از نیروی ابتکار و استعداد های فردی کارگران حداکثر استفاده به عمل آید و امکانات لازم برای پرورش شخصیت و دانش آنان چه در محیط کار و چه در خارج از آن به نحو احسن در دسترس ایشان گذاشته شود.

برای تأمین این منظور، طرح جدید قانون کار که با توجه

به آخرین تحولات اقتصادی و اجتماعی کشور تهیه شده، شرایط کار کارگران را در بیشتر زمینه‌ها مورد تجدید نظر قرار داده و ضوابطی تازه برای آن در نظر گرفته است که با مقتضیات و نیازهای آینده ایران سازگارتر خواهد بود. از طرف دیگر در مورد بیمه‌های کارگری و امور رفاهی و اجتماعی و ورزش و تربیت بدنی کارگران و خانواده‌های آنان اقدامات وسیعی در جریان است. هزاران کودک این خانواده‌ها در شیرخوارگاه‌ها مراقبت می‌شوند، و در عین حال اندرزگاه‌های خاصی آنها را در مورد امور خانواده و بهداشت و آموزش راهنمایی می‌کنند و بدانان مهارت‌های گوناگون از قبیل کارهای دستی و دوزندگی و آشپزی و غیره می‌آموزند. تعاونی‌های مصرف مواد غذایی و دیگر کالاهای مورد نیاز را با قیمت‌های نازلتر در دسترس آنان می‌گذارند. تعاونی‌های اعتبار و مسکن نیز نیازمندی‌های آنان را از این حیث تأمین می‌کنند و به‌خصوص بانک رفاه کارگران برای تهیه مسکن و دیگر امور ضروری بدانان وام کم‌بهره می‌پردازد.

در سال‌های اخیر در حدود ۲۵۰ باشگاه ورزشی برای کارگران در تهران و شهرستانها ایجاد شده است. دو اردوگاه بزرگ تابستانی در کرانه دریای خزر مورد استفاده ده‌ها هزار کارگر و خانواده‌های آنهاست. ایجاد تدریجی تعداد بیشتری از اردوگاهها و استراحتگاهها در مناطق خوش آب‌وهوا به منظور استفاده بهتر کارگران از مرخصی‌های سالانه، قسمتی از طرح‌های در دست اجراست.

تعمیم دموکراسی

پنجمین اصل انقلاب، یعنی اصلاح قانون انتخابات اکنون به طور کامل عملی شده است. اعلام و اجرای این اصل در آغاز انقلاب از نظر تعمیم دموکراسی و تأمین شرکت واقعی مردم در تعیین سرنوشت خودشان اهمیتی اساسی داشت. مهمترین دستاورد این اصل شرکت زنان ایران در انتخابات در شرایط حقوقی کاملاً مساوی با مردان بود. ولی تغییرات مهم دیگر در قوانین انتخاباتی و تدوین قانون، تشکیل انجمن‌های استان و شهرستان و انجمن‌های شهر و ده و قانون نظام صنفی و ایجاد شوراهای آموزش و بهداشتی نیز نتایج دیگری بود که این اصل به طور مستقیم یا غیرمستقیم به همراه آورد.

با اعطای حق رأی به همگان، نظام پارلمانی ایران که تا قبل از انقلاب، پارلمان ایران را عملاً به صورت یک باشگاه خصوصی ثروتمندان و متنفذان درآورده بود، برپایه بسیار وسیعتر و مترقی‌تری استوار گردید. زنان ایران که نقش سازنده آنان در اجتماع امروز ایران نقشی فعال و مثبت و احترام‌انگیز است، از آن پس در تمام شئون حیات ملی شرکت جستند و به مقاماتی چون وزارت، سفارت، نمایندگی مجلسین، استادی دانشگاهها، قضاوت، وکالت دادگستری، شهرداری، مدیریت شرکتها و مقامات حساس متعدد دیگر رسیدند. حتی زنان افسر و درجات پایین‌تر در نیروهای مسلح مشغول کار هستند.

مشارکت ملی در همه امور مملکتی و حکومت مردم بر مردم اکنون در همه سطوح زندگی اجتماعی از پایین‌ترین تا بالاترین سطح تحقق یافته است. مردم ایران آزادانه نمایندگان خود را در تعاونی‌ها، شوراهای ده، خانه‌های انصاف، انجمن‌های شهر و شهرستان و شوراهای داوری انتخاب می‌کنند، و در مرحله بالاتر، یعنی در رأی‌گیری حزبی، و رأی‌گیری برای انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا نیز، که برای هر کرسی آنها چندین نفر نامزد معرفی می‌شوند، مستقیماً شرکت دارند. از طرف دیگر در اظهار نظریات خود از راه سازمانهای حزبی و از راه وسایل خبری از آزادی کامل برخوردارند. منطقی‌ترین کاملترین نوع دموکراسی است که می‌تواند وجود داشته باشد.

بررسی تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات پارلمانی و نسبت آنها به کل جمعیت فعال کشور نشان داده است که تعمیم این سیستم دموکراتیک چه تأثیر مثبت و عمیق اجتماعی داشته و تا چه اندازه حس مشارکت عمومی را در امور کشور تقویت کرده است. این نسبت طبق آمار رسمی، در انتخابات ادوار بیست و یکم تا بیست و چهارم قانونگذاری به ترتیب ۲۶٫۴٪ و ۴۱٪ و ۴۴٫۵٪ افزایش نشان می‌دهد. تعداد مطلق آراء که در چهار دوره قبل ۱۶۷۴۴۰۰ بوده در آخرین دوره انتخابات به ۵۱۰۳۶۸۳ بالغ شده است.



برنامه‌های آینده آن ضروری است.

هنگامی که سپاه دانش کار خود را آغاز کرد، در ترکیب جمعیت ایران ۷۰٪ مردم روستایی و ۳۰ درصد شهرنشین بودند. ولی از نظر آموزش و فرهنگ این نسبت وضعی به‌کلی متفوق داشت. بدین معنی که طبق آمار فقط ۲۴٪ از کودکان روستایی که به‌سن تحصیل رسیده بودند امکان رفتن به دبستان را داشتند و برای بقیه آنان وسایل و امکانات لازم در این زمینه فراهم نبود. سرشماری سال ۲۵۱۵ نشان می‌داد که تنها ۱۴٫۹٪ جمعیت کشور از ده سال به‌بالا باسواد بودند. در سال آغاز انقلاب، با توجه به درصد اطفال لازم‌التعلیم می‌بایست در حدود ۴ میلیون نفر نوآموزان در دبستانهای ایران مشغول تحصیل باشند، در صورتی که طبق آمار فقط ۱٫۷۲۰٫۰۰۰ نفر از آنان به تحصیل اشتغال داشتند. بدین ترتیب با همه کوششهایی که در سطح مملکتی انجام می‌گرفت هنوز در حدود ۲٫۳ میلیون نفر کودک لازم‌التعلیم نتوانسته بودند به دبستان راه یابند.

از هنگام اجرای اصول انقلاب تلاش پیگیر و منظمی در همه سطوح مملکتی برای گسترش آموزش به سراسر کشور آغاز شد، که فعالیت سپاهیان دانش (که تاکنون شامل ۲۹ دوره سپاه پسران و ۱۸ دوره سپاه دختران بوده و تعداد کلی آنها در سال گذشته از مرز یکصد هزار نفر گذشته است)، قسمتی از این برنامه‌های کلی آموزشی مملکت بود. با اجرای این برنامه‌ها، تعداد دانش‌آموزان کشور از آغاز انقلاب تا کنون از حدود ۱٫۵ میلیون نفر به حدود

آموزش

به اصل از اصول انقلاب، یعنی اصول ششم و دوازدهم و پانزدهم، ناظر به امور آموزشی است. این نشانی گویا از اهمیت خاصی است که انقلاب ایران برای امر آموزش و پرورش قایل است.

نخستین این اصول، اصل ششم است که به‌موجب آن «سپاه دانش» ایران به‌منظور گسترش سوادآموزی در روستاهای کشور به‌وجود آمده است. این سپاه یکی از سپاههای سه‌گانه انقلاب است که شاید نیازی به هیچ‌گونه توضیح و تفسیر درباره اهمیت نقش انقلابی آنان در پیشبرد نهضت سازندگی ایران امروز نباشد، زیرا اکنون سالهاست که کار این سپاهیان انقلاب ایران نه تنها در داخل کشور ما بلکه در صحنه جهانی نیز به‌صورت حماسه انسانی غرورانگیزی درآمده است. جوانانی که با عنوان پرافتخار سپاهیان انقلاب، دانش و تندرستی و آبادانی را با خود به روستاهای دور و نزدیک کشور برده‌اند، از شایسته‌ترین پاسداران آن ارزشهای جاودان ایرانی هستند که زیربنای انقلاب امروز ایران و تمدن بزرگ فردای آن است.

بنابراین، در این مبحث از توضیح در مورد ماهیت سپاه دانش (که قبلاً در کتاب انقلاب سفید به تفصیل مورد تحلیل قرار گرفته است)، صرف‌نظر می‌کنیم و فقط به ذکر توضیحاتی می‌پردازیم که از نظر تحلیل کلی فعالیت‌های آموزشی پسران امروز و



۸٫۵ میلیون نفر رسیده یعنی رشدی معادل ۵۶٪ داشته است. این افزایش به خصوص در سطح آموزش عالی با آهنگی انجام گرفته است که در هیچ کشور دیگر نظیر ندارد.

از نظر تفکیکی، در این فاصله پانزده ساله تعداد کودکان کودکستانها رشدی معادل ۱۳۵۰ درصد، تعداد سوادآموزان مدارس سپاه دانش رشد ۶۹۲ درصد، تعداد دانش آموزان ابتدایی رشد ۵۶۰ درصد، تعداد شاگردان دوره های راهنمایی تحصیلی رشد ۲۶۳ درصد، تعداد دانش آموزان دبیرستانهای عمومی رشد ۳۳۱ درصد، تعداد هنرجویان مدارس فنی و حرفه ای رشد ۱۵۵۰ درصد داشته است. نسبت دانش آموزان ابتدایی در مناطق روستایی به کل دانش آموزان کشور، در این فاصله زمانی از ۳۹٫۴ درصد به ۵۲٫۸ درصد و نسبت اشتغال به تحصیل کودکان شش تا ده ساله از ۴۶٫۴ درصد به ۷۴٫۴ درصد رسیده است. تعداد مدارس کشور نیز در این مدت ۳۲۴ درصد افزایش یافته است.

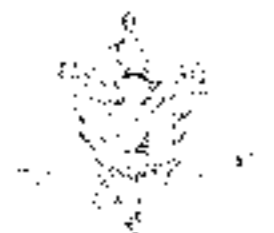
بررسیهای انجام شده، ادامه منظم این رشد را در همه سطوح برای سالهای آینده پیش بینی می کند، و این واقعیتی است که پاسخگویی بدان سنگین ترین وظیفه دستگاه آموزشی کشور است. طبق برآوردهایی که شده، تعداد محصلین مملکت در سطوح مختلف تحصیلی که اکنون ۹٫۱۲۰٫۰۰۰ نفر است در پایان برنامه عمرانی ششم به ۱۳٫۷۳۰٫۰۰۰ نفر خواهد رسید، منجمله تعداد نوآموزان کودکتانی که در آغاز برنامه پنجم فقط ۴۱۰۰۰ نفر بود، یعنی ۴۳٪ از کل کودکان را در سن ورود به کودکتان



تشکیل می داد، در پایان برنامه ششم ۸۵۵٫۰۰۰ نفر یعنی ۶۸٫۳٪ آنها خواهد بود.

تعداد دانش آموزان دوره ابتدایی که در اولین سال تحصیلی برنامه پنجم ۶۶٫۴٪ از کل کودکان لازم التعلیم شش تا ده ساله کشور بود، در پایان برنامه ششم به ۶۶٫۴۶۰۰۰ نفر یعنی ۹۲٫۳٪ آنها خواهد رسید. در همین مدت تعداد دانش آموزان دوره راهنمایی تحصیلی از ۹۰۶٫۰۰۰ نفر به ۲٫۶۰۵٫۰۰۰ نفر، تعداد دانش آموزان دوره دبیرستانی از ۲۴۷٫۰۰۰ نفر به ۱٫۷۵۲٫۰۰۰ نفر، تعداد هنرجویان مدارس فنی و حرفه ای از ۸۰٫۰۰۰ نفر به ۵۵۰٫۰۰۰ نفر و تعداد فارغ التحصیلان دبیرستان از ۸۱٫۰۰۰ نفر به ۳۱۰٫۰۰۰ نفر بالغ خواهد شد.

در اجرای کلی برنامه های آموزشی کشور، گذشته از مراکز رسمی آموزشی از سطح کودکتان تا دانشگاه، سازمانها و مراکز متعدد دیگری نیز به غیر از مدارس سپاه دانش به تناسب نیازهایی که به فعالیت آنها وجود دارد، مشغول کارند. به اضافه از راه مدارهای ویژه ماهواره ای و تلویزیون آموزشی در گسترش آموزش به سراسر کشور کوشش می شود و خواهد شد. یکی از این سازمانها دوره های تحصیلی آموزش بزرگسالان است که امکانات تحصیل در دوره های مختلف آموزشی را برای نوجوانان و جوانان ۱۵ تا ۳۵ ساله که قبلاً نتوانسته اند به مدرسه بروند فراهم می سازد. در این دوره ها محصلین می توانند در مراکز سوادآموزی حرفه ای و کلاسهای تکمیلی سوادآموزی حرفه ای تا تحصیلاتی



معادل دوره متوسطه در زمینه‌های فنی و حرفه‌ای به‌ادامه تحصیل بپردازند.

برای فراهم آوردن وسایل سوادآموزی تحصیل آن دسته از مردم کشور که زندگی عشایری دارند و مدتی از سال را به کوچ‌نشینی می‌گذرانند، اداره کل آموزش عشایری ایجاد شده است که عمده فعالیت‌های آن همراه با نقل و انتقال ایل‌نشینان در بیابانها و کوهستانها و زیر چادرها انجام می‌گیرد. این اداره گسترش سواد و تحصیل را در تمام نقاط ایل‌نشین کشور به‌عهده دارد و ضمناً به‌فرزندان ایل‌نشینان رشته‌های فنی و حرفه‌ای را تعلیم می‌دهد.

برای تعلیم کودکان استثنایی نیز برنامه‌هایی اجرا می‌شود که طبق ضوابط معینی هر دو دسته اطفال پیشرفته و اطفال عقب افتاده ذهنی را در بر می‌گیرد.

قسمت دیگری از فعالیت‌های آموزشی، توسط کمیته ملی پیکار با بیسوادی انجام می‌گیرد که از سال گذشته اجرای طرح وسیع تازه آن به‌نام «جهاد ملی سوادآموزی» آغاز شده است. در برنامه‌های این نهضت، حد سوادآموزی از معیار گذشته یعنی آموزش خواندن و نوشتن و حساب کردن بالاتر می‌رود و ابعاد مختلف زندگی بزرگسالان را بر حسب هدفها و اولویتهای اجتماعی و اقتصادی ملی و در عین حال نیازها و علایق مردم در بر می‌گیرد. هدف این کوشش آن است که منتها تا ده سال دیگر میزان بیسوادی در گروه سنی مورد عمل این برنامه به ۱۵٪ که

طبق بررسی‌های بین‌المللی حد مطلوب برای عدم قطعی بازگشت بیسوادی به‌یک جامعه است کاهش داده شود. در این مورد چهار برنامه مجزا برای خردسالان، شهر وندان، زنان روستایی و مردان روستایی در دست اجراست.

طبق آماري که از طرف کمیته ملی پیکار جهانی با بیسوادی تهیه شده، تنها در سال گذشته ۷۲۴/۶۳۸ نفر در ۲۶/۰۰۰ کلاس شهری و روستایی این کمیته به‌سواد آموزی اشتغال داشته‌اند. این تعلیم زیر نظر ۹/۲۵۹ کمیته محلی سوادآموزی توسط ۲۰/۹۷۸ آموزشیار زن و مرد صورت گرفته است.

تذکر این نکته لازم است که به‌موازات توسعه مراکز آموزشی کلی، به‌توسعه مدارس علوم دینی توجه خاص شده است. این موضوع در آینده نیز همواره مورد توجه کامل خواهد بود، زیرا تقویت و تحکیم مبانی دینی و آگاهی هر چه بیشتر عمومی در این زمینه از ضروریات قوام و استحکام جامعه است.

اهمیت سهم آموزش در نظام نوین ایران، از سرمایه‌گذاری‌هایی که در برنامه‌های مختلف عمرانی کشور بدان اختصاص یافته است روشن می‌شود. این سرمایه‌گذاری در برنامه عمرانی سوم که شروع آن همزمان با آغاز انقلاب بود ۴۵ میلیارد ریال بود و در برنامه چهارم به ۱۷۲ میلیارد ریال رسید. در برنامه پنجم این رقم به ۵۵۱ میلیارد بالغ شد و طبق پیش‌بینی‌های مقدماتی در برنامه ششم به ۲۵۰۰ تا ۲۷۰۰ میلیارد ریال خواهد رسید.

توضیحات و ارقام کلی فوق، نمایانگر جهش آموزشی کشور در دوران پانزده سال انقلاب از نظر ماهیت و کمیت آن است. ولی جنبه کیفیت این جهش آموزشی به همان اندازه پیشرفت کمی آن شایان تذکر است، زیرا مسلم است که برای پیشرفت واقعی آموزش کشور، می‌باید گسترش کمیت با تحول و پیشرفت بنیادی در کیفیت آموزش همراه باشد، و این واقعیتی است که قسمتی از اصل دوازدهم انقلاب یعنی اصل «انقلاب اداری و آموزشی» بر پایه آن پی‌ریزی شده است.

در اجرای این اصل، استقرار یک «نظام آموزشی» مشخص و همه جانبه در کشور ضروری تشخیص داده شد. این موضوع نخستین بار در کنفرانس آموزشی رامسر در امرداد ماه ۲۵۲۷ زیر نظر خود من مورد بررسی قرار گرفت و بدین ترتیب این کنفرانس به صورت نقطه عطفی در تحول آموزشی کشور درآمد. در پایان این کنفرانس برنامه‌های کلی این تحول طی سندی که «منشور انقلاب آموزشی» نام گرفت مشخص شد و برای اولین بار هدفهای آموزشی کشور روشن گردید.

هدف از انقلاب آموزشی در مرحله اول این است که وسایل تربیت کلیه افراد و طبقات ملت ایران به‌طور همه جانبه فراهم گردد، تا در ایران آینده مسئولان هر کار و وظیفه‌ای چه از نظر صلاحیت علمی و تخصصی و چه از نظر شایستگی اخلاقی و روحی، واقعاً شایسته ایفای این وظایف و مسئولیتها باشند، یعنی

نه فقط با رموز دانش و فن آشنا باشند، بلکه این دانش را با بینش و با ارزشهای بزرگ انسانی نیز در آمیخته باشند.

مواد اول تا دوازدهم منشور رامسر مبین اصول و هدفهای انقلاب آموزشی است که می‌باید در اجرای آنها نیازمندیهای اجتماعی ایران در سالهای آینده پیش‌بینی شود و طرح ریزیهای آموزشی با آخرین روشهای علمی و فنی هماهنگ گردد. بقیه مواد این منشور به‌توجیه آثار آموزش ابتدایی و متوسطه و نقش دانشگاهها و مؤسسات آموزشی عالی اختصاص یافته است.

بر اساس اصول این منشور و با توجه به نیازهای اقتصادی و اجتماعی امروز و فردای ایران اقدام به طرح‌ریزی نظام آموزشی شد، به طوری که این نظام از یک سو زمینه پیشرفت اقتصادی و تأمین نیروی انسانی لازم و صالح را برای تأمین رشد مستمر کشور فراهم سازد، و از سوی دیگر حافظ ارزشها و اصالتهای ملی و فرهنگی ایرانی باشد. چنین برنامه‌ریزی مسلماً با پیروی صرف از راه و رسم‌هایی که نسبت به شرایط و مقتضیات خاص جامعه ایرانی بیگانه است مقدور نبود، و می‌بایست در این راه، این نظام آموزشی مانند خود انقلاب ایران از شرایط و نیازها و روحیات و ارزشهای خاص ملی مایه گیرد.

دوران دهه انقلاب آموزشی مقارن با جهش بسیار سریع و بی‌سابقه اقتصاد کشور بود که یکی از نتایج آن گسترش تقسیم کار و نیاز روزافزون به تخصصها و مهارتهای گوناگون بود، و طبعاً این امر تنوع بخشیدن بیشتر به نظام آموزشی را ایجاب می‌کرد، در



تا هر چه زودتر جوابگوی نیازهای صنعت و خدمات کشاورزی مملکت شود.

۲) نظام و روش مدیریت در دستگاه آموزشی کشور از راه واگذاری مسئولیتهای اداری و اجرایی و اختیار تصمیم‌گیری به استانها و شهرستانها و جلب مشارکت هر چه بیشتر معلمان و مردم در اداره امور آموزشی مورد تعدیل قرار گیرد.

۳) آموزش متوسطه اعم از نظری و فنی و حرفه‌ای به نحوی اصلاح شود که با انعطافی زیاده‌تر جوابگوی نیازهای جامعه ایران باشد و آموزش فنون و تعلیمات حرفه‌ای را بیشتر و سریعتر ممکن سازد.

۴) تکنولوژی آموزشی به عنوان روشی در راه حل مشکلات آموزش مورد استفاده قرار گیرد تا برای چاره‌جویی این دشواریها راه‌حلهای مناسب ایرانی پیدا کند.

در مورد ارتقاء کیفیت آموزش نیز عوامل زیر در برنامه‌ریزیها مورد توجه قرار گرفت:

۱) ایجاد امکانات بیشتر برای اشتغال به تحصیل در داخل کشور.

۲) مرتبط ساختن آموزش عالی با تمام بخشهای اقتصادی و اجتماعی با توجه به نیازهای توسعه.

۳) ارتقاء کیفیت کادر آموزشی و ایجاد مکانیسم ارزیابی آن.

۴) آموزش علمی اعضای هیئتهای علمی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی.

این مورد تذکر این نکته کافی است که تعداد رشته‌های تحصیلی در کشور ما در ده‌ساله اخیر از حدود ۷۵ رشته به ۵۵۲ رشته افزایش یافته است.

به موازات این امر آموزش فرهنگ ملی نیز در سالهای اخیر در نظام آموزشی ایران بعد تازه‌ای یافت، متجمله شناخت بهتر نهادهای سیاسی و نهادهای اجتماعی کشور از هدفهای اساسی این نظام قرار گرفت. ولی البته مفهوم این موضوع عدم توجه به جنبه‌های دیگر فرهنگ ملی نیست.

از طرف دیگر، توسعه اقتصادی ایران و پیچیده شدن مسائل و تنوع نیازها در مناطق مختلف، ضرورت توجه به اصل عدم تمرکز را ثابت کرد، زیرا دیگر بنا وسعت و عظمت مسائل چاره‌جویی و جوابگویی همه آنها از جانب مرکز واحدی مقدور نبود. بدین جهت در نظام آموزشی اصل عدم تمرکز نخست به صورت استانی شدن بودجه و سپس به صورت تطبیق برنامه آموزشی با نیازمندیها و شرایط محل مطرح شد. از این دیدگاه رهنمودهای تازه‌ای در تحول آموزشی کشور بدین ترتیب در نظر گرفته شد:

۱) چون نظام رسمی آموزش نمی‌تواند به سرعت پاسخگوی نیازهای بازار اقتصادی و اجتماعی کشور گردد، توجه به آموزشهای غیررسمی و خارج از نظام آموزشی ضروری است. از این نظر می‌باید انواع آموزشهای کوناه مدت و حرفه‌ای وابسته به سازمانهای دولتی و غیردولتی توسعه یابد و تسریع گردد



۵) ملزم کردن کادر آموزشی به تحقیق و درآمیختن آموزش با پژوهش.

۶) جهت‌گیری تخصصی دانشگاه‌ها به‌نوع امکانات هر دانشگاه و شرایط محیط.

۷) تکیه بر آموزش چند جانی و آموزش بین رشته‌ای و ایجاد گروه‌های آموزشی در سطح دانشگاه به‌منظور افزایش بازده کادر آموزشی.

۸) توسعه آموزش میراث‌های فرهنگی و علمی کشور و تکیه خاص بر آموزش زبان فارسی.

در آستانه انقلاب آموزشی، نظام آموزشی کشور تقریباً ۱۲٪ کل جمعیت را دربر می‌گرفت، و اکنون این نظام به‌عنوان گسترده‌ترین نهاد اجتماعی مملکت از نظر کمیت، حدود ۲۲٪ کل جمعیت را دربر گرفته است، بدین معنی که در حال حاضر ۲۲٪ از جمعیت کل کشور زیر پوشش سطوح مختلف آموزش قرار گرفته‌اند. این نسبت تا ده سال دیگر از ۳۰٪ نیز فزونی خواهد گرفت، یعنی در آن موقع نزدیک به یک‌سوم تمام جمعیت کشور در قلمرو نظام آموزشی به‌تحصیل اشتغال خواهند داشت. در نتیجه سهم افراد از ثروت علمی و فرهنگی کشور بیش از پیش افزایش خواهد یافت و بدین ترتیب نیروی انسانی فعال کمتری هزینه افراد زیر پوشش آموزش وسیعی را بردوش خواهد داشت. چنین وضعی ایجاب می‌کند که در ده سال آینده به‌کمک تکنولوژی پیشرفته و مهارت‌های مختلف، قدرت تولید و بهره‌وری سرانه افراد



فعال به‌سرعت افزایش یابد تا بتوان هزینه‌های فزاینده آموزشی جمعیت غیرفعال را تحمل کرد.

در این راه، استعدادیابی دانش‌آموزان و دانشجویان و راهنمایی آنها به‌رشته‌های مطلوب کاملاً ضروری است، و شاید بهترین شیوه در این مورد پرس‌وجو از خود آنها باشد. بدین جهت اصل «گفت‌وشنود» یکی از اصول مهم انقلاب آموزشی منظور شده است. انقلاب واقعی در امر آموزش، البته با رعایت ضوابطی که باید از نظر روانشناسی و انسانی و از لحاظ فنی رعایت شود، می‌باید با همفکری و همکاری و گفت‌وگوی سازنده همه افراد شرکت‌کننده انجام گیرد، و شاید لازم به‌تذکر نباشد که اساس اخلاقی هر گفت‌وگویی از این قبیل، خدمت بیشتر به‌مصالح ملی و موازین میهنی است که زیربنای تحول و پیشرفت اصیل آموزشی و فرهنگی است.

با آنکه نمی‌خواهم در حسن‌نیت و اصالت ذاتی هیچ فرد ایرانی، به‌خصوص دانش‌آموز و دانشجویی که خود را از راه تحصیل برای ورود به‌اجتماع و قبول مسئولیت‌های ملی و انسانی خویش آماده می‌کند تردید کرده باشم، یادآوری این نکته را ضروری می‌شمارم که معنی این گفت‌وشنود این نیست که خدای نکرده دانشجویی متوقع باشد که بدون احراز شرایط شایستگی تحصیلی گواهی چنین شایستگی را دریافت دارد، و به‌اصطلاح به‌جای دیپلم سواد «دیپلم بی‌سوادی» بگیرد. ما این امید را در حد اعلای آن برای هر کسی تأمین می‌کنیم که به‌تناسب لیاقت و



شایستگی که دارد به‌مقامی که در خور او هست برسد، اما اگر کسانی که امروز یا فردا از دستگاه‌های علمی کشور وارد اجتماع می‌شوند از دانش لازم و از احساسات عالی ملی و میهنی برخوردار نباشند، تکلیف کاری که به‌آنان سپرده می‌شود چه خواهد شد؟ و سرنوشت جامعه ایرانی در چنین شرایط چه خواهد بود؟ بر این اساس، همه کسانی که وظیفه مهم تعلیم و آموزش نسل جوان کشور را بعهده دارند، از دبستان گرفته تا دبیرستان و دانشگاه، باید توجه داشته باشند که هر گونه اغماضی در قضاوت آمادگی و شایستگی تحصیلی یک محصل، و هر گونه چشم‌پوشی یا سهل‌انگاری به‌نفع او، در حکم خیانت به‌مسئولیت ملی و اجتماعی طبقه معلم، خیانت به‌آینده خود جوانان و خیانت به‌جامعه و مملکت است. متأسفم که با وجود خشونت و سختی این کلمه، برای توصیف اهمیت چنین قصوری کلمه‌ای دیگر را جانشین آن نمی‌توان کرد.

اعلام انقلاب آموزشی و توجه به‌لزوم گسترش کامل سواد و تخصص، موجب اعلام اصل آموزشی رایگان و اجباری شد که اصل پانزدهم انقلاب ایران است. طبق این اصل، آموزش در هشت سال اول تحصیلات ابتدایی، و در سالهای بعد از آن برای کسانی که متعهد شوند پس از پایان تحصیل در مدتی برابر مدت تحصیل رایگان خود به‌استخدام دولت درآیند، مجانی است. این



امر، در نهایت یک نوع تضمین کار است که در بسیاری از جوامع دیگر آن را آرزو می‌کنند، زیرا خیلی از کسانی که در این جوامع از دانشگاهها فارغ‌التحصیل می‌شوند نمی‌توانند کار پیدا کنند، و همین فقدان دورنمای امیدبخش اشتغال و درآمد یکی از عوامل محرک عصیان جوانان به‌خصوص در جهان غرب است، در صورتی که در ایران امروز کسی که تحصیل می‌کند به‌محض پایان تحصیل دانشگاهی خود بیدرنگ و به‌طور خودکار استخدام می‌شود، آنهم با حقوق مکفی که با آن می‌تواند به‌سحوی رضایت‌بخش زندگی کند. اما تحصیلات هشت‌سال اول ابتدایی هیچ‌گونه تعهد خدمتی را ایجاب نمی‌کند. پس از آنهم ممکن است چنین تعهدی ایجاد نشود، زیرا هر دانشجو می‌تواند در صورت تمایل - و البته داشتن امکانات - هزینه تحصیلات خود را بازپرداخت کند و تعهد خویش را پس گیرد.

اساس فکری و فلسفی اعلام و اجرای این اصل انقلاب این بود که به‌هر جوان ایرانی امکانات مساوی برای نیل به‌عالیترین درجات داده شود، یعنی اصل و نسب و با ثروت خانوادگی او هیچ تأثیری در موفقیت وی نداشته باشد، قیدوبندهای اقتصادی و اجتماعی که در گذشته سد راه شکوفایی استعدادها بود از میان برود، و راه ارتقاء اجتماعی به‌صورت راهی سالم و امیدبخش در دسترس همگان قرار گیرد. البته بسیار مناسبتر خواهد بود اگر دولت بتواند کمک کند تا هر جوانی استعداد ویژه خود را درک کند و آنرا پرورش دهد.



در اجرای اصل آموزش رایگان و اجباری، کلیه دانش‌آموزان روزانه و شبانه و دانش‌آموزان کلاسهای مبارزه با بیسوادی و کلاسهای سوادآموزی حرفه‌ای و مدارس ایران در خارج از کشور از مزایای تحصیل مجانی برخوردار شدند، به طوری که تنها در سال تحصیلی گذشته رقم این عده به حدود ۷/۴۰۰/۰۰۰ نفر رسید. اجرای اصل آموزش رایگان با توزیع یک وعده غذای روزانه در ساعات درس بامدادی مرکب از شیر و بیسکویت و میوه که مقدار کالری آن با دقت محاسبه شده است همراه است و از این برنامه بیش از ۶ میلیون دانش‌آموز در سال تحصیلی گذشته برخوردار شدند.

گذشته از تحصیل و تغذیه رایگان، خدمات متعدد دیگری به محصلین داده می‌شود که بیمه در مقابل حوادث، انجام معاینات پزشکی، بیماری‌های در مورد بیماری‌های واگیر، مداوای دانش‌آموزان بیمار، تشکیل اردوهای تربیتی و تهیه وسایل تفریح و سرگرمی سالم از جمله آنهاست. کلیه معلمان اعم از بازتخته و شاغل با خانواده‌های خود زیر پوشش درمانی قرار گرفته‌اند. کارکنان آموزش و پرورش نیز به طور رایگان بیمه عمر هستند.

بهداشت

اصول هفتم و شانزدهم انقلاب ناظر بر وضع بهداشتی جامعه ایرانی است. برنامه‌های این دو اصل مکمل برنامه‌های دستگاه

بهداشتی کشور است. نه اینکه جانشین آنها باشد. این برنامه‌ها فعالیت سپاه بهداشت و بهداشت رایگان، بخصوص حمایت از مادران باردار و کودکان شیرخوار را شامل می‌شود.

فلسفه ایجاد سپاه بهداشت در واقع همان فلسفه اعلام اصلاحات ارضی بود، بدین معنی که تا قبل از انقلاب، در نظام ارباب و رعیتی، کشاورزان و روستاییان نه تنها از لحاظ انسانی و اقتصادی استثمار می‌شدند، بلکه به همین جهت از سواد و از بهداشت نیز محروم و به علت بی‌اطلاعی و در عین حال فقدان امکانات بهداشتی با انواع بیماری‌ها دست به‌گریبان بودند. در نتیجه رقم مرگ‌ومیر در روستاها به میزان فوق‌العاده‌ای بالا بود، و آنها هم که مشغول کار بودند بر اثر بدی تغذیه و مسکن و کار و بهداشت هیچ وقت از تندرستی واقعی برخوردار نبودند.

در سالهای پیش از انقلاب، دستگاه بهداشتی کشور با وجود تلاش بسیار برای رساندن امکانات درمانی و بهداشتی به روستاها نتوانسته بود از این نظر پوشش کافی در سطح گسترده‌ی دهات کشور به وجود آورد، زیرا اعزام پزشک به روستاها که شرط اول چنین پوششی بود به‌سادگی امکان نداشت. حل این اشکال فقط از راه ایجاد سپاهی به‌نام سپاه بهداشت و فعالیت آن در روستاهای کشور ممکن گردید. با ایجاد این سپاه، از همه پزشکان و داروسازان و دامپزشکانی که مشمول خدمت نظام وظیفه بودند خواسته شد تا خدمات پزشکی و بهداشتی را در نواحی روستایی کشور عهده‌دار شوند. کار این سپاه با ۶۰ گروه پزشکی در سال



رعایت عدم تمرکز امور از دوباره کاری اجتناب شود. بدین جهت سازمان سپاه بهداشت به «سازمان سپاه بهداشت و مراکز بهداشت روستایی» تبدیل شد. و هدایت و نظارت مراکز بهداشت روستایی وزرات بهداشتی و درمانگاههای بیمدهای اجتماعی روستاییان نیز به عهده سپاه بهداشت محول گردید.

در سال گذشته طبق آمارهای رسمی ۱۴۲۲ مرکز بهداشتی و درمانی روستایی مربوط بدین سازمان در سطح کشور با ۱۲۹۰ پزشک مشغول کار بوده‌اند. قسمتی از این پزشکان موقتاً از کشورهای هند و پاکستان و فیلیپین و بنگلادش استخدام شده‌اند تا کمبود فعلی پزشک جبران شده باشد. ۴۰۰ آزمایشگاه مجهز در سطح روستاها ایجاد شده است که وظیفه آنها کمک به برنامه‌های بیماری‌یابی در اجرای اصل بهداشت رایگان و انجام آزمایشهای لازم برای رسیدن به تشخیص‌های درست پزشکی در روستاهاست. از قریب ده‌هزار پزشک ایرانی نیز که در کشورهای خارجی مشغول کارند با تسهیلات و تریایط مناسب برای خدمت در ایران دعوت شده است که عده زیادی از آنها ناکون آمادگی خود را در این مورد اعلام داشته‌اند.

بدین ترتیب دومین «سپاه انقلاب» ایران اکنون به صورتی منظم و بی‌وقفه سرگرم ایفای وظیفه زندگی بخش خویش در دگرگون ساختن چهره بهداشتی روستاهای کشور و تبدیل آنها از صورت مراکز بیماری و مرگ به کانونهای تندرستی و زندگی و در نتیجه کانونهای تلاش و سازندگی است.

۲۵۲۴ آغاز شد و از آن پس به طور منظم ادامه و گسترش یافت. به طوری که تا کنون در حدود ۱۲۱۰۰۰۰ پسر و بیش از ۱۰۱۰۰۰ دختر دکتر و لیسانس و دیپلمه برای انجام وظایف خود در سپاه بهداشت آموزش یافته و ۱۴۱۰۰۰ نفر از آنان انجام وظیفه کرده‌اند. افرادی که برای اجرای این وظایف به روستاها اعزام شده‌اند، پزشکان و دندانپزشکان (به منظور تکمیل کادر درمانی و بهداشتی روستاها و اجرای برنامه‌های بهداشتی و درمانی)، داروسازان و متخصصان علوم آزمایشگاهی (برای تکمیل کادر دارویی و آزمایشگاهی در سطح روستا)، لیسانس‌ها (جهت ایجاد کادر آموزش بهداشت در روستاها)، دیپلمه‌ها (به منظور گسترش کادر کمک پزشکی و فعالیتهای پزشکی و بهسازی محیط روستا) بوده‌اند.

ده سال تجربه، کارآیی سازمان سپاه بهداشت را بویژه در زمینه توزیع عادلانه پزشکان و خدمات پزشکی در کشور به عنوان یک ثروت ملی و بهره‌گیری هر چه بیشتر و بهتر از وجود آنان در مسیر گسترش تندرستی در روستاها به ثبوت رسانید. تنها در ظرف هشت سال تعداد روستاتشینانی که مشمول خدمات بهداشتی شدند از کمتر از یک میلیون نفر به بیش از هشت میلیون نفر افزایش یافت.

با توجه به موفقیت برنامه‌های ده‌ساله اول سپاهیان بهداشت، در سال ۲۵۲۳ تصمیم گرفته شد ارائه کلیه خدمات بهداشتی به روستاییان تنها از طریق این سازمان مجهز انجام گیرد تا با



* * *

اعلام اصل شانزدهم انقلاب مبنی بر حمایت از مادران باردار و کودکان شیرخوار، مرحله تازه‌ای در گسترش کمی و کیفی این تلاش فراگیر ملی برای بالا بردن سطح بهداشت و تندرستی جامعه ایرانی بود. گذشته از جنبه اجتماعی و انسانی این اصل، اجرای آن را در واقع باید یک سرمایه‌گذاری ملی در امر پرورش نسلی تندرست و نیرومند برای بازده بیشتر و توسعه گسترده اقتصاد ملی شمرد.

پیش از اعلام این اصل، طبق فرمان دیگری که از جانب من صادر شده بود دولت موظف به اقداماتی گردیده بود که تا حد زیادی بهداشت رایگان را برای مردم کشور تأمین می‌کرد. به موجب این فرمان مقرر شده بود که از یک طرف دولت به وسیله دستگاه بهداشتی اقدامات لازم را برای بیماری‌ها، جلوگیری از بیماری‌های واگیر، پیشگیری از بیماری‌های مختلف به وسیله واکسیناسیون، بهبود محیط زیست و آموزش بهداشت به عموم مردم به عمل آورد، به طوری که موردی از بیماری‌های قابل پیشگیری در هیچیک از نقاط شهری و روستایی کشور باقی نماند. از طرف دیگر برای هر یک از افراد کشور شناسنامه بهداشتی تهیه شود، به نحوی که کلیه سوابق بهداشتی آنها و بیماری‌ها و واکسیناسیون‌های انجام شده و سایر امور بهداشتی در آن منعکس گردد. در این فرمان تصریح شده بود که جز در مواردی که همکاری و خودیاری مردم لازم است تأمین بهداشت عمومی از



وظایف دولت و به صورت رایگان خواهد بود.

بدین ترتیب توجه به برنامه‌های بهداشت مادر و کودک و گسترش این برنامه‌ها در سطح کشور، از پیش از اعلام اصل شانزدهم انقلاب نیز از وظایف مهم دولت محسوب شده و از همان هنگام اقدامات وسیعی در این زمینه انجام گرفته بود. مع هذا آمارها نشان می‌داد که با وجود آنکه نزدیک به ۵۰۰ مرکز بهداشتی و درمانی خدمات بهداشت و تغذیه مادران و کودکان را در استان‌های مختلف ارائه می‌دهند و با آنکه بالغ بر ۱۵۰۰۰۰۰ مادر و کودک در درجات مختلف زیر این پوشش هستند، میزان مرگ و میر کودکان ایرانی - علیرغم پایین آمدن بسیار محسوس آن در دهه گذشته - هنوز در حد بالایی به مراتب بیش از نسبت مشابه در غالب کشورهای پیشرفته است.

بررسی‌های انجام شده نشان داده است که مهمترین عوامل مرگ و میر کودکان، بیماری‌های عفونی، سوء تغذیه و بخصوص ترکیب این هر دو بر اثر عدم رعایت اصول بهداشت مادر و کودک است. در عین حال پژوهش‌های علمی جهانی روشن کرده است که رابطه محسوس میان وزن کودک در هنگام تولد او با مراقبت‌های زمان بارداری و شرایط اقتصادی و اجتماعی و آموزشی خانواده وجود دارد. در ایران آهنگ رشد شیرخواران تا ماه پنجم تقریباً طبیعی است، ولی از ماه ششم این آهنگ کندتر می‌شود، که شاید دلیل آن عدم تکافوی شیر مادران در دومین نیمه سال اول زندگی کودک آنها، و عدم اطلاع کافی ایشان از



چگونگی تغذیه صحیح کودکان، و دادن غذاهای نامناسب بدانان و نیز عفوتهای مکرر باشد.

از طرف دیگر مطالعات علمی ثابت کرده است که یاخته‌های مغز آدمی در فاصله تولد تا دو سالگی او با توجه به وضع تغذیه وی شکل می‌گیرند. در این صورت کودکانی را که بد تغذیه می‌کنند نه تنها ضعیف و نزار می‌شوند، بلکه سلولهای مغزشان هم به اندازه کافی رشد نمی‌کند. اصل شانزدهم انقلاب از این نیز فراتر رفته، یعنی در نظر گرفته است که برای تکمیل مراقبتهایی که باید در این زمینه به عمل آید حتی مادران بارداری که بیمه‌های اجتماعی آنها را نیازمند معرفی کند مشمول کمک و مراقبت قرار گیرند. البته شاید در چند سال دیگر نیازی بدین کار نباشد، زیرا در آن موقع همه خانواده‌های ایرانی به آن اندازه درآمد خواهند داشت که رأساً به حل این مسائل بپردازند. اما اصل این است که در هر صورت و تحت هر شرایطی، در جامعه ایرانی به مسئله هر مادری که دوران بارداری را می‌گذراند اهمیتی که لازم است داده شود، چه در اصل این مسئولیت جامعه است که به همه کودکان خود امکان دهد تا به شیوه‌ای هماهنگ رشد کنند و از مراقبتهای لازم در این مورد برخوردار باشند.

اجرای این اصل که تقریباً چهار میلیون نفر مادر و کودک را در برخواهد گرفت، ایجاب می‌کند که در درجه اول وضع زنان باردار توسط ممدکاران و بهیاران با تشکیلاتی دقیق مورد بررسی قرار گیرد، سپس در تغذیه مادرانی که نیاز به کمک داشته باشند با



رژیم غذایی مرتبی که ضامن رشد طبیعی فرزندان آنان در چنین باشد اقدام شود و در مرحله نهایی یعنی پس از تولد کودک مراقبت شود که تا مدت دو یا سه سال غذای لازم و مفید باو برسد، تا هم سلولهای مغزی او و هم بدن وی به صورت کامل رشد کنند. بدین ترتیب با عملی شدن این اصل انقلاب در واقع بهداشت هر فرد ایرانی از هنگام بارداری مادر او آغاز می‌شود. هنگامی که این برنامه‌ها کاملاً به‌مورد اجرا در آمده باشد طبعاً چهره نسل تازه تدریجاً عوض خواهد شد و نژادی به مراتب تندرست‌تر و نیرومندتر روی کار خواهد آمد که دیگر در آن از بچه‌های نحیف و ناتوان تقریباً اثری نخواهد بود و کودکان عقب افتاده نیز بسیار کمتر خواهند بود. اگر درست در این مورد عمل شود، باید انتظار این دوران را همزمان با آغاز دوران «نمندن بزرگ» داشته باشیم.

سیاستهای اساسی در این زمینه عبارتند از: در نظر گرفتن برنامه بهداشت مادر و کودک به‌عنوان یک برنامه زیربنایی، افزایش پوشش خدمات حمایت از مادران و کودکان شیرخوار از کوچکترین تا وسیعترین واحد شبکه بهداشتی و درمانی کشور، رعایت اولویتهای اجرایی نظیر بهداشت مادران باردار، بهداشت کودکان شیرخوار، استفاده بیشتر از شیر مادر، و در مرحله آخر استفاده از غذاهای کمکی و شیرخشک مناسب برای تغذیه کودکان. برای تحقق این شرایط، می‌باید بیمارستانها و درمانگاهها و کلینیکهای بهداشتی برای زنان باردار و کودکان



شیرخوار با توجه به گسترش و پراکندگی جمعیت در کشور هم زیادتر و هم مجهزتر شوند، و ترتیب استقرار مراکز بهداشتی مخصوصاً در روستاها طوری باشد که روستاهای پرجمعیت را کاملاً بپوشاند و روستاهای کم جمعیت نیز با فاصله زمانی کوتاه بتوانند از این مراکز استفاده کنند.

در عین حال می باید ترتیب آمارگیریهای لازم از هر منطقه داده شود تا به طور دقیق مشخص شود که میزان باروری مادران هر منطقه چیست و چه تعدادی از آنان قادر به تغذیه کافی و صحیح خود و طفل جنینی یا متولد شده خویش نیستند و در چه میزان احتیاج به کمک دارند؟ چنین کمکی طبعاً باید با کوشش در دادن آموزش لازم بدانان همراه باشد تا در هر مورد ضروری مادر بتواند به کمک چنین آموزشی وظیفه خود را در مورد فرزندش انجام دهد.

در پیشرفت فعالیتهای مربوط به اصول هفتم و شانزدهم انقلاب، سازمانها و جمعیتهای متعدد دیگری نیز شرکت دارند که حتماً می باید از کوششها و خدمات صادقانه آنها یاد شود. این مؤسسات فعالیتی اضافه بر فعالیتهای وزارت بهداشتی و بهزیستی و دستگاه رسمی بهداشتی کشور دارند و بسیاری از آنها اصولاً زائیده ایران عصر انقلاب هستند.

از زمره قدیمی ترین این سازمانها باید از جمعیت



شیرخورشید سرخ ایران، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، جمعیت حمایت از مادران و نوزادان، و بنیاد پهلوی نام برد که گذشته از خدمات بهداشتی گسترده و روزمره خود، از راه فعالیت مدارس آموزش حرفه ای، آموختن مهارتهای فنی به کودکان علیل یا عقب افتاده، تربیت پرستار، اعمال قوانین ناظر بر شرایط کار زنان و کودکان در کارخانهها و ارائه خدمات رفاهی بدانان، آموزش عمومی در مورد چگونگی پرستاری از مادران باردار و کودکان، اداره کارخانه بزرگ داروسازی برای تهیه دارو و فروش آن به عموم به ارزانه ترین قیمت ممکن، سهم فعالی در پیشبرد برنامه های مربوط به اصول انقلاب دارند.

مهمترین سازمانهای دیگر که در این زمینه ها فعالیت دارند، عبارتند از: جمعیت بهزیستی و آموزشی فرح پهلوی، بنیاد ملکه پهلوی، بنیاد نیکوکاری شمس پهلوی، بنیاد اشرف پهلوی، سازمانهای ملی رفاه نایبایان و ناشنوایان، سازمان ملی رفاه خانواده، انجمن ملی توان بخشی ایران، انجمن ملی حمایت از کودکان، جمعیت حمایت کودکان بی سرپرست، جمعیت حمایت کودکان کرولال، انجمن ملی حمایت معلولین، جمعیت کمک به جذامیان، جمعیت حمایت معلولین، جمعیت ملی مبارزه با سرطان، سازمان ملی انتقال خون و غیره، که اطلاعات مربوط بدانها را می توان به آسانی از خود آن مراکز یا از وزارت بهداشتی و بهزیستی تهیه کرد.

آبادانی و مسکن

دو اصل دیگر از اصول انقلاب، به ترویج و آبادانی و به نوسازی کشور اختصاص یافته است. این دو اصل، اصول هشتم و یازدهم انقلاب است که اولی در سال ۲۵۲۳ و دومی در سال ۲۵۲۶ اعلام شد.

اجرای اصل اول از این دو اصل را سومین سپاه انقلاب ایران یعنی سپاه ترویج و آبادانی عهده‌دار است. این سپاه مرکب از کارشناسان علمی و فنی جوان کشور، اعم از مهندسان رشته‌های کشاورزی، ساختمانی، راهسازی، برق و مکانیک و سایر تحصیل کردگان رشته‌های فنی و مهندسی است که قسمتی از دوره خدمت وظیفه خود را در روستاهای کشور می‌گذرانند و مأموریت آنها کوشش در بالا بردن سطح زندگی روستاییان، آشنا کردن آنان با اصول تازه کشاورزی، کمک به ازدیاد تولیدات دامی و زراعی، توسعه و بهبود و ترویج صنایع روستایی، و راهنمایی روستاییان در امور مربوط به آبادانی و نوسازی روستاهاست. در همه این موارد برنامه‌های آموزش نظری با آموزش عملی همراه است.

هر «سپاهی ترویج و آبادانی» موظف است شناسنامه‌ای برای منطقه عمل خویش، شامل اطلاعات دقیق طبیعی و انسانی آن منطقه و بررسی وسایل و امکانات و مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و کشاورزی آن و راه‌حلهای این

مسائل را تهیه کند و سپس برنامه کار خود را براساس آن تنظیم و اجرا نماید. این شناسنامه‌ها اساس برنامه‌ریزی لازم برای تهیه فهرست نیازمندیهای هر دهکده است. وظایف عملی اعضای این سپاه تربیت کشاورزان و کودکان آنها در امور کشاورزی، کشت سبزیها و میوه‌ها، استفاده از کودهای شیمیایی، جلوگیری از آفات، راهنمایی در امر پرورش دام، کمک به کشاورزان و روستاییان در کار معالجه دام، ضد عفونی کردن، واکسیناسیون، تلقیح مصنوعی و مرغداری، ساختن کندوها و اصطبلها، باغداری، صنایع دستی، و در عین حال ایجاد نهادهای صحیح در طرز تفکر روستاییان در مورد مسائل کشاورزی و آبیاری و زراعت مکانیزه و امور تعاونی، پرورش شخصیت و استعدادهای آنان، ایجاد مهارتهای شغلی در آنان، و ایجاد باشگاههای جوانان روستایی است. در این راه سپاهیان ترویج و آبادانی از وسایل سمعی و بصری، فیلم‌های سینمایی، نشریات مختلف کشاورزی، احداث مزارع نمونه و آزمایشی و نظایر آن کمک می‌گیرند. این سپاهیان وظیفه دارند برنامه‌های آموزشی و اجرایی را براساس نیازهای واقعی مردم روستاها و شرایط اقلیمی و امکانات کشاورزی، با مشورت و صلاحدید صاحب نظران محلی و تأیید کارشناسان ترویج در رشته‌های گوناگون کشاورزی و دامپروری تهیه کنند تا اجرای آنها با واقع بینی و توجه به شرایط و مقدمات و نیازهای هر محل همراه باشد.

ترازنامه فعالیت‌های این سپاهیان نشان می‌دهد که این کوششها



بسیار مثبت و سازنده بوده است. این توفیقی است که اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌هایی از قبیل ساختن راهها و مدارس و مراکز تجمع و گرمابه‌های عمومی، و نیز طرحهایی نظیر افزایش تولید گندم و علوفه و پرنج و بهبود کشت دانه‌های زراعی و احیاء تاکستانها و طرحهای توسعه قطبهای کشاورزی و دامداری و ایجاد مجتمع‌های کشت و صنعت و بهره‌برداری صحیح از آب و خاک با تکنیک‌های پیشرفته کشاورزی مکانیزه و تأمین تسهیلات اعتباری و خدمات فنی و آموزش کشاورزان و بسیج نیروهای انسانی آنان، گویای آن است.

هرساله ۳۸۰۰ نفر در مدارج دیپلم و فوق دیپلم و لیسانس و بالاتر برای خدمت در سپاه ترویج و آبادانی انتخاب و برای آموزش نظری و عملی به‌مرکز آموزش ترویج کشاورزی کرج اعزام می‌شوند. تا پس از پایان مدت آموزش راهی روستاها شوند. تاکنون شماره کلی این سپاهیان به حدود ۳۴۰۰۰ نفر رسیده است.

اصل «نوسازی و عمران شهری» که عملاً نوسازی شهری و روستایی را شامل می‌شود، پاسخگوی نیازی است که بر اثر توسعه روزافزون اقتصاد کشور احساس شد. بر اثر گسترش شتابان اقتصاد مملکت، تمایل مردم به‌شهرنشینی که از نتایج هررشد اقتصادی و صنعتی است باعث شد که شهرها در مدتی کوتاه و با



سرعتی زیاد به‌صورت بی‌رویه‌ای توسعه یافتند، و از آنجا که رشد ناگهانی شهرها و افزایش جمعیت هماهنگ با توسعه ظرفیت و امکانات واقعی شهرها نبود، نواقص و مشکلات فراوانی در زمینه مسکن، آب و برق، بهداشت و نظایر آن آشکار شد.

در ابتدا شهرسازی صحیح وجود نداشت و در نتیجه خدمات عمومی با کمبودهای زیاد مواجه بود. تعداد واحدهای مسکونی، مدارس، پارکها، تأثرها، کتابخانه‌ها و مراکز تفریحات سالم بسیار محدود بود. بنابراین لازم بود که تسهیلات رفاهی شهری هرچه بیشتری ایجاد شود، و از این نظر یک طرح‌ریزی اساسی برای شهرسازی به‌منظور برآوردن نیازها و خواسته‌های حقیقه مردم ضرورت داشت تا بر مبنای این طرح‌ریزی دستگاههای مسئول در راه‌نوسازی و عمران شهرها بسیج شوند.

طبق قانونی که براساس این اصل انقلاب تصویب شد و تهران و ۷۲ شهر دیگر را شامل گردید «نوسازی و عمران و اصلاحات اساسی و تأمین نیازمندیهای شهری و اصلاح و توسعه معابر و ایجاد پارکها و پارکینگها و میدانها و حفظ و نگاهداری پارکها و باغهای عمومی و تأمین سایر تأسیسات مورد نیاز عمومی و نوسازی محلات و مراقبت در رشد موزون و متناسب شهرها» از وظایف اساسی شهرداریها تعیین شد. در اجرای این قانون شهرداریها موظف شدند با استفاده از تجارب عملی و با نظر کارشناسان فنی شهرسازی مقدمات این نوسازی را از طریق تنظیم نقشه‌های جامع فراهم کنند و این طرحها را به‌تدریج در



شهرهای مختلف به‌مورد اجرا گذارند. برای حسن اجرای این اصل، مالیاتهای پیچیده گذشته حذف شد و در عوض یک نظام مالیاتی مترقی به‌جای آن وضع گردید. طبق این نظام جدید مقرر شد شهرنشینان مخارج اصلاحات شهر خودشان را از طریق پرداخت عوارض به‌شهرد ریه تأمین کنند. بر زمینهای بایر شهری مالیات خاص وضع شد. سازمانهای مختلف خانه‌سازی و تأمین وام برای امور ساختمانی تشکیل شد تا اعتبارات لازم را برای تهیه مسکن در اختیار افراد و شرکتهای خانه‌سازی که حاصل کارشان به‌نفع عامه باشد قرار دهند. این برنامه اخیراً با اعلام اصل هیجدهم انقلاب در راه تأمین بیشتر منافع عمومی از طریق جلوگیری از افزایش نامعقول بهای زمین و ساختمان و اجاره خانه و تثبیت نسبی قیمت زمین، بعد تازه‌ای یافت.

بدیهی است با طرح نوسازی شهرها امر نوسازی روستاها کنار گذاشته‌نشود. بعکس اعلام این اصل از انقلاب جهش تازه‌ای را در امر عمران و نوسازی روستاها پدید آورد. در این مورد براساس تجارب و بررسیهای قبلی، چنین در نظر گرفته شد که برای تأمین بهتر تأسیسات و خدمات مورد نیاز ساکنان چند روستای نزدیک به یکدیگر با جمعیتی در حدود پنجهزار نفر، این تأسیسات و خدمات در یکی از روستاهای این مجموعه که دارای مرکزیت و امکانات توسعه و ظرفیت اقتصادی و اجتماعی لازم باشد به‌عنوان «روستاشهر» تمرکز یابد و روستاهای محدوده آن که



در شعاع متناسب و معقولی از آن قرار داشته باشند مجتمعاً از این امکانات بهره‌گیرند. ضوابط انتخاب یک «روستاشهر» میزان روند افزایش جمعیت، سطح کشت و میزان تولیدات کشاورزی و دامی، منابع آب، امکانات لازم جهت ایجاد و توسعه سازمانهای اداری و محلی، داشتن شرایط مناسب برای تأمین خدمات مورد نیاز روستاییان، امکانات ضروری برای توسعه آبی، و مرکزیت روستا از نظر جغرافیایی تعیین گردید. تأسیسات زیربنایی که برای یک «روستاشهر» معین شده‌اند عبارتند از: ایجاد راه ارتباطی بین این روستا با روستاهای اقمار و شهرهای نزدیک، تأمین برق خانگی و کشاورزی و صنعتی، تأمین آب آشامیدنی و لوله‌کشی آن، ایجاد دبستان و مدرسه راهنمایی و در صورت نیاز آموزشگاه خدمات روستایی، ایجاد خانه فرهنگ روستایی و مرکز اجتماعات و کتابخانه، ایجاد میدانهای ساده ورزشی، ایجاد درمانگاه، تأسیسات بهداشتی، گرمابه، کلینیک دامپزشکی، ایجاد مراکز فروشگاه تعاونی و خدمات کشاورزی و تعمیرگاه ماشین‌آلات، محوطه سازی و فضای سبز، ایجاد مجتمع صنایع تبدیلی و روستایی و کارگاههای صنایع کوچک دستی، ایجاد خانه برای روستاییان با خودیاری آنان از راه تخصیص وام با بهره کم و اقساط طولانی.

بدین ترتیب نوسازی شهری و روستایی به‌صورت دو رشته موازی از یک کوشش واحد یعنی تلاش در راه بازسازی تمام کشور در آمد.

از دیدگاه فعالیت‌های شهرسازی و مسکن در سطح کشوری، می‌باید متذکر شد که این برنامه‌ها اکنون به صورت یک طرح همه‌جانبه مملکتی در دست اجراست، و در عین حال با توجه به الزامات و نیازهای آینده، طرح‌های تکمیلی وسیعی تهیه می‌شود که هر یک از آنها می‌باید در مراحل پیش‌بینی شده مورد اجرا قرار گیرد.

در حال حاضر برای پاسخگویی به نیاز عمومی در امر تأمین مسکن، از راه‌های مختلفی اقدام می‌شود که ایجاد شرایط مساعد جهت تسهیل سرمایه‌های بخش خصوصی از راه گسترش صندوق‌های پس‌انداز و وام مسکن، اعطای وام به سازندگان، تقویت منابع مالی لازم از طریق تشکیل بانک ساختمانی و شرکت سرمایه‌گذاری ساختمانی بانک‌های ایران و پیش‌بینی انتشار اوراق قرضه و سپرده مسکن، تأمین شرایط مناسب برای اعطای وام‌های دراز مدت مسکن به طبقات مختلف مردم، کمک به گسترش اقدامات خود یاری در مورد تهیه مسکن بوسیله شرکت‌های تعاونی مسکن، از آن جمله است.

طبق آمارهای وزارت مسکن و شهرسازی، در تأمین این برنامه‌ها تنها توسط این وزارتخانه تا پایان سال گذشته ۳۱/۰۰۰ واحد مسکونی شامل خانه‌های سازمانی کارگری و کارمندی و خانه‌های ارزان قیمت با هزینه ۱۴/۴ میلیارد ریال ساخته شده و بیش از ۴۰/۰۰۰ واحد مسکونی سازمانی و ارزان قیمت دیگر با



پیش‌بینی هزینه‌ای معادل ۶۷/۴ میلیارد ریال در دست ساختمان است (در این ارقام فعالیت خانه‌سازی سایر سازمان‌های دولتی از جمله ارتش شاهنشاهی به حساب نیامده است). - ۲/۱۱۵ پروژه ساختمان‌های آموزشی، دانشگاهی، بیمارستانها، مراکز پرورش، مراکز درمانی، هتل‌ها و مهمانسراها و پلاژها، کارخانه‌های آسانسورسازی، تأسیسات گاز و نظایر آنها اجرا شده و ۸۷۹ پروژه ساختمانی دیگر از همین قبیل در دست اجراست. ۲/۰۵۶ پروژه عمران شهری در شهرستانها و ۶/۸۹۲ پروژه عمران روستایی در روستاها نیز به‌مورد اجرا درآمده است. در دو سال گذشته ۱۲ میلیون مترمربع زمین به‌منظور احداث واحدهای مسکونی و ساختمان‌های دیگر به شرکت‌های تعاونی مسکن و دستگاه‌های دولتی واگذار شده است. تعداد وام‌های درازمدت مسکن که برای احداث یا خرید و یا تکمیل ساختمان خانه و آپارتمان تنها توسط بانک رهنی در ده ساله اخیر به مؤسسات و افراد مختلف داده شده در حدود ۵۴۰/۰۰۰ وام به‌مبلغ کلی ۱۰۳ میلیارد ریال است.

اصل هیجدهم انقلاب که در تابستان ۲۵۳۶ اعلام شد، مربوط به حفظ منافع مردم ایران در امر مسکن، و جلوگیری از احتیاجات و سوءاستفاده‌هایی است که ممکن است در این راه صورت گیرد.



چنانکه توضیح داده شد، تهیه مسکن برای حداکثر افراد هدف نهایی سیاست تأمین مسکن کشور است. اساس این سیاست که از سالها پیش دنبال می‌شود، افزایش واحدهای مسکونی برای گروههای مختلف به خصوص افراد کم درآمد، کاهش تراکم فعلی افراد در واحدهای مسکونی و بهبود مسکن موجود از نظر بهداشتی و اجتماعی است.

ولی این کوششها که صرفاً به منظور کمک به تأمین نیازهای عمومی در امر تهیه مسکن انجام گرفته، متأسفانه افزایش بی‌رویه بهای زمین را در سالهای اخیر به همراه داشته است که امری غیر طبیعی و سودجویانه است. این وضع نه تنها به زیان طبقه‌ای که هدف از همه این اقدامات تأمین منافع حقه آنها بود تمام می‌شود، بلکه مضار فراوان اقتصادی و اجتماعی آن ممکن بود اصولاً مسیر پیشرفت کشور را تغییر دهد.

زمین ساختمانی محلی است که باید بنا در آن انجام گیرد، و منطقاً می‌باید بهای آن نسبت به بهای کل ساختمان اندک باشد، و حال آنکه با وجود فراوانی زمینهای داخل و پیرامون شهرها، در سالهای اخیر ترقی بهای زمین به حدی رسیده بود که قیمت زمین رقم عمده‌ای از قیمت یک منزل را تشکیل می‌داد و از این جهت نمی‌توانست برای خانه‌سازی در دسترس عامه قرار گیرد، بلکه فقط در اختیار طبقات خاصی قرار می‌گرفت. به دنبال بالا رفتن بهای زمین، قیمت ساختمان و مسکن و اجاره‌بها نیز افزایش یافت، و این خود عامل مهمی در ایجاد تورم بود.



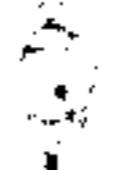
به‌طور کلی افزایش بی‌رویه بهای زمین، درآمدهای سرشار و بی‌زحمتی برای صاحبان زمینهای بزرگ همراه دارد که از طرفی سرمایه‌ها را بی‌آنکه در کارهای تولیدی صرف شود مسخوس می‌کند، و از طرف دیگر عده‌ای را که به هر حال احتیاج به مسکن و طبعاً احتیاج به زمین دارند وادار می‌کند که به هر قیمتی باشد، به خصوص از راه وام گرفتن از بانکها، زمین لازم را تهیه کنند در نتیجه سرمایه‌ها نزد عده معدودی تمرکز می‌یابد و باعث توزیع غیر عادلانه درآمدها می‌شود.

صرفنظر از این معایب اقتصادی، امکان تحصیل درآمدهای سرشار و غیر عادی در زمانی کوتاه بدون کوششی مولد و مثبت، صاحبان سرمایه را عادت می‌دهد که به جای کارهای تولیدی در پی تحصیل درآمدهای باد آورده و بی‌زحمت بروند و به‌عنوان معقول و متناسب با سرمایه و کار توجهی نکنند. این وضع علاوه بر آنکه سرمایه و نیروی انسانی را با ارزش فوق‌العاده‌ای که این دو عامل در جامعه کنونی ما دارد عاطل می‌گذارد، روحیه تنبلی و ولخرجی را نیز همراه با توقعات بیجا و نامعقول رواج می‌دهد. با توجه بدین وضع نامطلوب، و برای جلوگیری از توسعه مضار اقتصادی و اجتماعی چنین وضعی بود که در امرداد ماه گذشته اصل هیجدهم انقلاب در مورد تثبیت نسبی بهای زمین اعلام شد، و دولت مکلف گردید که با کسب مجوزهای قانونی در ظرف سه سال از راه مبارزه با تورم کلی و اتخاذ تدابیر خاص مالیاتی و سایر اقدامات لازم نظیر استفاده از زمین‌هایی که در



داوری در شهرها، چهره تازه‌ای از عدالت را به مردم کشور عرضه داشت و از این راه از یک طرف حل مشکلات قضایی روستاییان و شهرنشینان ایران را بسیار آسانتر کرد و از جانب دیگر بار بزرگی را از دوش دستگاه دادگستری کشور برداشت، ولی مهمتر از این در این بود که درک فلسفه جدیدی را از عدالت وارد اصول قضایی کرد.

جنبه فلسفی خانه‌های انصاف، به صورتی که توسط صاحب‌نظران سازمان قضایی کشور مورد تفسیر قرار گرفته است، رجوع به عدالت طبیعی به جای عدالت قانونی، و لزوماً اعتماد به وجدان مردم و انطباق قانون با واقعیات زندگی است. با این برداشت فکری، تشکیل خانه‌های انصاف و شوراهای داوری فقط بر این اساس نیست که در محل دادگاه وجود ندارد و یا بار دادگاه‌های موجود سنگین است، بلکه بخصوص بر این اساس است که مردم و وجدان و انصاف آنها به عنوان اصلی مورد اعتماد پذیرفته شده‌اند، و قبول شده است که قانون به تنهایی در همه موارد تزامناً عدالت را تأمین نمی‌کند، و انعطاف ناپذیری آن در برابر شرایط متغیر زندگی گاه حتی مغایر عدالت واقعی است، لذا پیش از تشکیل خانه‌های انصاف و شوراهای داوری، اعمال قدرت قضایی چه در روستاها و چه در شهرها با موانع و محظورات بسیاری روبرو بود. قبل از آغاز عصر بهنوی اصولاً در روستاها عدالت قضایی وجود نداشت و سرنوشت رعایا و روستاییان در اختیار قدرت مطلقه مالکان یا خوتین بود، همانطور



اختیار دولت است برای ایجاد واحدهای مسکونی، ترتیبی دهد که افزایش نسبی بهای زمین در هر سال حداکثر از میزان تورم سالانه تجاوز نکند، و سرمایه‌گذاری در رشته‌های تولیدی جایگزین راکدشدن سرمایه در زمین شود.

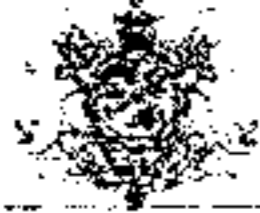
بدین ترتیب دولت باید به‌اتکاء زمینهای ملی شده و زمین‌هایی که در اختیار دارد، وارد بورس زمین بشود و قیمت‌های مصنوعی را بی‌آنکه راه فراری برای سودجویان باز بگذارد، بشکند. این زمینها باید با شرایط آسان به شرکت‌هایی که واقعاً به دنبال خانه‌سازی هستند واگذار شود تا خانه در حد کافی ساخته شود. وضع مصنوعی و ناسالمی که بخصوص در سالهای اخیر از نظر سودجویی شخصی در مورد زمین و مسکن وجود داشت باید به‌طور قطع خاتمه یابد. در این مورد که بهای زمین در آینده حداکثر از افزایش تورم سالانه بالاتر نرود، منظور این نیست که حتماً باید به همان اندازه بالا رود، بلکه این فقط حدی است که نباید از آن تجاوز شود. هدف اصلی باید پایین آمدن تورم و نه بالا رفتن قیمت زمین باشد.

امور قضایی

اصل نهم انقلاب که مظهر تلفیق عدالت قضایی با عدالت اجتماعی است جنبه قضایی انقلاب ایران را شامل می‌شود. این اصلی است که با ایجاد خانه‌های انصاف در روستاها و شوراهای



که سرنوشت شهرنشینان در دست حکام محلی و یا به اصطلاح محاکم شرع بود. در زمان سلطنت رضا شاه کبیر قوه قضاییه بر اساس ضوابط و مقررات مشخصی ایجاد شد و حکام محلی و مراجع شرعی قدرت قضایی خود را قانوناً از دست دادند، ولی در عمل اختلافات سطوح اجتماع و نفوذ خصوصی مالکان و متنفذان و ثروتمندان اعمال واقعی اصول قانون را دشوار می‌کرد. با آغاز انقلاب ایران، و دگرگونیهای اجتماعی که این انقلاب به همراه آورد، اصلاح قوانین حقوقی و جزایی و گسترش سازمان قضایی کشور مورد توجه قرار گرفت و اقداماتی در این زمینه انجام شد، لکن این اقدامات جوابگوی نیاز قضایی مردم مملکت منجمله روستاییان نبود، و بدین واقعیت توجه شد که نظام کهنه قوانین و کمبود قضات و کارمندان کارآزموده قضایی بیش از همه موجب بی‌عدالتی در حق روستاییان و کشاورزان خواهد بود. این واقعیت، و شکایتها و دادخواستهای انباشته بر روی هم در دادگستری و کمبود تعداد دادگاهها و قضات امید استقرار عدالت قضایی را در روستاها مشکل می‌ساخت، و لازم بود برای رفع این اشکال اقدام اساسی انجام گیرد و راه حل قاطعی که بتواند اختلافات روزمره و دعاوی ساده روستائیان را با سرعت و دقت حل و فصل کند در نظر گرفته شود. با الهام از روش سنتی کدخدانمنشی در روستاها و تطبیق این رویه با نظام پیشرفته کشور، تشکیل خانه‌های انصاف در روستاها و انتخاب داوران آنها به وسیله روستاییان یک اقدام انقلابی و موقی و تنها راه حل



مشکل دادگستری تشخیص داده شد.

با تشکیل خانه‌های انصاف در روستاها، به جای آنکه فرد روستایی برای احقاق حق خود یا دفاع از این حق راهی شهرهای دور و نزدیک شود و وقت و پول و نیروی خویش را صرف کاری کند که غالباً نتیجه آن حتی به زحمتش نمی‌ارزید، دستگاه عدالت به سراغ او رفت تا این احقاق حق را در محیط او، و توسط افراد مورد اعتماد و برگزیده خود او، با طریق سهلی که برای روستایی ساده دل کاملاً قابل درک باشد و با ابعاد کوچک مشکلات او هماهنگی داشته باشد انجام دهد. بدین ترتیب نه تنها مشکلات روستاییان بسیار آسانتر و سریعتر حل می‌شد، بلکه روستایی و کشاورز ایرانی می‌توانست وقتی را که اجباراً به هدر می‌رفت صرف کار تولیدی خود کند، و از این راه سهم خویش را در پیشرفت اقتصاد کشور و در بهبود زندگی خود به نحو بهتری ایفاء نماید. در عین حال وجود خانه‌های انصاف باعث شد که هر ساله هزاران اختلاف که در گذشته منجر به ایجاد کینه و دشمنی می‌شد و گاهی منازعات بزرگ و قتل و جرح و ضرب همراه می‌آورد، از راه کدخدانمنشی به صلح و آشتی منتهی شود و محیط روستا به جای کانون خصومت، محیط دوستی و همکاری گردد.

با ایجاد خانه‌های انصاف، عدالت قضایی به طور سهل و رایگان در اختیار روستایی قرار گرفت و برای نخستین بار در تاریخ قضایی ایران رعایت انصاف و روابط انسانی و مبانی



عرف و عادات، اصول کدخدامنشی و سازش، اجرای قوانین خشک و انعطاف‌ناپذیر قضایی را آسان و احقاق حقوق روستاییان و استقرار عدالت قضایی را در روستاها تأمین کرد، و به مردم روستا این فرصت داده شد که در کارهای قضایی خود شریک باشند. در این اقدام نقش انسانی و مثبت سپاهیان دانش شایسته تذکر خاص است، زیرا براساس قانونی که در باره تشکیل خانه‌های انصاف وضع شد سپاهیان دانش در هر محل گذشته از انجام وظایف رسمی خود وظیفهٔ منشیگری خانه‌های انصاف را نیز عهده‌دار شدند.

موفقیت فوق‌العاده خانه‌های انصاف و توسعهٔ روز افزون آنها نشان داده است که این اقدام انقلابی تا چه اندازه در گسترش عدالت اجتماعی و بهبود زندگانی روستاییان مؤثر بوده است. شماره این خانه‌ها که در سال نخستین ۲۳۴ بود اکنون به ۱۰۳۵۸ رسیده است که در حدود ۱۹۰۰۰ روستا با بیش از ۱۰ میلیون نفر جمعیت از مزایای آن بهره‌مند می‌شوند. در این مراکز تاکنون بیشتر از ۳ میلیون دعوی مورد رسیدگی قرار گرفته و حل شده است، که اگر قرار بود این تعداد دعوی به دادگاه‌های قضایی ارجاع شود نه فقط رسیدگی بدانها سالها وقت می‌گرفت، بلکه هزینه هنگفتی را نیز چه به دولت و چه به طرفین دعوی تحمیل می‌کرد.

نتیجهٔ درخشان و بازده مطلوب فعالیت خانه‌های انصاف موجب شد که به تشکیل شوراهای داوری در شهرهای کشور نیز



اقدام شود. بدین جهت قانون شورای داوری وضع و با تشکیل این شوراها در شهرها رسیدگی به اختلافات جزئی و دعاوی کوچک مردم شهرنشین به شوراهای داوری واگذار گردید. هریک از این شوراها که با همان وضع و همان ضوابط مربوط به تشکیل خانه‌های انصاف ایجاد می‌شود، مرکب از پنج نفر از معتمدان محلی است که از طرف مردم برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند و در هر حوزهٔ شورای داوری یک نفر از قضات دادگستری یا وکلاء دادگستری یا استادان دانشگاه و یا سر دفتران به‌عنوان مشاور قضایی شورا انجام وظیفه می‌کنند. اعضاء شوراهای داوری مانند اعضای خانه‌های انصاف از طریق کدخدامنشی و ایجاد سازش و با در نظر داشتن عرف و سنتهای محلی و فارغ از تشریفات آیین دادرسی به اختلافات و دعاوی که در صلاحیت آنهاست رسیدگی می‌کنند.

صلاحیت شوراهای داوری متناسب با نیازها و مسائل شهری در سطح بالاتری از صلاحیت خانه‌های انصاف قرار دارد، و رایگان بودن کار این شوراها نیز همانند خانه‌های انصاف از تحمیل هزینه دادرسی به طرفین اختلاف جلوگیری می‌کند. از سال ۲۵۲۵ که نخستین شورای داوری شروع به کار کرد، تاکنون ۲۸۳ شورا در ۲۰۳ شهر تشکیل شده و در این مدت بیش از ۱۲ میلیون نفر از مزایای آنها بهره‌مند شده‌اند و نزدیک به ۷۵۰ هزار پرونده در این شوراها مورد رسیدگی و حل و فصل قرار گرفته است.



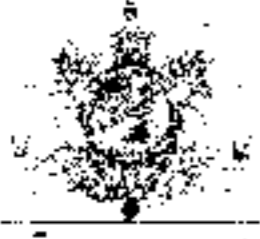
حاصل کار خانه‌های انصاف و شوراهاى داوری آنچه‌ان رضایت‌بخش بوده است که صلاحیت این دو مرجع طبق قانون مصوبه در سال ۲۵۳۶ افزایش یافت و با حذف دادگاههای بخش از سازمان قضایی کشور قسمت عمده از صلاحیت دادگاههای مذکور به‌خانه‌های انصاف و شوراهاى داوری واگذار گردید.

انقلاب اداری

اصل دوازدهم انقلاب ایران ناظر به انقلاب اداری است. قسمت دیگر از این اصل نیز به انقلاب آموزشی مربوط می‌شود که قبلاً در باره آن توضیح داده شد.

در میان تمام اصول انقلاب، این اصلی است که اجرای آن تاکنون کمتر از همه مورد رضایت من بوده است. ولی ضمناً باید قبول کرد که اجرای واقعی این اصل از همه اصول دیگر انقلاب دشوارتر است، زیرا مستلزم تحولی عمیق در طرز فکر و روحیات و عادات ریشه‌دار شاغلان امور و کارمندان ادارات از یک طرف و ارباب رجوع از طرف دیگر است، و این تحولی نیست که به‌صورتی سریع و فوری انجام پذیر باشد.

مشکلی که ما در این مورد با آن مواجه هستیم مشکلی است که تقریباً برای همه کشورها و جوامع دیگر نیز چه سرمایه‌دار و چه کمونیست، چه پیشرفته و چه در حال رشد، چه صنعتی و چه غیرصنعتی، در مقیاسها و ابعاد متفاوت وجود دارد، و آن روح



«بوروکراسی» است که شاید بتوان آن را یک بلای جهانی دانست. این روحیه سدی است که در برابر هرگونه پیشرفت و تحول مثبت اجتماعی گذاشته می‌شود، و از راه کند کردن کارها، کاغذ بازی، مسامحه کاری، مشکل تراشی و تشریفات زاید، باعث اتلاف وقت و خنثی کردن ابتکارات و گاه وارد آوردن زیانهای جبران‌ناپذیر می‌گردد. چنین وضعی از نظر انقلاب ایران که برپایه نوآوری و پیشروی بنیاد شده است غیرقابل تحمل است، زیرا اگر تشکیلات وسیع اداری قدرت و سازندگی نداشته باشند، و جوابگوی قاطع نیازها و مسائل نباشند، طبعاً مردم اعتماد خود را بدانها از دست خواهند داد و جریان امور بسا آن استحکام و آهنگی که منطقیاً باید انجام گیرد انجام نخواهد گرفت.

این اشکال از جنبه عکس آن نیز وجود دارد، یعنی هر فرد یا دستگاهی که با یک مسئول اداری در هر سطح و مقامی سروکار دارد، اگر به‌وظیفه و مسئولیت خود عمل نکند، اگر درخواست نادرستی داشته باشد و یا مطلبی برخلاف واقع بگوید، مسلماً طرف مسئول اداری نیز نخواهد توانست وظیفه خود را به‌درستی انجام دهد اگر باید در این مورد تغییر و تحولی انجام پذیرد، این تحول باید از هر دو جانب انجام گیرد.

اعلام انقلاب اداری برای از بین بردن همین وضع غیرقابل قبول صورت گرفت. هدف از اعلام و اجرای این اصل این بود که برای مبارزه با «بوروکراسی» و از میان بردن هرگونه عامل بی‌نظمی در ادارات، و ایجاد روح وظیفه‌شناسی و صداقت، و



سیستم کامپیوتری انجام گیرد تا مقدار زیادی از تشریفات بوروکراسی خود بخود از میان برود

با این همه، برای به ثمر رسیدن انقلاب اداری اقدامات دراز مدت و کوشش پیگیر لازم است. زیرا این کار بستگی فوق العاده به عامل انسانی دارد. تحقق واقعی انقلاب اداری با همه اقداماتی که می شود و خواهد شد، مستلزم دگرگونی آگاهانه و مثبتی در روحیه و طرز فکر و برداشت عمومی، چه کارمندان و چه مراجعان ادارات. از مسئولیتهای فردی و اجتماعی و اخلاقی و ملی آنهاست. یکی از شرایط این آگاهی رشد فکری و آموزشی است. و از همین جهت بود که انقلاب اداری و انقلاب آموزشی به صورت یک اصل واحد وضع و اعلام شد. اقداماتی که برای اصلاحات گسترده در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و سایر مراکز آموزشی کشور انجام گرفته و می گیرد نیز تا حد زیادی ناظر بر همین واقعیت است.

مهمترین اقدامی که در راه حسن اجرای امور سازمانهای اداری کشور، و جلوگیری از سهل انگاریها و قصورها و اشتباهات مسئولان امور انجام گرفته است - ولی عملاً دایره کار آن از مفهوم کلی انقلاب اداری بسیار خراتر می رود - تشکیل کمیسیون شاهنشاهی به صورت سازمانی است که شاید نظیر آنرا در هیچ کشور دیگر جهان نتوان یافت.

تعدیل مقررات اداری، و تسهیل گردش کار کشور، کوششی قاطع و همه جانبه صورت گیرد.

وضع قوانین و مقررات تازه که نتیجه منطقی پیشرفت و توسعه امور است، هر روز تماس مردم را با دستگاههای دولتی بیشتر می کند، و به موازات آن حجم کار دولت نیز زیادتر می شود. این وضع، طبعاً بهبود وضع ادارات و تسریع در انجام کارها را به صورت ضرورتی اجتناب ناپذیر در می آورد.

برای تأمین این منظور در درجه اول اقدام شد که کارها به جای تمرکز زیاده از حد، پریایه عدم تمرکز تشکیلات اداری انجام گیرد. بدین جهت به استانداران اختیارات بیشتر داده شد، در توسازی تشکیلات اداری مملکت اقدام گردید. برنامه های متعددی در مورد بهبود سازمانها و روشها، اجرای برنامه های آموزشی کارکنان دولت بویژه در سطح مدیران و رؤسای ادارات، استفاده از اطلاعات متخصصان در دستگاهها، کاهش تعطیلات اداری، مورد اجرا قرار گرفت. به منظور مطالعه دقیق در روشهای کار و حذف تشریفات زاید و ایجاد نظم و مدیریت صحیح در کارها و اصلاح قوانین و مقررات بر اساس تطبیق آنها با برنامه های انقلابی کشور، کنگره های بنام کنگره انقلاب اداری، و بر اساس بررسیهای این کنگره شورایی به نام «شورای انقلاب اداری» تأسیس شد و کمیته های مربوط بدین شورا در هر یک از وزارتخانه ها و سازمان های دولتی به کار پرداختند. از چندی پیش تصمیم گرفته شد که کار ادارات تا سرحد امکان با استفاده از



شاهنشاهی به خود من تسلیم می‌شود.

بدین ترتیب، کمیسیون شاهنشاهی وظیفه یک ناظر و مراقب آگاه و در عین حال بی‌غرض و خبرخواه را برای حسن جریان امور مملکت و جلوگیری از ضعف و قصور و احیاناً فساد در پیشرفت کارها دارد و این وظیفه را خالی از هرگونه حسب و بغض و کینه و حسادت و غرض انجام می‌دهد معایب کار در آنجا بدون پرده‌پوشی و با صراحت مطرح می‌شود و این کار تا وقتی که لازم باشد - و احیاناً همیشه - ادامه خواهد یافت. زیرا نه یک مملکت، نه یک جامعه، نه یک انسان، نمی‌تواند مطلقاً عاری از عیب و نقص باشد. بدیهی است این نواقص بتدریج کمتر خواهد شد، ولی معایب هر قدر هم جزئی باشد برای جامعه‌ای که می‌خواهد وارد دوران «نمدن بزرگ» شود قابل قبول نیست و باید خواه‌ناخواه برطرف گردد.

با امعان نظری بیطرفانه، می‌توان به خوبی درک کرد که کار این سازمان از کار هر اقلیت پارلمانی و هر تشکیلات مخالفی در رژیمهای پارلمانی چند حزبی سختگیرانه‌تر، بسی‌اسانتر و بی‌غرضانه‌تر است. اشاره به بی‌غرضی از این بابت است که عادتاً در تشکیلات نامبرده، حزب اقلیت یا مخالف خود را ملزم به انتقاد از روی سند و مدرک نمی‌داند، زیرا هدف اصلی آن فقط عیبجویی و حمله است. در صورتی که کمیسیون شاهنشاهی با همین روح سختگیری و بی‌گذشتی منتها با دسترسی به همه مدارک و اسناد لازم و صرفاً بر اساس بررسی دقیق و بیطرفانه این اسناد عمل می‌کند.

این کمیسیون طبق فرمانی که در شانزدهم آبان‌ماه سال گذشته صادر شد در دفتر مخصوص شاهنشاهی به وجود آمد، و علت وجودی آن چنانکه در فرمان تصریح گردید این بود که با توجه به رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی امروز ایران، باید کوشش دولت و حزب رستاخیز ملت ایران و عموم افراد مملکت معطوف به جلوگیری از هرگونه ضایعات و اتلاف نیروی انسانی و تولیدات کشاورزی و صنعتی و تأخیرها و نارساییهای موجب ضایعات، از راه برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده و نظارت و بازرسی دایمی باشد و برای تأمین این منظور از وزارتخانه‌ها و سازمانهای ذیربط مسئولیت خواسته شود.

مفهوم این مسئولیت این است که سرمایه‌های مادی و انسانی و فکری که مملکت در اختیار دستگاههای اجرایی می‌گذارد باید در زمانی محتمل و معین (که خود آن وزارتخانه‌ها یا دستگاهها تعیین کرده‌اند) بازده معلوم و قابل بازرسی داشته باشد، بنابراین در این مورد باید این مراجع به مفهوم کامل کلمه قبول مسئولیت بکنند و از این بابت مرتباً حساب پس بدهند.

در این کمیسیون که از نمایندگان تمام‌الاختیار وزارتخانه‌ها و سازمانهای مسئول و نمایندگان حزب رستاخیز ملت ایران و اتاق بازرگانی و صنایع و معادن و وسایل ارتباط جمعی تشکیل شده است، جریان اجرای طرحهای زمان‌بندی شده مربوط به موظفان وزارتخانه‌ها و سازمانهای ذیربط مورد بازرسی و نظارت قرار می‌گیرد و گزارش پیشرفت کار منظمأ از طرف دفتر مخصوص



مبارزه با فساد

دو اصل چهاردهم و نوزدهم انقلاب، ناظر بر مبارزه با فساد یعنی با عاملی مخرب و منفی است که درست نقطه مقابل روح و فلسفه انقلاب ایران و مخالف با تمام اصول این انقلاب است. اصل چهاردهم انقلاب، مبنی بر «تعیین و تثبیت مداوم قیمتها، توزیع صحیح کالاها بر اساس سود عادلانه، مبارزه پیگیر با استثمار مصرف کنندگان و پایان دادن به عادت ناپسند گرانفروشی» پاسخگوی وضع نامطلوبی بود که افزایش تورم و بالا رفتن منظم قیمتها برای سلامت اقتصاد کشور در پیش آورده بود.

باتوجه به توسعه اقتصادی سریع معنکت و افزایش درآمد سرانه و تعادل به‌بالا بردن سطح مادی زندگی، که هجوم خریداران را به بازار فروش کالاها و خدمات و ترقی روزافزون میزان مصرف را باعث می‌شد، افزایش قیمتها از راه گرانفروشی قابل پیش‌بینی بود. وئی برای این وضع، چه از نظر آثار تورمی آن و چه از لحاظ اجتماعی که از این طریق به‌مرده می‌شد قابل قبول نبود مبارزه با آن از مجرای مقررات عادی صنفی و قضایی نیز نمی‌توانست کاملاً مؤثر واقع شود. بلکه موفقیت چنین مبارزه‌ای مستلزم یک حمله «ضربتی» بود که جنبه فاعل و همه‌جانبه داشته باشد، و این کار فقط می‌توانست در کادر نظام انقلابی ایران انجام گیرد.

همکاری در ترک و رفع معایب از خصوصیات انقلاب ایران و نظام شاهنشاهی آن است. در پرتو این نظم همه ما می‌توانیم مثل افراد یک خانواده بزرگ دست در دست و بازو در بازوی یکدیگر، کار کنیم. راهگشای آینده باشیم و با کمک هم، چه از لحاظ مادی و چه از نظر معنوی، پیش برویم.

به‌طوری‌که همه می‌دانند، سازمان دیگری نیز از مدتها پیش برای بازرسی امور کشور به‌نام «سازمان بازرسی شاهنشاهی» وجود دارد. این سازمان به‌صورت وارث سنت دیرینه شاهنشاهی ایران که در آن کسان مورد اعتمادی سمت «چشم و گوش شاهنشاه» را داشتند، از قریب بیست سال پیش مشغول کار است و از افرادی تشکیل شده است که مکتوب مستقیم در برابر خود من دارند. این افراد وظیفه دارند به‌تمام کشور مافرت کنند و آزادانه با هر فرد و مرجعی تماس بگیرند و از عقل عدم پیشرفت کافی کارها آگاه شوند، و از شکایات مردم گزارشهای لازم برای من تهیه کنند. همه مردم نیز می‌توانند آزادانه به‌این سازمان مراجعه کنند و شکایتهای خود را با مسئولان آن در میان گذارند. این سازمان تاکنون با اثبات بی‌فرضی و وظیفه‌شناسی و در عین حال با سختگیری خود اعتماد عمومی را کاملاً جلب کرده و با توسعه سازمانها و فعالیتهای مملکتی، دامنه کار آن نیز گسترش بیشتری یافته است.



اداری مملکت در جنبش ملی علیه گرانفروشی شرکت جوید. ضمناً اخطار شد که در صورتی که طی یکماه از آغاز این جنبش نتیجه رضایت‌بخشی از این کوششها حاصل نشود، قانون مربوط به رسیدگی به چیرایم محکمان و گرانفروشان توسط دادگاههای نظامی در مورد آنان به اجرا در خواهد آمد.

کمیونی از وزیران، مسئول پیشبرد این مبارزه شد و این کمیون همگام با کمیته ملی حمایت از مصرف‌کننده و وزارتخانه‌هایی که عهده‌دار امور اقتصادی و قضایی بودند برای تمام اقلام غذایی و کالاهای ضروری قیمت‌های عادلانه تعیین کرد. در مدتی کوتاه قیمت چهارده‌هزار قلم کالا معین شد، و ۲۲۰۰ دانشجوی مدارس عالی و دانشگاهها داوطلبانه کار بازرسی در مورد محترم شمردن نرخهای اعلام شده را به عهده گرفتند. گذشته از وزارت بازرگانی، کمیته حمایت از مصرف‌کننده با پیچ طبقات مختلف مردم نسبت به کنترل نرخها اقدام کرد و ضمناً با تشکیل گروههای کار به بررسی علل گرانفروشی و کمبود کالاها و نیازهای جامعه مصرف‌کننده و انعکاس نتایج این بررسیها به دستگاههای مسئول پرداخت. اطاق اصناف نیز در زمینه جلوگیری از تخلفات صنفی در سطح تولید کننده و وارد کننده و عمده‌فروشی و خرده‌فروشی فعالیت مؤثری کرد و کوشید تا از طریق توسعه شرکتهای تعاونی و توزیع در اتحادیه‌های صنفی، دست واسطه‌ها را کوتاه کند. هزاران تن مواد غذایی و مصرفی عامه که به‌منظور سودجویی احتکار شده بود کشف و به قیمت



باید تذکر داد که این وضع نامطلوب منحصر به کشور ما نیست، بلکه یک گرفتاری اساسی اقتصاد جهانی است که بخصوص در اقتصاد دنیای غرب به نحو چشمگیری اثر بخشیده است. ترقی سرسام‌آور قیمتها، بحران سیستم پولی بین‌المللی، سیاستهای توسعه کشورهای بزرگ صنعتی، افزایش بیرویه دستمزدها، سودجویی شرکتهای بزرگ به خصوص شرکتهای چند ملیتی، و معاملات سودجویانه و احتکاری مواد اولیه، باعث بی‌آلا رفتن منظم نرخ تورم در جهان صنعتی شده است، که طبیعتاً کشور ما نیز نمی‌توانست از آثار آن برکنار بماند.

ولی سازمان اجتماعی و اقتصادی مملکت ما طوری بود که به‌ما اجازه می‌داد کاری را که آن کشورها نتوانسته بودند و نمی‌توانستند انجام دهند با موفقیت انجام برسانیم، یعنی با قاطعیت و قدرت تورم را از راه جلوگیری از شرایط و عوامل آن مهار کنیم.

برای این کار یک جهاد ملی علیه گرانفروشی و سودجویی نامشروع اعلام شد و به‌پیچی عمومی در سطح مملکتی برای مبارزه با گرانفروشی اقدام گردید. بلافاصله پس از اعلام اصل چهاردهم انقلاب در مردادماه ۲۵۳۴، دولت موظف شد به‌منظور گسترش امر مبارزه با گرانفروشی کلیه اقدامات لازم منجمله تجدید نظر اساسی در سازمانهای اطاق اصناف و تشکیل گروههای نظارت و کنترل نرخها را انجام دهد. حزب رستاخیز ملت ایران نیز متقبل شد که با استفاده از تمام نیروهای ملی و

عادله در دسترس مردم گذاشته شد، و مسحتکران تسلیم عدالت شدند. تنها در مدت دو ماه بیش از هشت هزار نفر از این مسحتکران و سودجویان که سرخی از آنها صاحبان معروف صنایع و فروشگاههای بزرگ بودند، یا روانه زندان شدند یا جریمه‌های سنگین پرداخت کردند و یا برای مدتی از ادامه کار خود محروم گردیدند. حتی شرکتهای چند ملیتی خارجی مستعدی مشمول مجازات قرار گرفتند و عده‌ای از رؤسای سندیکاها، فرمانداران و شهرداران و مقامات عالی‌رتبه دولتی مورد بازخواست و تنبیه واقع شدند. برای رسیدگی به جرایم همه این افراد و سازمانها، دادگستری به تشکیل دادگاههای فوق‌العاده اقدام کرد و این دادگاهها که آرائشان قابل استئناف نبود همراه با دادگاههای عادی به کار پرداختند.

بموازات این اقدامات، ضوابطی اصولی برای تنظیم بازار و تعیین ساعات کار برقرار شد و فعالیتهای بازرگانی زیر نظارت دقیق قرار گرفت. ضمناً اقدامات لازم به منظور تسریع در تخلیه کالاها از کشتیها و حمل‌فوری آنها به مراکز مصرف و نیز گسترش تعاونیها انجام گردید، و از این راه بسیاری از کیبدهای بازار مصرف برطرف شد.

نتیجه اجرای این برنامه - که البته بعد از آن نیز ادامه یافت و باید ادامه یابد - این بود که نه تنها تورم در سطح قابل پیش‌بینی متوقف شد، بلکه شاخص هزینه زندگی پنج درصد تقلیل یافت و نرخ افزایش هزینه زندگی به زیر صفر رسید. اقتصاد ما

حتی با یک توج کمبود جریان اسکناس و رشد هندتورمی مواجه شد. بدین ترتیب کشور ما رکورد تازه‌ای در مهار کردن تورم به دست آورد و این آزمایشی است که تصور نمی‌رود در هیچ‌جای دیگر جهان انجام گرفته باشد. تذکر این نکته در عین حال لازم است که بعدیل درآمد زیاد و قدرت خرید ناشی از آن، تورم در سال ۲۵۳۶ دوباره به‌طور خطرناکی شروع شد، ولی باز هم با کنترل قیمت زمین تا آخر سال به‌حدود معنولی پایین آورده خواهد شد.

باید متذکر شد که دولت از چند سال پیش به‌منظور تثبیت قیمت کالاهای اساسی از قبیل گندم، گوشت، قند، شکر، برنج، روغن، چای، تخم‌مرغ و غیره، هر ساله مبالغ هنگفتی از محل اعتباری که برای صندوق حمایت از مصرف‌کننده اختصاص می‌دهد پرداخت کرده است، تا از افزایش بهای این کالاهای اولیه مورد نیاز مردم جلوگیری کند. رقم این پرداختها که در سال ۲۵۳۲ اندکی بیش از ۸ میلیارد ریال بود، دو سال بعد از آن به ۱۱۷ میلیارد ریال رسید.

در ادامه اجرای اصل تعیین و تثبیت مداوم قیمتها و مبارزه با گرانیفروشی، دولت می‌باید کوشش کند تا همچنان بهای کالاهای اساسی را برای مصرف‌کننده ثابت نگاه دارد، به نحوی که نوسانات قیمتها در سطح بازارهای بین‌المللی و داخلی در قیمت خرید مصرف‌کنندگان تأثیری نداشته باشد و برای این منظور مابه‌التفاوت بهای خرید کالاها و بهای عرضه اجناس

رعایت نشود مسلماً کار این مبارزه آن موفقیتی را که لازم است در پی نخواهد داشت، چنانکه هم‌اکنون نیز می‌توان تذکر داد که در سال جاری متأسفانه همین سهل‌انگاریها، توأم با عادت‌های قدیمی لطمانی به‌موفقیت قاطع این جهاد ملی وارد کرده است که فقط رشد فکری ملی می‌تواند جوابگوی آن باشد.

اصل نوزدهم انقلاب، مکمل همین مبارزه با فساد و ناظر بر کوشش وسیع دیگری در جهت منزّه نگاه داشتن جامعه ایرانی و جلوگیری از رسوخ هرگونه نادرستی در پیکر اجتماعی سالم ایران امروز است، که سوءاستفاده از مقام و صوفیت شغلی یکی از مظاهر آن به‌شمار می‌رود. طبق این اصل و بر اساس این منطق کلی که می‌باید همه تلاش و کوشش صاحبان مقامات دولتی در راه مصالح و منافع جامعه به‌کار رود مقرر شده است که مقامات سطح بالای دولتی (که طبقه‌بندی آنها مشخص شده است) و شهرداران درجه یک، در زمانهای معین کفیه دارایی‌های خود و همسر و فرزندان تحت تکفل خویش را اعلام کنند، و آن قسمت از دارایی‌ها که به‌صورت سهام شرکتها و بانکها و مشابه آن باشد در مدت تصدی مقامات نامبرده به‌دورانی قرضه دولتی تبدیل گردد یا توسط بانکها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری و یا مؤسسات مشابه که دولت معین خواهد کرد به‌صورت امانی اداره شود.

مفهوم فلسفی این اصل را باید از دیدگاه کلی مبارزه با فساد

بمصرف کنندگان از محل اعتبارات دولت که در بودجه صندوق حمایت از مصرف‌کننده منظور می‌شود تأمین گردد. همچنین برای تعیین و تثبیت قیمت حقیقی کالاها و مبارزه با گرانفروشی امر قیمت‌گذاری بر ضوابط مشخصی استوار شود و حتی‌المقدور قیمت کالاهای داخلی از قیمت‌های بین‌المللی نباید بیشتر باشد تا با نظارت مستمر بر عرضه کالاها و موارد مورد نیاز عامه و تأمین و توزیع سریع کالاهای مورد نیاز عمومی به‌منظور جلوگیری از کمبود عرضه، و تماس دائمی با تولید کنندگان و وارد کنندگان کالا از نظر تنظیم بازار و نظارت بر کلیه فعالیت‌های بازرگانی و ایجاد شبکه‌های توزیع، از هرگونه گرانفروشی و احتکار و تقلب در عرضه کالا جلوگیری شود.

با وجود همه این برنامه‌ها و اقدامات، باید عموم افراد مملکت بدین نکته عمیقاً توجه داشته باشند که حسن اجرای این اصل انقلاب که فقط برای تأمین منافع و دفاع از حقوق آنان وضع شده است، در درجه اول به‌عهده خودشان است. یعنی قبل از هرچیز این مصرف‌کننده است که می‌باید از خرید کالاها و خدمات به‌ر قیمتی که بدو عرضه شود خودداری کند و فقط با بررسی و دقت لازم به‌خرید آنها با نرخ عادله و تعیین شده مبادرت ورزد، و اگر در این راه با تقلب و گرانفروشی مواجه گردد برای دفاع از حق خود و حق دیگران و به‌عنوان انجام یک وظیفه ملی گرانفروشی را به‌دست قانون ببارد. اگر این وظیفه‌شناسی و همکاری با مأموران قانون از طرف مردم کاملاً

در نظر گرفت که چنانکه گفته شد یکی از ارکان اخلاقی نظم اجتماعی امروز ایران است. بدیهی است نباید کسب پول را از راه کار شرافتمندانه با تحصیل آن از راه فساد و نادرستی مرادف شمرد. اگر کسی از حاصل کار و ابتکار خود پول پیدا کند و حتی میلیونر و میلیاردر بشود، به شرط اینکه مالیات قانونی خود را بپردازد، چنین شخصی نه فقط مستوجب ملامت با حسادت نیست، بلکه بالعکس شایسته هرگونه تشویق و ستایش است، زیرا تحصیل پول از راه مسابقت شرافتمندانه شایستگی گذشته از آنکه به سود خود چنین فردی تمام می شود، قدمی است که در راه پیشرفت اقتصاد مملکت برداشته می شود. در مقابل، دستیابی به ثروت از راه فساد و نادرستی به هیچ وجه قابل بخشش و گذشت نیست، و باید شدیداً مورد مواخذه و تعقیب قرار گیرد، زیرا فساد و ارزشاء بدترین دشمن موجودیت اجتماعی هر جامعه است و اگر وجود داشته باشد، به خصوص اگر مواضع حاسر را در بر گرفته باشد، دیگر نمی توان روی آن مملکت و جامعه حساب کرد.

مفهوم اصلی نوزدهم انقلاب را چنین می توان خلاصه کرد که در نظام شاهنشاهی ما و بر مبنای اصول قانون اساسی و منعم آن نقیض اختیار به اعضای دولت و دستگاههای وابسته بدان به نام اعضای قوه مجریه بازتابی از رسالت مرکز رهبری در پاسداری از قوانین و تأمین حقوق ملت است، بنابراین رؤسای دولت و کلبه کارکنان دولتی هنگامی به ایفای این وظیفه موفق می شوند که در زمان تصدی مشاغل و مقامات، قدرت خود را بیطرفانه در

طریق حل مسائل جامعه به کار برند و بسا انصراف از مباح شخصی، خود را کاملاً در خدمت رسالت اجتماعی و ملی خویش فرار دهند. نظام دموکراسی ایران به خصوص اصول انقلاب که بر مبنای تساوی حقوق و تأمین فرصتهای مشابه برای کلبه افراد ملت ایران پایه گذاری شده، هیچ فرد یا طبقه ای را از امتیازات سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی محروم نمی کند. بدینجهت استفاده از هر عضو لایق را که در آزمون خدمت به جامعه به درک شایستگی موفق شده باشد بدون توجه به وضع مالی و میزان ثروت و امتیازات شخصی او برای خدمت در مشاغل و یا مؤسسات ملی و دولتی بدون تفاوت و تبعیض، ضروری می شمارد. ولی این احترام به موقعیت مالی و اقتصادی اشخاص مشروط بدان است که این دارایی از راه مشروع و با پیروی از قوانین و پرهیز از تجاوز به حقوق دیگران تحصیل شده باشد. بدیهی است وزیر و خیر و دیگر مقامات عالی رتبه دولتی نباید به خاطر فبول مسئولیت از حفظ امتیازات اجتماعی خود محروم شوند، لیکن به خاطر جلب اعتماد عمومی باید در آغاز خدمت دارایی مشروع خود را اعلام کنند و اداره آن را در مواردی که به صرف وقت و فعالیت اقتصادی نیاز دارد، در مدن مأموریت خویش به مؤسسات و شرکتهایی که این امور در صلاحیت و تخصص آنهاست واگذار نمایند تا بدین ترتیب هم اعتماد و احترام عمومی را پشتوانه خدمت خود داشته باشند و هم منافع مشروع مالی ایشان به صورتی مطمئن و رضایت بخش حفظ شده باشد. در مورد



اساسی تأمین اجتماعی است که به صورتی گسترده گسروههای مختلف جامعه ایرانی را در بر می گیرد.

بیمه های اجتماعی و سازمانهای تعاونی، دو رکن اساسی تأمین نیازمندیهای اجتماعات عصر حاضر و تضمین آینده مطمئن برای هر فرد بشری است، و بدیهی است که در جامعه امروزی ایران که پیشرفت اقتصادی آن توأم با پیشرفت عدالت اجتماعی است، پاسخگویی بدین نیاز انسانی و مشروع افراد در درجه اول اهمیت قرار دارد. هدف نهایی اصل هدفه انقلاب این است که هر فرد ایرانی در تمام مراحل زندگی خود زیر پوشش حمایتی تأمین اجتماعی قرار داشته باشد. بر اساس قانون تأمین اجتماعی، این پوشش حمایتی از پیش از تولد نوزاد از راه حمایت و مرافقت از زنان باردار و پرداخت کمک بارداری شامل وی می گردد، یعنی هر ایرانی عملاً حتی قبل از تولد مشمول بیمه می شود. تأمین اجتماعی بیمه های حوادث، بیماریها، کهنوت، از کار افتادگی، نقیص عضو، غرامت دستمزد ایام بیماری، کمکهای ازدواج و عائله مندی را شامل می شود و حتی باید بتوان روزی بیمه استعدادهای را برقرار ساخت.

قانون تأمین اجتماعی که طی سالهای انقلاب جمعیت کثیری از مزد بگیران و حقوق بگیران کشور و خانواده های آنان را شامل شده است، از نظر حمایتهای قانونی و موارد تأمین اجتماعی از توانمندی بسیار متوقی دنیا در این زمینه است، زیرا در حالی که در پیشرفته ترین ممالک صنعتی جهان افراد می توانند هنگام



مقامات درجه اول دولتی که باید دارای خود را اعلام کنند، هدف این است که این افراد در زمان تصدی چنین مشاغلی نتوانند ثروت اندوزی کنند، و در نتیجه همه وجود و وقتشان وقف خدمت به مملکت بشود. دارایی چنین مقاماتی را می توان از راههای مختلف مورد بهره برداری خود آنان فرار داد. یک راه آسان، تبدیل این داراییها به اوراق قرضه دولتی است. یک راه دیگر نیز نگهداری آنها در تراستهای بی نام است که خود صاحب سهم، البته تا وقتی که در خدمت دولت است، در آنها دخالتی ندارد، ولی بعد از آن طبقاً می تواند سهام خود را پس بگیرد. علت پیشنهاد تراستهای بی نام این است که در غیر این صورت اگر بخواهند سرمایه ای را یکباره در بورس بریزند که تبدیل به اوراق قرضه شود، ممکن است اصل سرمایه زیان ببینند. علاوه بر تراستهای بی نام، می توان از بانکهایی نیز که دولت معین می کند استفاده کرد تا دارای این مقامات را به طور امائی اداره کنند.

بیمه همگانی

اصل هدفه انقلاب، مبنی بر بیمه همگانی و تأمین دوره بازنشستگی برای همه افراد ملت ایران به خصوص روستاییان کشور، یکی از مهمترین و آینده سازترین اصول انقلاب ایران است. قانون تأمین اجتماعی که راه آورد انقلاب است جامع موارد

بازنشستگی حداکثر به‌طور متوسط ۵۰ تا ۶۰ درصد از متوسط حقوق یا دستمزد ماهانه قبل از بازنشسته شدن را دریافت کنند. در ایران مشمولین این قانون به‌هنگام بازنشستگی می‌توانند تا صددرصد از متوسط دستمزد یا حقوق سال آخر خدمت خود را به‌عنوان مستمری بازنشستگی دریافت دارند. همچنین به‌منظور حفظ قدرت خرید مستمری بگیران با توجه به افزایش هزینه‌ها، حداقل مستمریها بر مبنای حداقل دستمزد تعیین می‌شود و منظمأ در میالغ مستمریها در جهت حفظ ارزش حقیقی آنها تجدید نظر به‌عمل می‌آید.

تعهدات این قانون در مورد بیماران بدون محدودیت مدت و هزینه درمان است و «پرونده» را نیز شامل می‌شود، حتی بیمه شده می‌تواند در صورت عدم امکان معالجه در کشور به‌مراکز درمانی خارج از کشور به‌شرط امکان معالجه اعزام شود.

مشمولین بالقوه این قانون عبارتند از کلیه مسزددبگیران و حقوق بگیران کشور (بجز کارمندان دولت و نیروهای مسلح شاهنشاهی، روستاییان، اصناف و صاحبان حرف و مشاغل آزاد. کارکنان رسمی دولت و نیز نیروهای مسلح شاهنشاهی بر اساس قوانین خاص از کلیه حمایت‌های تأمین اجتماعی بهره‌مند گردیده‌اند.

همگاه یا گسترش امکانات پزشکی و درمانی در سطح کشور خدمات و حمایت‌های بیمه‌های درمانی به‌گروه کثیری از مردم مملکت از طریق بیمه‌های اجتماعی و همگانی توسعه و تعمیم داده

شده است. به‌طوری‌که عدد بیمه‌شدگان و افراد خانواده‌های مشمول قانون بیمه‌های اجتماعی که در سال ۲۵۲۱ به‌حدود یک میلیون نفر بالغ می‌شد هم‌اکنون به ۸ میلیون نفر رسیده است. بدین ترتیب کلیه کارگران بخش صنعتی و تولیدی و بخش اعظم کارکنان بخش خدماتی از بیمه‌های درمانی برخوردار شده‌اند. با اجرای قانون تأمین خدمات درمانی مستخدمین دولت، ظرف مدت کوتاهی کلیه کارکنان دولت اعم از فعال و بازنشسته رسمی و قراردادی و روزمزد با خانواده‌های خود و نیز کارکنان بخش خصوصی و خانواده‌های آنان از مزایای قانون تأمین درمان بهره‌مند شده‌اند و از خدمات درمانی استفاده می‌کنند. به‌طوری‌که بیمه‌شدگان مشمول این قانون به‌سهمیون نفر رسیده‌اند. اکثریت قریب به‌اتفاق بیمه‌شدگان مشمول این قانون از کلیه خدمات درمانی ضروری بدون محدودیت بهره‌مند هستند و می‌توانند آزادانه به‌بیمارستانها و پزشکان کشور به‌انتخاب خود مراجعه کنند. کلیه افسران و درجه‌داران نیروهای مسلح شاهنشاهی از مزایای تأمین درمانی مشابه کارکنان دولت برخوردارند.

در حال حاضر حدود ۶۰۰ هزار نفر از جمعیت روستایی کشور از مزایای بیمه‌های درمانی استفاده می‌کنند و با دگرگونی‌هایی که در نظام بهداشتی و درمانی روستاها پدید آمده است تا پایان سال جاری تقریباً ۶۵۰۰۰۰ نفر از طریق شبکه بهداشتی و بهزیستی زیر پوشش قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب اکنون بیش از ۱۲ میلیون نفر از مردم کشور از مزایای قانونی

مطلبهای خصوصی فعالیت دارند ۱۴۲۴۲ نفر است. از این تعداد ۴۳۱۰ نفر منحصص و ۱۸۰۲ نفر دندانپزشک هستند علاوه بر آن از خدمات ۲۰۰۰ پزشک خارجی نیز استفاده می‌شود.

با وجود همه پیشرفتهایی که طی سالهای اخیر در زمینه عرضه خدمات درمانی به دست آمده است، هنوز دشواریها و نارساییهایی در امر تأمین درمان وجود دارد. یکی از این تنگناهای اساسی در زمینه عرضه خدمات بهداشتی و درمانی، کمبود پزشک در کشور است. گذشته از آن، توزیع پزشکان و امکانات موجود نیز مناسب با توزیع جمعیت در مناطق نیست. به طوری که تقریباً ۵۰٪ از امکانات درمانی و نیروی انسانی تنها در تهران که فقط یک هشتم جمعیت کشور را دارد متمرکز است، مشابه چنین الگویی با ابعاد کوچکتر در سطح استانها بین شهرها و روستاها وجود دارد.

در برخورد با مسائل و تجارب سالهای گذشته در زمینه توسعه خدمات درمانی و توزیع متناسب امکانات با توجه به کمبود نیروی انسانی پزشکی در روستاها، چنین نتیجه گرفته می‌شود که در شرایط کنونی به کار گرفتن متخصصین عالی یا تکنولوژی پیچیده و گران نه فقط از دیدگاه اقتصادی منطقی نیست، بلکه عملاً نیز ایجاد اشکال می‌کند. از این رو تحول در نحوه ارائه خدمات بهداشتی و درمانی به خصوص در روستاها بسایند تابع شرایط و امکاناتی باشد که بتواند همراه با سایر خدمات در وضع اجتماعی آنان اثری فوری و سریع بگذارد. به همین منظور است

بیمه‌های درمانی همگانی و اجتماعی برخوردار هستند. حق بیمه کارکنان دولت مشمول قانون تأمین خدمات درمانی به طور متوسط در حدود یک سوم توسط فرد بیمه شده و دو سوم توسط دولت پرداخت می‌شود و در مورد بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی ۹٪ از دستزد بیمه شده به امر بیمه درمان اختصاص داده می‌شود. جمع حق بیمه دریافتی بابت کلیه تعهدات قانون تأمین اجتماعی در مورد بیمه‌شدگان ۳۰٪ دستزد ماهیانه تعیین شده است که ۲۰٪ آن توسط کارفرما، ۷ درصد توسط فرد بیمه شده و ۳٪ توسط دولت پرداخت می‌شود.

خدمات درمانی در ایران به سه صورت عمومی، بیمه‌ای و خصوصی به مردم عرضه می‌شود. امکانات درمانی بخش عمومی از طریق مؤسسات دولتی یا مؤسسات وابسته به دولت و همچنین سازمانهای خیریه به صورت مجانی در اختیار طبقات مختلف اجتماعی و مخصوصاً گروه کمدرآمد شهری و روستایی قرار دارد.

حدود ۳۵ درصد از جمعیت کل کشور نیز که از گروههای مختلف کارگران و کارمندان دولتی و غیردولتی و کارکنان مستقل و روستاییان تشکیل می‌شوند در مقابل بیماریها بیمه هستند. بخش خصوصی در جوار بخش عمومی و سازمان بیمه آزادانه به فعالیت خود ادامه می‌دهد و به وسیله مطبها، درمانگاهها و بیمارستانها خدمات درمانی را به مردم عرضه می‌کند.

تعداد کل پزشکان کشور که در بیمارستانها و درمانگاهها و

که طرح شبکه‌های بهداشتی و بهزیستی به مرحله اجرا گذاشته شده است.

اساس طرح شبکه‌های بهداشتی و بهزیستی بر مبنای استفاده از کادر کمکی پزشکی است، که با اجرای آن استفاده هر فرد روستایی از پایین‌ترین سطح عرضه خدمات بهداشتی و درمانی تا سطح درمان تخصصی در شهرها امکان‌پذیر می‌شود. هر شبکه بهداشتی و بهزیستی که جمعیتی در حدود ۳۰۰ هزار نفر را زیر پوشش بهداشتی و درمانی قرار می‌دهد از اجزایی ترکیب شده است که به وسیله آن از نیروی پزشکی موجود حداکثر بهره‌مندی را کسب می‌کند.

گام دیگر در برخورد با مسئله کمبود پزشک استفاده از حداکثر کارآیی نیروی پزشکی موجود است. بر این اساس، طرح تمام وقت «کارانه» با ایجاد ارتباط مستقیم بین میزان کار مفید پزشک با درآمد وی و الثای تدریجی نظام پسرشک کسارمندی به مرحله اجرا گذارده شده و همراه با آن و به عنوان راه‌حلی موقت استخدام پزشکان خارجی عملی شده و شرایط و امکانات لازم در جهت جلب پزشکان ایرانی مقیم خارج نیز فراهم گردیده است. به طوری که تعداد بازگشتگان به وطن سالانه و به طور گروهی در حال افزایش است.

جهت تعمیم خدمات مربوط به فوریت‌های پزشکی به تمامی نقاط کشور، طرح شبکه‌های اورژانس در سطح شهرها و روستاها به مرحله اجرا گذاشته شده است. به علاوه چون نمی‌توان در هر

روستا بیمارستان مجهزی ساخت. باید بیمار را با وسائلی مانند هلیکوپتر به نزدیکترین بیمارستان رسانید. در مورد ایجاد تعادل موجه در هزینه‌های دارویی و نیز تأمین داروهای ضروری و حیاتی مورد نیاز کشور، طرح دارو به‌مورد اجرا درآمده است. بر اساس پیش‌بینی وزارت بهداشتی و بهزیستی تا پایان برنامه عمرانی ششم (سال ۲۵۴۱) ۹۰٪ جمعیت کل کشور زیر پوشش بیمه‌های درمانی قرار خواهند گرفت. ۵۵ درصد از جامعه شهری و ۱۰ درصد از روستاییان تحت پوشش درمان مستقیم خواهند بود و ۲۵ درصد دیگر از جامعه شهری از خدمات درمان غیرمستقیم استفاده خواهند کرد.

طبق آمارها در دوران پانزده‌ساله انقلاب تا به امروز تعداد کلی بیمه‌شدگان ۵۲۱ درصد، تعداد کارگاه‌های مشمول مقررات بیمه ۲۱۹۵ درصد، تعداد بازنشستگان مشمول بیمه ۳۰۹ درصد، تعداد بازماندگان مستقری بگیر ۴۶۰ درصد، تعداد از کارافتادگان مشمول مستقری ۵۲۰ درصد افزایش داشته است.

حزب رستاخیز ملت ایران

همه اصول نوزده‌گانه انقلاب که توضیح کلی درباره آنها داده شد، اکنون اصول حاکی بر زندگی ایران امروز و راهنمای جامعه ما در مسیر پیشرفت هستند، و در مورد سایر اصول احتمالی آینده نیز مسلماً چنین خواهد بود. مردم ایران که کلیه شئون مادی و

معنوی زندگی ایشان در ابعاد مختلف تحت تأثیر اصول انقلاب قرار دارد و در همه امور روزمره و برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت شخصی و اجتماعی و ملی خویش با آنها از نزدیک در ارتباطند. طبعاً با این اصول آشنا هستند و از راه وسایل مختلف خبری و سایر وسایل نیز به‌طور مستمر اطلاعات تازه در این مورد به‌دست می‌آورند.

با این همه، این آشنایی و اطلاع روزمره، پاسخگویی کافی این نیاز نبود که روح و ایدئولوژی انقلاب ایران به‌مفهوم کامل و عمیق آن و از همه جنبه‌ها و ضوابط مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و در حداکثر ممکن به‌حداکثر افراد شناسانیده شود. تا بدین ترتیب راه برای شرکت آگاهانه آنان در پیشبرد انقلاب و اظهار نظرها و راهنماییها و نوآوریها و البته انتقادهای سازنده و مثبت آماده گردد. چنین مشارکتی برای پیشرفت انقلاب ضرورت کامل دارد، زیرا این انقلابی است که به‌خاطر مردم ایران و بنا ناید قاطع ملی صورت گرفته است، و باید اجرای آن به‌بهترین صورت ممکن ادامه یابد. لازمه این کار وجود یک سازمان عظیم ملی و سیاسی است که با همه مردم ایران و تمام قشرهای جامعه ایرانی سروکار داشته باشد تا بدین ترتیب عموم افراد ملت در لوای آرمانهای مشترک در آن گردآیند و در این چهارچوب کلی نظرات و اندیشه‌های مختلف خود را که طبعاً بر حسب اختلاف سلیقه‌ها و اختلاف برداشتها و روحیات با یکدیگر تفاوت دارد، و باید هم تفاوت داشته باشند، با یکدیگر در میان گذارند و از راه

گفت‌وگوشنود سازنده به‌رفع مشکلات همت گمارند و مراجع اجرایی را نیز در رفع آنها یاری دهند.

ایجاد چنین سازمان عظیم سیاسی و ملی، به‌صورت تشکیلاتی پایدار و فراگیر با زیربنایی از اصول فلسفی و اجتماعی انقلاب، در واقع تضمین آینده ملی است، و بر اساس احساس این ضرورت بود که من به‌عنوان مسئول سرنوشت کشور و به‌عنوان فرمانده انقلاب، تشکیل این سازمان را به‌نام «حزب رستاخیز ملت ایران» در ۱۱ اسفندماه ۲۵۲۳ اعلام داشتم.

بدین ترتیب این حزب به‌عنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی پی‌ریزی شد تا در آینده یک مکتب واقعی میهن‌پرستی و کار و آفرینندگی در اجرای اصول انقلاب ایران، و زیربنای معنوی و فکری جامعه ایرانی در مسیر تمدن بزرگه‌باشد. حزب رستاخیز ملت ایران با این رسالت به‌وجود آمد که نه‌تنها یک حزب فراگیر سیاسی، بلکه در عین حال یک کانون فکری و فلسفی برای همه مردان و زنان ایرانی باشد، خانه‌ای باشد که در آن اعضای خانواده بسیار بزرگی که ملت ایران نام دارد به‌دور هم گردآیند و اندیشه‌ها و طرحهای سازنده خویش را همراه با مشکلات و مسائل خانوادگی با یکدیگر در میان گذارند و تجارب و نظرات و آراء و پیشنهادهاشان را ارائه دهند و راههایی را نیز که برای اجرای آنها مناسبتر می‌دانند عرضه دارند. چنین برداشتی ضامن تأمین ارتباط دائم قوه مجریه با همگی افراد ملت است، تا بدین ترتیب از یکسو تصمیماتی که در سطح عالی اجرایی برای



یشرفتی امور مملکت گرفته می‌شود از راه حزب به‌عموم افراد ملت منعکس شود و از سوی دیگر نیز، نظرات و واکنشهای ملت در مراحل مختلف اجرای این تصمیمات از طریق حزب در دسترس هیئت مجریه گذاشته شود، و از این راه رابطه متقابل و استوار این دو تأمین گردد.

تشکیلاتی که بدین ترتیب باید منابع فکری و مادی کشور در آن بسیج شود ملی‌ترین تشکیلاتی است که تاریخ ایران بیاد دارد. زیرا این سازمانی است که عموم افراد ملت ایران با حفظ همه آزادیهای فردی و اجتماعی خود در آن شرکت دارند. رسالت اصلی حزب این است که یک مکتب بزرگ آموزش سیاسی و اجتماعی و فلسفی (البته جنبه فلسفی انقلاب و نه به معنی اعم آن) باشد و روحیه اجتماعی فکر کردن و اجتماعی بودن را جایگزین روحیه انفرادی سنتی سازد که یکی از آثار دوران قنودالی است و باید در جامعه پیشرو امروز ایران در صورت افراطی آن از میان برود.

احزایی که پیش از ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ وجود داشتند به‌خصوص در زمانی که کشور در اشغال بیگانه بود، متأسفانه یا برای تأمین مصالح بیگانگان و یا برای مقاصد خاص و معینی که جنبه موافقی داشت ایجاد شده بودند، و در هر دو صورت ریشه‌ای در میان ملت ایران نداشتند. علت از میان رفتن آنها نیز همین بود که چون با منافع خارجی آمده بودند با همان منافع نیز می‌رفتند، و یا چون مقاصد خاصی آنها را به‌وجود آورده بود همان مقاصد نیز

به‌عمرشان پایان می‌داد. احزایی که بعد از ۲۸ مرداد به‌وجود آمدند البته جنبه کاملاً ملی و ایرانی داشتند ولی چون با پیروی از شیوه غربی ایجاد شده بودند در سیستم حزبی کشور یک گروه در اکثریت بودند یعنی دولت را در دست داشتند، و گروه دیگر که اقلیت را تشکیل می‌دادند با آنکه مسلماً بسیاری از ابرانبان پاکدل و میهن‌پرست و خوشفکر جزء آنها بودند از شرکت مؤثر در کارهای سیاسی و اداری کشور دور می‌ماندند شاید چنین وضعی برای جوامعی که سیر تکاملی خود را به‌صورتی تدریجی و منظم در مدتی طولانی انجام داده‌اند قابل قبول باشد، ولی از نظر جامعه ما که در سیر شتاب‌آمیز یشرفتی خود به‌بهره‌گیری از همه نیروها و تمام استعدادها و استفاده از کلیه امکانات و منابع انسانی خود احتیاج دذرد یقیناً قابل قبول نیست، و نمی‌توان پذیرفت که بسیاری از افراد برجسته و صادق و صالح به‌دلیل عدم عضویت در حزب اکثریت از شرکت مؤثر در انجام وظیفه بزرگ سازندگی کشور محروم بمانند.

با تأسیس یک حزب واحد ملی، به‌تمام گروه‌ها و افراد از هر طبقه و با هر طرز فکر و سلیقه و روحیه فرصت شرکت در مسایفه شایستگی در شرایطی کاملاً مساوی داده شده و همه مشاغل و مقامات سیاسی و اداری مملکت در اختیار عموم قرار گرفته است. بدین ترتیب اکنون دیگر تنها شرط موفقیت هر فردی در احراز این مناصب لیاقت و استعداد و علاقه و پشتکار اوست. البته مفهوم «حزب واحد» این نیست که در داخل آن تحرک

فلسفه «گفت‌وشنود» حزبی را از راه برقراری مباحثه واقعی و بررسی واقعی و تبادل نظر واقعی تشکیل می‌دهد. از نظر این «گفت‌وشنود» سالم و سازنده، حزب رستاخیز ملت ایران باید به صورت مکتب بزرگ آموزش سیاسی در گسترده‌ترین سطح ملی درآید. اشتیاق میلیونها نفر از مردم به مشارکت در اجتماعات حزبی در سراسر کشور نمایانگر هبستگی عمومی در این امر و علاقه بدین گفت‌وشنود در زمینه مسائل مملکتی و محلی و حزبی، و مشارکت عمومی در این مسائل است. نکته جالب در این مورد شرکت وسیع بانوان کشور در امور حزبی است که طبعاً گواه رشد اجتماعی و سیاسی روزافزون آنان است.

به مناسبت اشاره بدین شرکت گسترده بانوان کشور در امور حزبی، تذکر این نکته را از نظری کلی‌تر و وسیعتر ضروری می‌دانم که نقش زنان ایرانی در پیروزی تلاش سازندگی مادی و معنوی ایران فردا، طبعاً نقش درجه اول و حیاتی است. با تساوی کامل حقوق و امکانات، امروزه مسئولیت هیچ زن ایرانی در برابر آینده کشور کمتر از مسئولیت مردان ایرانی نیست، و با توجه به مقام و موقعیت ممتاز او به عنوان مادر، می‌توان گفت که این مسئولیت حتی بیشتر از مردان است. برای من تذکر این نکته پایه خوشوقتی قلبی است که اکنون خیلی از زنان ما وظایف و

و اختلاف سابقه و برخورد اندیشه‌ها وجود ندانته باشد. اگر چنین باشد، این حزب تأثیری واقعی در امر تحول و تکامل نخواهد داشت، در حالی که ما درست بعکس خواستار کمال تحرک و تحول اجتماعی از راه فعالیتهای حزبی هستیم. بدین جهت در داخل صفوف حزب راه برای توضیح گرفتن سلیقه‌ها و اندیشه‌های مختلف، و تشکیل آنها در جناحهای مشخص حزبی، البته در زیر لوای سه‌رکن بنیادی و غیرناپذیر حزب، یعنی نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت، کاملاً فراهم است. این جناحها مسلماً در داخل این سازمان عظیم و واحد سیاسی تشکیل خواهند شد، و با توجه به نقشی که داشته باشند سه مناسب‌خود را در ایفای مسئولیتهای مملکت به عهده خواهند گرفت. بی‌آنکه از این راه زبانی به تشکیلات سیاسی کشور وارد آید.

بدین ترتیب حزب رستاخیز ملت ایران در عمل واقعاً یک حزب سنتی به سبب غربی نیست، زیرا همه احزاب پیشین با طرز فکرها و نظرات خود در بطن آن گرد آمده‌اند، منتها این بار بحثها و تبادل نظرهای آنان در داخل یک چهارچوب واحد انجام می‌گیرد، و وقتی که همه این بررسیها و بحثها صورت گیرد نصیب نهایی به نام حزب یعنی به نام تمام کشور گرفته می‌شود. اختلاف نظرها نباید در زمینه اظهار نظر در صلاحیت برخی از سازمانها و انتقاد از نواقص و اشتباهات باشد. و این امری است که کاملاً طبیعی و حتی مورد تشویق است. این اصل قسمتی از



مسئولیت‌های اجتماعی خوش را در زمینه‌های متنوع و مختلف امور مملکت آگاهانه و صمیمانه و گاه به اقتضای هوشمندی خاص زنانه، حتی با دقت و ظرافتی بیش از مردان انجام می‌دهند. بهترین سرمشقی که می‌توانم در این زمینه ارائه کنم، سرمشق شهبانوی ایران است که نزدیکترین دوست و همکار و شریک من هستند. فعالیت شبانه‌روزی و خستگی‌ناپذیر شهبانو در انجام وظایف خطیری که به عهده دارند، اداره عملی (و نه تشریفاتی) بیش از چهل سازمان مهم اجتماعی، آموزشی، رفاهی، درمانی، بهداشتی، فرهنگی، هنری، پژوهشی و غیره که به صورت بنیادها، شوراهای انجمن‌ها، کمیته‌ها، سازمانها، کانونها، جمعیتها، فدراسیونها، هنرستانها، دانشگاهها، موزهها، فرهنگسراها تحت ریاست عالیہ ایشان قرار دارد، سرپرستی مستمر امور فرهنگ و سخن ملی، فعالیت‌های گسترده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی، بازدیدهای فعالانه داخلی، و تمام کوششهای دیگری که با احساس علاقه بیشانی و قلبی به فرد فرد افراد ملت و با سادگی و فروتنی و در عین حال با روح عمیق مسئولیت نسبت به پیشرفت همه جانبه جامعه ایرانی توسط ایشان انجام می‌گیرد. در من این اطمینان را پدید می‌آورد که با پیروی از چنین سرمشقی، در معماری بنای ایران فردا، سهم یا توان ایرانی سهمی کمتر از مردان این کشور نخواهد بود.



در مورد مسائل حزبی، از این پس باید به گسترش کانونهای حزب به نحوی توجه شود که همه افرادی که واجد شرایط لازم برای عضویت در کانونها هستند بتوانند یا شرکت مداوم خود در جلسات این کانونها به گردش اندیشه سیاسی در سطحی هر چه وسیعتر کمک کنند. با توجه به استمرار انقلاب اجتماعی ایران، حزب رستاخیز ملت ایران باید در عین حفظ و حراست همبستگی و وحدت ملی، در هر مورد از تحرک و پویایی کافی برخوردار باشد. بدین منظور لازم است به موازات گسترش کمی تشکیلات حزبی به کیفیت فعالیت‌های آن نیز، که آموزش سیاسی و تأمین شناخت و وسیع افراد از مسائل مملکتی و فراهم آوردن وسائل مشارکت و اظهار نظر آنان در همه امور اجتماع از مهمترین آنهاست، توجه کامل به عمل آید. در این مکتب بزرگ ملی و سیاسی، هر فرد ایرانی باید با برخورداری از دانش و پیش و پس فرزندان خدمتگزار و شایسته کشور و شریک واقعی فعالیتها و برنامه‌های سازندگی باشد. استمرار انقلاب اجتماعی و به کار گرفتن همه استعدادها و استفاده از تمام افکار سازنده و مثبت از وظایف اساسی حزب است.

آموزشهای سیاسی و اجتماعی اعضای کانونهای حزبی طبعاً می‌باید راهنمای آنها در فعالیت‌های اجتماعی باشد. هر فرد حزبی باید در عین بالا بردن دایمی کمیت و کیفیت کار خود با هر فسادتی که می‌بیند مبارزه کند و آنرا با حزب در میان گذارد. یک عضو واقعی حزب باید یک پاسبان راستین فضایل و ارزشهای

ملی و یک پاسدار تزلزل‌ناپذیر انقلاب باشد.

نوجه روزافزون عمومی به‌شکل در حزب رستاخیز ملت ایران نشان می‌دهد که مردم مفهوم این رسالت ملی را به‌خوبی دریافته‌اند. نمونه‌ای از این ادراک عمومی، شرکت وسیع ملی در اولین انتخابات بعد از اعلام حزب رستاخیز در سطحی است که تاکنون سابقه نداشته است. این شرکت عظیم و همگانی چه مفهومی می‌تواند داشته باشد، جز اینکه ملت ایران به‌صورتی یکپارچه آرمان حزب را پذیرفته است و همه مردم خود را عضو آن احساس می‌کنند؟

اکنون حزب رستاخیز ملت ایران به‌صورت «پاسدار انقلاب» مسئولیت خود را در برابر تاریخ ایران به‌عهده گرفته، و مانند خود انقلاب یا به‌صحنه این تاریخ گذاشته است. در ایفای چنین رسالتی، این حزب به‌عنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی و مظهر تمرکز همه نیروها و استعدادها و فعالیت‌های خلاقه، باید بکوشد تا یک مکتب واقعی میهن‌پرستی و سازندگی در خدمت به انقلاب، یعنی در خدمت به ترقی و سعادت ملت ایران باشد.

نفت

موضوع نفت و ماجرای پرنشیب و فراز و حادثه‌آفرین آن، موضوعی است که نعتها یا ایران عصر انقلاب بلکه با تمام تاریخ ایران قرن بیستم ارتباط دارد. این ماجرا درست در سان آغاز

این هنر با واگذاری امتیاز کامل بهره‌برداری از این ثروت بزرگ ملی به یک تبعه خارجی در نامناسبترین شرایط سیاسی و اقتصادی برای ایران شروع شد. ولی در دوران انقلاب به‌صورت یک حماسه غرورانگیز ملی پایان پذیرفت.

تاریخ نفت اصولاً یکی از جنجالی‌ترین فصول تاریخ عصر ماست، زیرا از آغاز تا پایان آن با دسیسه‌ها، توطئه‌ها، بحرانهای سیاسی و اقتصادی، ترورها، کودتاها، و حتی انقلابهای خونین همراه بوده است. امپراتوری نفت در چهره واقعی آن پیوسته یکی از غیرانسانی‌ترین امپراتوری‌های دنیای نو بوده که در آن همه اصول اخلاقی و اجتماعی در راه تأمین منافع هرچه زیاده‌تر از هر راه که باشد سزیر پا گذاشته شده است. بی‌عدالتیها، محرومیتها، جن‌کشیها و نوحین‌هایی که کشور خود ما در تمام مدت امتیاز نفت منحل شد، یکی از جلوه‌های شوم همین واقعیت بود، و ماجرای تنخ و غم‌انگیز سانهای پیش از قیام ۲۸ مرداد نیز که مملکت را به‌آستانه سقوط سیاسی و اقتصادی کشانید یکی دیگر از همین جلوه‌ها بود.

اگر در عصر انقلاب این تراژدی ملی بدل به یک حماسه بیروزی شد، نه‌بمخاطر آن بود که در ترکیب اصولی آن تغییری روی داده بود، بلکه بدین‌جهت بود که در دوران انقلاب بر اثر همبستگی ژرف ملی و پیوند پسران شاه و ملت، راه بر نفاق‌افکنی و حادثه‌آفرینی و اجرای مانورهای سنتی گذشته بسته شده بود و هر آزمایشی از این قبیل محکوم به شکست بود. این



وحدت ملی کلیدی بود که درهای پیروزی را به روی ملت ایران گشود و باعث شد که من و ملت من از در افتادن با نیرویی که تا آن هنگام شکستناپذیر وانمود می‌شد نهراسیم، و با توفیق در این تلاش نه تنها راهگشای آینده کشور خویش، بلکه تا حد زیادی راهگشای همگامان خود نیز باشیم.

امروز کشور ما در این پیکار ملی به پیروزی کامل دست‌یافته و مالکیت و حاکمیت قاطع و کامل خود را بر صنعت نفت خویش احراز کرده است، و می‌تواند کلیه درآمد ملی را از بابت این ثروت خداداد در راه بازسازی کشور و توسعه صنعتی و کشاورزی و همه جنبه‌های دیگر توسعه ملی به‌کار گیرد و در عین حال زبیرنای قنی و تکنولوژی لازم را برای ادامه رونق و شکوفایی این اقتصاد در دورانی که این منبع ثروت به پایان می‌رسد فراهم سازد.

از هنگامی که به‌نوشته «دائرةالمعارف بزرگ لاروس» نخستین چاه نفت جهان به فرمان داریوش شاهنشاه هخامنشی در استان شوش حفر شد، تا زمانی که ویلیام دارسی بر اساس امتیازنامه نفتی خویش در همان استان به‌ذخایر سرشار نفتی خاورمیانه در مسجد سلیمان دست یافت، نزدیک به بیستوپنج قرن گذشته بود. این چاه در خردادماه ۲۴۶۷ شاهنشاهی در عمق ۳۶۰ متری به‌یکی از عظیمترین ذخایر نفت جهان رسید و با تولید روزانه



۲۳۰۰ بشکه در روز شروع به‌کار کرد که از سال ۲۴۷۰ به‌تصفیه آن در پالایشگاه آبادان اقدام شد.

در آن هنگام فریب پنجاه سال از حفر نخستین چاه نفت «در یک» در آمریکا و قریب بیست سال از واگذاری اولین امتیازنامه اکتشاف و استخراج نفت ایران به‌یک سرمایه‌دار خارجی می‌گذشت. این امتیاز در سال ۲۴۴۹ شاهنشاهی توسط ناصرالدین‌شاه قاجار به‌بارون جولوس روستریکی از اتباع انگلیس داده شد، و به‌موجب آن این شخص حق اکتشاف و استخراج کلیه معادن ایران را، که نفت یکی از آنها بود، به‌دست آورد. ولی چون موفقیتی در اکتشاف چاههای نفت نیافت با موافقت خود او این قسمت از امتیازنامه لغو شد. چندی بعد در سال ۱۹۰۱ (۲۴۶۰ شاهنشاهی) طبق امتیازنامه دیگری اجازه اکتشاف و استخراج نفت و تصفیه و حمل‌ونقل و فروش آن و احداث خط لوله در تمام خاک ایران (به‌استثنای پنج ایالت شمالی که به‌ملاحظه دولت روسیه از آن صرف‌نظر شده بود) به‌یکی دیگر از اتباع انگلستان بنام «ویلیام تاکس دارسی» استرالیایی برای مدت ۶۰ سال واگذار شد. به‌موجب این امتیازنامه، ۱۶٪ از منافع خالص شرکت با شرکتهایی که بعداً بر اساس این امتیاز تشکیل می‌شد قابل پرداخت به‌دولت ایران بود، ولی ایران اجازه هیچ‌گونه دخالتی در امور شرکت نداشت، زیرا رابطه آن با شرکت دارنده امتیاز بر اصل عدم مداخله تعیین شده بود. در امتیازنامه پیش‌بینی شده بود که تنها کارگران ساده شرکت ایرانی باشند و



خیز کارکنان به تمایل صاحب امتیاز از هر ملیت دیگری که مورد نظر او باشد انتخاب شوند.

این امتیاز چند سال بعد از طرف داری به دولت انگلستان انتقال یافت و در نتیجه در سال ۲۴۶۹ شرکتی بنام «شرکت نفت انگلیس و ایران» برای استخراج و بهره‌برداری نفت ایران تشکیل شد. این شرکت از برگت عواید سرشار خود به زودی به صورت یکی از بزرگترین شرکتهای نفتی جهان درآمد، و به اتفاق شرکت آمریکایی «استاندارد اویل نیوجرسی» و شرکت هندی - انگلیسی «رویال داچ شل» کارتل جهانی نفت را پی‌ریزی کرد که بعداً شرکتهای «استاندارد اویل کالیفرنیا»، «گلف اویل»، «تکزاکو»، «موبیل» و شرکت نفت فرانسه نیز بدان پیوستند، و از آن پس بازار جهانی نفت در دست این کارتل افتاد.

جنگ جهانی دوم، کنترل کارتل را بر بازارهای جهان به استثنای کشورهای سوسیالیستی استوارتر ساخت، و در این موقع کارتل یک مرکز دوم برای تعیین قیمت‌های نفت در خلیج فارس معین کرد.

در سال ۲۴۹۲ شاهنشاهی دولت ایران قرارداد نامناسب گذشته را با شرکت نفت انگلیس و ایران لغو کرد، و قرارداد دیگری بجای آن بین طرفین امضاء شد که در شرایط بین‌المللی آن زمان یعنی در اوج قدرت امپراتوری انگلستان عقد قراردادی بهتر از آن امکان‌پذیر نبود، هر چند که امتیازات چندان زیادتری از این راه عاید کشور نگردید. مهمترین اصلاحاتی که در قرارداد به نفع



ایران صورت گرفت. تفهیل حوزه عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران به صد هزار مایل مربع، و تعهد شرکت به عدم استفاده از کارکنان خارجی در مواردی بود که ایرانیان واجد شرایط برای کار وجود داشته باشند. درآمد ایران از هر بشکه نفت صادراتی که طبق امتیازنامه داری معادل ۱۷ دلار بود، در قرارداد جدید بطور متوسط به ۲۳ دلار رسید.

در مقابل عواید خود شرکت در تمام مدتی که کار استخراج و بهره‌برداری نفت ایران را به عهده داشت، به صورت سهام‌آوری رو به افزایش گذاشت. شرکت در آغاز کار فقط معادل یکصد میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده بود، و این سرمایه را تا اوایل دهه ۱۹۲۰ به صورت منافع حاصله به طور کامل باز یافت. از آن تاریخ به بعد، بر اساس محافظه کارانه‌ترین محاسبات درآمد شرکت به ۲۵ برابر سرمایه‌گذاری اولیه آن رسید، ولی البته از این سود افسانه‌ای چیزی عاید ایران نشد، بلکه صندوقهای خزانهداری انگلستان بر شد، مثلاً در سال ۱۹۵۰ شرکت جمعاً ۴۵ میلیون دلار بابت بهره مالکانه به ایران پرداخت کرد، در حالی که در همان سال تنها ۱۴۲ میلیون دلار مالیات برداشت به دولت انگلستان پرداخت، و بر این اساس می‌توان دریافت که سود سالانه سهامداران شرکت چه اندازه بوده است.

رفتار شرکت با کشور ما به نحو شگفت‌آوری تبعیض‌آمیز هم بود، زیرا این شرکت بابت هر بشکه نفت استخراج شده خود از منطقه خلیج فارس، مبالغ بیشتری از ایران به عراق و



عربستان سعودی و بحرین می پرداخت. از آن گذشته گاز همراه با نفت را بجای اینکه مورد استفاده معقول قرار دهد می سوزانید. شرکت حتی مفاد قرارداد ۱۹۳۳ خود را نیز زیر پا گذاشته بود. زیرا از آموزش کارگران ایرانی برای احراز پستهای عملیاتی احتراز می کرد. تعداد کارمندان خارجی خود را کاهش نمی داد. به کارگران ایرانی حقوق کافی نمی پرداخت و از تهیه مسکن برای آنان سرباز می زد. پرداختهای شرکت حتی ۱۵٪ بودجه کل ایران را تأمین نمی کرد. و در سال ۱۹۵۰ این نسبت فقط به ۱۲٪ رسید. بدتر از آن این بود که شرکت، قسمت مهمی از منافع به دست آمده در ایران را صرف اکتشاف و تولید نفت در کشورهای دیگر به زیان ایران می کرد. و بدین ترتیب یعدائتی را با توهین و تحقیر در می آمیخت.

در ۲۹ اسفند ۹-۲۵ قانون ملی شدن صنعت نفت ایران به تصویب رسید و در اردیبهشت سال بعد توشیح شد و رسمیت یافت. به موجب این قانون شرکت ملی نفت ایران تأسیس شد و وظایف مربوط به اکتشاف، استخراج و تصفیه، فروش نفت و گاز و مشتقات آن در سراسر خاک کشور و آبهای آن، به عهده این شرکت محول گردید.

در بحران سه ساله ای که پیش آمد، شرکت ملی نفت ایران در زمینه فعالیت بین المللی عملاً فلج بود و کاری انجام نمی داد.



دولت وقت حاضر بود یک بشکه نفت را، مثل اینکه مال شخصی خود بداند با ۵۰٪ تخفیف بفروشد و با تحمل مخارج و سرمایه گذاری چیزی خیلی کمتر از ۵۰٪ که عاید عربستان سعودی می شد به دست آورد. و با این وصف امکان فروش با چنین تخفیفی نیز نبود.

علل پیدایش این وضع، و فاجعه ملی کشور ما در زمان حکومتی که ایران را چهار نظر سیاسی و چهار لحاظ اقتصادی به آستانه سقوط کشاند برای همه روشن است و در اینجا لزومی به یادآوری آن نیست. پس از پایان این دوران شوم، در سال ۲۵۱۳ قراردادی بین شرکت ملی نفت ایران و یک کنسرسیوم مرکب از هشت شرکت بزرگ نفتی (که به طور جمعی کنسرسیوم نفت ایران نامیده شد) منعقد گردید و بدین ترتیب عصر «امتیازنامه ها» که طی آن منافع دولت ایران بر اساس «ثابت و معین» استوار بود پایان یافت و فصل نازهای در روابط شرکتهای نفت و دولتهای صاحب نفت گشوده شد. با این برداشت جدید اصل تسهیم منافع با شرکتهای بر اساس ۵۰-۵۰ در قراردادهای نفتی خاورمیانه پایه گذاری گردید و بهای اعلان شده نفت خام در خلیج فارس مبنای محاسبات مالیاتی قرار گرفت. طبق این قرارداد، شرکت ملی نفت ایران عنوان مالک و فروشنده نفت، و شرکتهای خارجی عنوان عامل شرکت نفت ایران را یافتند. مدت قرارداد بیست و پنج سال بود که با سه دوره قابل تجدید پنج ساله جمعاً چهل سال می شد، و مساحت ناحیه مورد قرارداد کنسرسیوم

ایرانی به بیگانگان داده شود. مورد نهایی اعلام این امر بود که دیگر دوران سهم مساوی از منابع به سر آمده است، و ایران باید با شرایط مناسبتری از منابع نفتی خود سود ببرد.

با توجه به مفاد قانونی که بر این اساس وضع شد، نخستین قرارداد نوع مشارکت در سال ۲۵۱۶ بین شرکت ملی نفت ایران با شرکت ایتالیایی «آجیب مینراریا» و دومین قرارداد سه فاصله یکسال بعد از آن با شرکت آمریکایی «ایران آمریکا» به امضاء رسید، که بر اساس هر دو، سهم ایران از منابع عملاً ۷۵٪ و سهم شرکت‌های طرف قرارداد ۲۵٪ تعیین گردید. این اقدام، ما جنبه کاملاً انقلابی و بی‌سابقه خود تمام ضوابط فنی قراردادهای نفتی را دگرگون کرد و صحنه تازه‌ای را در این فصل در مفاصل جهانی آن گشود که از زمره نتایج آن به خصوص دو مساجری خنونت‌آمیز شایسته یادآوری است، یکی مرگ ناگهانی و مرموز «انریکو مانینی» رئیس شرکت آجیب ایتالیا، که ظاهراً به همین سبب کشته شد و دیگری آغاز حملات تبلیغاتی سازمان یافته و حساب‌شده و سبب اذیت‌ها و تحریکات گسترده مختلفی که فعالیت‌های به اصطلاح «دانشجویی» گروه‌هایی از محصلین ایرانی قسمتی از آنها بود. این حملات و فعالیت‌ها، درست در موقعی به اوج خشونت خود رسید که ما در چند سال پیش حاکمیت مطلق خویش را بر منابع نفتی و بر ذخایر «هیدروکربور» خود احراز کردیم.

مهمترین مزیت این دو قرارداد نسبت به قرارداد عامیانه

همان صاحت قرارداد سال ۱۹۳۳ تعیین گردید. با این قرارداد درآمد ایران از هر بشکه نفت صادر شده از طرف شرکت‌های بازرگانی عضو کنسرسیوم تقریباً به چهار برابر دوران پیش از ملی شدن صنعت نفت افزایش یافت. نقش ایران در این مرحله جدید نظارت کلی بر عملیات کنسرسیوم در ایران بود.

قرارداد ایران با کنسرسیوم نفت، در شرایط موجود قراردادی بود که انعقاد بهتر از آن امکان نداشت، ولی مسلماً اجرای آن منافع کامل ملی و طبعاً رضایت‌مرا تأمین نمی‌کرد. بدین جهت در سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی، اصل مشارکت شرکت ملی نفت ایران را در انجام عملیات نفتی اعلام کردم، و این اصل فصل جدیدی را در عقد قراردادهای نفتی در ایران و خاورمیانه گشود.

اساس این تحول، مطلق من درباره شیوه استفاده کشور از منابع خداداده نفت خود بود، زیرا من حاضر نبودم شرکت‌های خارجی در مدتی کوتاه در برابر سهم ناچیزی که از منابع به ما می‌دادند سرزمین ما را از نفت تهی کنند. بدین جهت تصمیم گرفتم که اولاً دیگر هرگز کشور ما امتیازی به شیوه گذشته به شرکت‌های خارجی ندهد، بلکه آنها را فقط به عنوان عامل یا شریک بپذیرد، ثانیاً تمام شرکت‌ها موظف باشند که به خرج خودشان به اکتشاف منابع نفتی بپردازند، ثالثاً در صورت کشف منابع تازه نفت دولت ایران چهار نظر مائی و چهار لحاظ مدیریت در استخراج آن شرکت کند، زیرا تسلط کامل ایران در امر تولید و مدیریت بسیار اهمیت داشت و نمی‌بایست به هیچ قیمت اجازه استعمار کارگران

مناطق بین ایران و طرف قرارداد تقریباً بر اساس ۹۰٪ و ۱۰٪ تقسیم شده بود.

در مورد قرارداد کنسرسیوم، با وجود امتیازات بعدی که گرفته شده بود مسلم بود که این قرارداد آنطور که باید حاکمیت مطلق ایران را بر منابع و تأسیسات نفتی خود تأمین نمی‌کرد. بدین جهت بر اساس گفتگوهای طولانی که غالباً با اصطکاکها و برخوردهای شدید همراه بود، طبق راهنماییهای خود من سرانجام موافقتنامه جدیدی برای فروش و خرید نفت تنظیم شد که در مردادماه ۲۵۲۲ به توشیح رسید. این قرارداد، که امضای آن بمنزله پایان ماجرای شصت‌ساله نقش بیگانگان در بهره‌برداری از نفت ایران بود، کنترل کامل و حاکمیت و مالکیت مطلق ایران را بر منابع و تأسیسات نفتی خود مسجل کرد و بدین ترتیب قانون ملی‌شدن صنعت نفت ایران به مفهوم کامل و واقعی آن به مرحله اجرا درآمد. به موجب این قرارداد جدید، قرارداد سال ۲۵۱۳ که اداره و کنترل عملیات را در دست شرکتهای خارجی بساقی گذاشته بود کلاً ملغی شد، و کنسرسیوم برای مدت بیست سال فقط به صورت خریدار نفت خام ایران درآمد، و شرکت ملی نفت ایران علاوه بر اداره و کنترل کامل عملیات، اداره پالایشگاه آبادان و ماهشهر و تأسیسات مربوط بدانها را در دست گرفت. ضمناً به موجب قرارداد تازه، شرکت ملی نفت ایران بر اساس احتیاجات کشور عهده‌دار برنامه‌ریزی تولید و بهره‌برداری از ذخایر نفتی شد و بدین ترتیب موضوع گفتگو و چانه‌زدن با اعضاء

کنسرسیوم این بود که ایران در این قراردادها به میزان ۵۰٪ مشارکت داشت و در نتیجه در کلیه تصمیمات و عملیات شرکتهای خارجی به‌عنوان سهامدار و شریک فعالیت می‌کرد. پس از کشف نفت به‌میزان قابل قبول نیز، ۵۰٪ از نفت خام تولیدی در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار می‌گرفت تا این شرکت رأساً مسئولیت بازاریابی و فروش آنرا به‌عهده گیرد؛ این بهترین وسیله برای نفوذ شرکت ملی نفت ایران به بازارهای بین‌المللی نفت بود که همواره مورد نظر ما بوده است.

به موجب قراردادهای نوع پیمانکاری که طبق مفاد آنها شرکتهای نفتی، چه بزرگ و چه کوچک، تنها به صورت پیمانکار شرکت ملی نفت ایران انجام وظیفه می‌کنند (و این روشی بود که ابتکار آن در خاورمیانه با ایران بود)، شرکت ملی نفت ایران در سال ۲۵۲۵ ضمن عقد قراردادی با شرکت نفت فرانسوی «اراپ» نقش خود را از مقام شریک در قراردادهای نوع مشارکت به نقش کارفرمای عملیات نفتی بالا برد، و شرکت طرف قرارداد به‌عنوان پیمانکار شرکت ملی نفت ایران انجام عملیات اکتشافی، حفاری، تولیدی، حمل و نقل و بازاریابی را با تأمین سرمایه‌گذاربهای لازم به‌عهده گرفت.

در سال ۲۵۲۸ دو قرارداد نفتی دیگر از نوع پیمانکاری بین شرکت ملی نفت ایران با گروه شرکتهای نفتی اروپایی و شرکت نفت آمریکایی کنشینتال منعقد شد که نوع پیشرفته‌تری از قرارداد پیمانکاری با شرکت فرانسوی «اراپ» بود. در این قراردادها



کنسرسيوم در مورد سطح توليد و مسائل مربوط بدان مستقی گردید.

با تغییراتی که در سال ۲۵۳۳ در مفاد قانون نفت سال ۲۵۱۶ بعمل آمد، مقرر شد که از آن پس کلیه شرکتهای نفتی که با ایران سروکار دارند، خریدار نفت و یا پیمانکار مخصوص شرکت ملی نفت ایران باشند. پس از عملیات اکتشافی و حفاری، و به محض شروع عملیات بهره‌برداری، شرکت پیمانکار منحل و به عوض یک قرارداد فروش بسته می‌شود که طبق آن شرکت ملی نفت ایران مقدار معینی از نفت تولید شده را به قیمت روز بازار، با تخفیفی که حداکثر آن ۵٪ خواهد بود به طرف قرارداد می‌فروشد. این تخفیف در حال حاضر برای کنسرسيوم مبلغی کمتر از ۲۰ سنت است.

شرکت ملی نفت ایران در سالهای اخیر فعالیتهای خود را در خارج از کشور به منظور نفوذ به صحنه‌های بین‌المللی نفت و به دست آوردن بازار بیشتر، گسترش داده است تا از این راه با استقلال کامل و بدون اتکاء به شرکتهای خارجی عمل کند و در کلیه عملیاتی که به اصطلاح از دهانه چاه نفت شروع و به پمپهای بنزین منتهی می‌شود فعالیت داشته باشد. در این راه شرکت پالایشگاههایی در آسیا و افریقا دایر کرده، و در زمینه عملیات اکتشاف و بهره‌برداری نفت و گاز در آبهای دریای شمال با شرکت نفت انگلستان شریک شده و نیز باتفاق این شرکت و دو شرکت نفتی نروژی و آمریکایی در عملیات اکتشافی آبهای غرب



گرنلند دانمارک سهیم شده است. طبق آمارهایی که اخیراً در دو نشریه مالی و معتبر آمریکایی «فورچون» و «بیزنس ویک» انتشار یافته، در سال گذشته شرکت ملی نفت ایران در فهرست پانصد کمپانی بزرگ جهان که بیشترین میزان سود را داشته‌اند با بیش از ۱۷ میلیارد دلار عایدی خالص مقام نخستین را داشته است.

اکنون ایران از نظر تولید نفت خام مقام چهارم و از لحاظ صادرات نفت مقام دوم را در جهان دارد. میزان متوسط تولید روزانه نفت خام کشور که در آغاز کار روزی ۲۳۰۰ بشکه بود، به حدود پنج میلیون و نیم بشکه در روز رسیده است. کل صادرات نفت خام ایران در سال ۱۹۷۷ به ۱٫۹ میلیارد بشکه و کل صادرات فرآورده‌های نفتی آن از پالایشگاه‌های داخلی در همان سال به حدود ۸۵ میلیون بشکه بالغ شده است؛ ظرفیت پالایشگاه بین‌المللی آبادان اکنون به بیش از ۶۰۰ هزار بشکه در روز و ظرفیت کلی پالایشی مواد نفتی در ایران به بیش از یک میلیون بشکه در روز رسیده است. در فاصله بیست و پنج سال گذشته تولید نفت ایران از یک میلیون تن در سال که رقم تولید در نخستین سال کار کنسرسيوم بود، به ۲۹۶ میلیون تن بالغ شده است.

علاوه بر صنعت نفت، اکنون شرکت ملی گاز ایران، و شرکت ملی صنایع پتروشیمی که مجتمعی شامل یازده شرکت و کارخانه مختلف است، با فعالیت گسترده‌ای مشغول کار هستند. باید تذکر



داد که ایران پس از اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین ذخیره گاز جهان را داراست، و تازه ما هنوز تمام ذخایر گازی خود را کشف نکرده‌ایم.

مقایسه عایدات نفتی ایران در مراحل مختلف تاریخ هفتادساله صنعت نفت این کشور بسیار گویا است. این درآمد در طول قرارداد داری یعنی از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۳۲ به‌طور متوسط بشکهای ۱۷-۰ دلار بود. در طول قرارداد ۱۹۳۳ که تا سال ۱۹۵۱ معتبر بود، به‌شکهای ۲۳-۰ دلار رسید، و از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳ به‌شکهای ۸-۳ دلار بالا رفت. پس از اول ژانویه ۱۹۷۴ بر اساس تصمیم کنفرانس اوپک در تهران این رقم ابتدا به ۷ دلار و پس از مدتی کوتاه به ۹٫۲۲ دلار برای هر بشکه افزایش یافت و در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷ به‌ترتیب به ۱۰٫۴۵ دلار و ۱۲٫۱۸ دلار رسید و قیمت فروش هر بشکه در این سال به ۱۲٫۷۰ دلار بالغ شد. بدین ترتیب درآمد نفت ایران از بابت هر بشکه، در طول ۶۵ سال اخیر بیش از ۷۲ برابر افزایش یافته است.

جهش ناگهانی درآمد نفت ایران، به‌طوری‌که همه می‌دانند، بر اثر تجدیدنظر اساسی در بهای فروش نفت توسط سازمان کشورهای صادرکننده نفت «اوپک» که در اوایل سال ۱۹۷۴ مسیحی در تهران اعلام شد، صورت گرفت.



انگیزه این تجدیدنظر بسیار روشن و قابل درک بود. نفت یک ماده زاینده انرژی است که طبیعت آن را در طول چندصد میلیون سال به‌وجود آورده است و قابل تجدید نیست. به‌موازات این ماده، مواد و منابع انرژی‌زای دیگر در دسترس بشر امروزی قرار دارند، و به‌ناچار منابع دیگری نیز در آینده با استفاده از دانش و تکنولوژی پیشرفته انسانی در اختیار او قرار خواهند گرفت.

براین اساس، چه منطبق اقتصادی و چه عدالت اقتضا می‌کرد که بهای نفت، اگر هم با وجود بالاتر بودن کیفیت آن به‌عنوان یک منبع عالی تولید انرژی، از بهای سایر منابع تولید نیرو زیادتر نباشد لااقل کمتر از آنها نباشد.

از آغاز عصر صنعتی اروپا و جهان غرب در اواخر قرن هیجدهم، تا اوایل قرن حاضر که نفت عملاً جایگزین قسمت عمده دیگر منابع تولید انرژی شد، جهان صنعتی برای گرداندن چرخهای صنایع و وسایط نقلیه و امور نظامی و نیازهای روزمره عمومی خود، از ذغال‌سنگ و ذغال و سایر منابع شناخته‌شده انرژی استفاده می‌کرد. با آغاز عصر نفت، در بیشتر این موارد تدریجاً نفت جانشین این مواد شد، ولی متأسفانه دنیای غرب این بهره‌برداری صنعتی را با بهره‌کشی استثماری درآمیخت، یعنی کوشید تا ذخایر نفتی کشورهای صاحب این منابع را نه به‌قیمت عادلانه، بلکه به‌ارزانترین بهایی که ممکن باشد برای خود تحصیل کند. بدین ترتیب به‌کار گرفتن نفت نه فقط بسیار آسانتر از به‌کار



گرفتن سایر وسایل انرژی‌زا برای همه امور صنعتی و زندگی روزمره بود، بلکه بسیار ارزانتر نیز تمام می‌شد.

با این برداشت، جهان صنعتی بخصوص در دوران جهش اقتصادی بیسابقه بعد از جنگ جهانی دوم، با عطشی روزافزون و بی‌هیچ آینده‌نگری، به‌سوی استفاده از انرژی ارزان به‌دست آمده از نفت روی آورد، و اصولاً اقتصاد خود را بر این انرژی ارزان بنیاد نهاد. حاصل این وضع، رونق و پیشرفت اقتصادی شگفت‌آوری بود که در تمام تاریخ تمدن بشری بی‌نظیر است، ولی بر اثر این عطش روزافزون، تولید و مصرف نفت در جهان در مدتی بسیار کوتاه در ابعاد بیسابقه‌ای بالا رفت، یعنی رقم این تولید که در سال آغاز قرن کنونی فقط ۲۰ میلیون تن بود و در سال ۱۹۴۰ مقارن آغاز جنگ جهانی دوم به ۲۹۲ میلیون تن رسیده بود، در سال ۱۹۵۰ به ۵۳۰ میلیون تن، در سال ۱۹۶۰ به ۱۰۵۰ میلیون تن، در ۱۹۷۰ به ۲۳۵۰ میلیون تن و در ۱۹۷۶ به ۳۰۰۰ میلیون تن رسید، و این افزایش همچنان ادامه دارد، زیرا طبق برآورد کارشناسان نیاز جهانی به انرژی در چهار دهه آینده، به‌دقت برابر مصرف سال ۱۹۷۵ خواهد رسید.

بدین ترتیب جهان صنعتی با استفاده بیدریغ و مهار نشده از نفت ارزان برای توسعه شتابان اقتصاد خود از یک طرف کشورهای و ملتهای صاحب نفت را استثمار می‌کرد، و از جانب دیگر قسمت مهمی از این ماده گرانبها و پایان‌یافتنی را بدون احساس مسئولیت لازم به‌هدر می‌داد، کاری که کشورهای عضو سازمان



«اوپک» کردند، کوشش منطقی و مشروعی در این جهت بود که در عین جلوگیری از ادامه این استثمار و تأمین منافع حقه و عادلانه خود این کشورها، تلاش لازم در سطح جهانی در راه دستیابی به منابع تازه انرژی و جلوگیری از اسراف بی‌رویه و غیرمعتول کنونی در مصرف نیروی نفت، آغاز گردد.

از نظر محاسبه منصفانه، رقم هفت دلار که در کنفرانس سازمان اوپک در تهران بابت بهای هر بشکه نفت تعیین شد، پایین‌تر از حد منطقی و واقعی این بهای بود، و شاید اگر حسن نیت و واقع‌بینی کشورهای صادرکننده نفت نبود، قیمت حقیقی می‌بایست به رقم پیشنهادی گروه افراطی این سازمان که خواستار تعیین ۱۱ دلار بابت بهای هر بشکه بودند نزدیکتر باشد تا به رقم ۷ دلار، که از طرف ایران به‌عنوان یک عامل تعدیل‌کننده پیشنهاد گردید. با این وصف، در کنفرانس اوپک همین رقم اخیر مورد قبول قرار گرفت تا در عین تأمین منافع حقه کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت، منافع کشورهای صنعتی نیز تا آن حد که قابل قبول بود محفوظ مانده باشد، زیرا این رقم حداقل آن مقداری بود که با قیمت تهیه هر نوع منبع دیگر انرژی که بتواند جانشین فرآورده‌های ساده نفت شود و هر گونه ماده ترکیبی مصنوعی مولد حرارت و نیرو، قابل تطبیق بود.

با اعلام این بهای، طبیعتاً دستگاه‌های خبری و تبلیغاتی جهان صنعتی ناگهان، و به‌شدیدترین صورت ممکن، علیه کشورهای صادرکننده نفت بسیج شدند تا مردم دنیای غرب و سپس مردم



کشورهای غیر نفتی جهان سوم را متقاعد کنند که سازمان اوپک به نابودی اقتصاد جهان و انهدام تمدن بشری کمر بسته است، و این اقدام درهم ریختن بتای این اقتصاد و افزایش و حشمتناک تورم را به دنبال خواهد داشت. شدت این تبلیغات حساب شده و هماهنگ در حدی بود که گاه یاد برنامه‌های تبلیغاتی زمان جنگ جهانی دوم را در خاطرها بیدار می‌کرد.

ولی در عمل چه اتفاق افتاد؟ سهم این افزایش منطقی بهای نفت در تورم جهان صنعتی، طبق محاسبات دقیق از ۲ تا ۳ درصد تجاوز نکرد. در عوض سود شرکت‌های بزرگ نفتی که بدین بهانه به غارت مردم پرداخته بودند گاه چند صد درصد بالا رفت، و دولت‌ها نیز از این امر برای بالا بردن عوارض و مالیات‌ها استفاده کردند. اما همه اینها در افکار عمومی جهان صنعتی به حساب اجحاف کشورهای صادرکننده نفت گذاشته شد. شاید در میان صدها رقم و مدرکی که در این باره می‌توان ارائه داد، نقل قول ذیل از آقای جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا، در مصاحبه مطبوعاتی ۱۳ اکتبر ۱۹۷۷ (۸ آبان ۲۵۳۶) وی در مورد برنامه‌های صرفه‌جویی انرژی دولت آمریکا و روش شرکت‌های نفتی در این مورد، بسیار گویا باشد:

«... شرکت‌های بزرگ نفتی می‌خواهند به بزرگترین غارتگری تاریخ ما دست بزنند. می‌خواهند تمام سود حاصله از افزایش آینده بهای نفت را به زیان مصرف‌کنندگان به جیب خود بریزند. در سال ۱۹۷۳، درست قبل از افزایش قیمت نفت کشورهای «اوپک»



و تحریم نفتی، صنعت نفت و گاز آمریکا درآمدهای معادل ۱۸ میلیارد دلار داشت. با پیشنهادهایی که ما در مورد انرژی کرده‌ایم این درآمد تا سال ۱۹۸۵ هر ساله معادل ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. با این وجود، شرکت‌های نفت و گاز به این مقدار قانع نیستند و ۱۵۰ میلیارد دلار می‌خواهند. چنین تفاوتی البته افزایش تولید نفت را تشویق نمی‌کند، ولی پولی است که مستقیماً از جیب مصرف‌کننده آمریکایی به جیب کمپانیها می‌رود.

گزارشی که توسط کمیسیون تحقیق پارلمان فرانسه در همین زمینه در سه سال پیش به نام «گزارش شماره ۱۲۸۰» منتشر شد نیز جالب است. در این گزارش تصریح شده است که: «از هر ۱۰۰ فرانک قیمت بنزین در فرانسه ۲۸ فرانک به کشورهای تولیدکننده تعلق می‌گیرد، ۳۷ فرانک بابت مالیات به دولت می‌رسد و ۳۵ فرانک به جیب کمپانیهای نفتی می‌رود».

بدین ترتیب، با همه سروصدایی که علیه کشورهای «اوپک» برخاست، سود اساسی از بابت افزایش بهای نفت عاید کارتل‌های نفتی شد. ولی واقعیت از اجحاف دیگری نیز خبر می‌داد که این بار هیچ نیروی ارتباط جمعی و تبلیغاتی علیه آن بسیج نشد، زیرا سرچشمه این اجحاف کشورهای صادرکننده نفت نبودند، بلکه خود کشورهای صنعتی بودند. این اجحاف رشد مداوم تورم جهان صنعتی بود که در اقتصاد کشورهای اوپک اثری منفی و فلج‌کننده داشت، و منظمأ اثرات ناشی از ترقی بهای نفت را خنثی می‌کرد. این تورم نه تنها در محصولات



ساخته شده صنایع بزرگ و پیشرفته، بلکه در قیمت کالاهای مورد نیاز عمومی، از قبیل شکر، گندم، برنج، سیمان، فولاد و مواد دیگری از این قبیل اثر گذاشت. در نتیجه این تورم، ما ناگزیر شدیم مثلاً شکر را که قبلاً حداکثر در نسی ۶۰ تا ۷۰ دلار می خریدیم تا تنی ۸۴۰ دلار و بیشتر، گندم را بجای تنی ۶۰ دلار تا تنی ۲۲۵ دلار، روغن نباتی را بجای تنی ۱۷۰ الی ۲۰۰ دلار تا تنی ۱۱۰۰ دلار خریداری کنیم، و همینطور سایر کالاهایی را که ما بدانها همانقدر نیاز داریم که جهان غرب به نفت ما نیازمند است. کشورهای عضو سازمان «اوپک» بارها اعلام کرده اند که حاضرند از افزایش بیشتر بهای نفت خویش خودداری کنند، به شرط آنکه جهان صنعتی نیز تورم صادراتی خود را متوقف سازد. ولی این جهان همواره از ما توقع داشته است که در عین تحمل افزایش منظم این تورم، از افزایش قیمت نفت که در حال حاضر سرمایه اساسی ما برای اجرای برنامه های سازندگی و توسعه ملی است خودداری کنیم. من اخیراً اعلام کردم که با آنکه این انتظار عادلانه و منطقی نیست، کشور من برای اثبات حسن نیت خود در عدم افزایش مشکلات اقتصادی جهان صنعتی از درخواست افزایش فوری بهای نفت در سال ۱۹۷۸ خودداری می کند، ولی باید برای همه کشورهای صنعتی روشن باشد که این راه راه حل نهایی مشکل نیست، و چنین راه حلی را فقط باید در تعدیل وضع اقتصادی غیر سالم خودشان بجویند. ما در عین حال می گوئیم مصرف کنندگان نفت، به خصوص



جهان صنعتی را با عطش فوق العاده مصرف آن، مستوجه این واقعیت سازیم که نفت از یک طرف منبعی پایان یافتنی است (و متأسفانه این امر بسیار نزدیک است)، و از طرف دیگر این ماده، ماده ای نجیبتر و اصیلتر از آن است که مانند امروز برای سوخت کارخانه ها و گرم کردن و روشن کردن خانه ها و مصارف دیگری از این قبیل به کار رود.

از نفت در حال حاضر از طریق پتروشیمی بیش از هفتاد هزار محصول می توان تولید کرد. کدام ماده انرژی زای دیگر، چه مواد موجود و چه انرژی هسته ای یا انرژی هیدروالکتریک و یا خورشیدی، می توانند چنین مشتقاتی را داشته باشند؟ و کدام منطق قبول می کند که این ماده گرانبها و پرنرم، بجای استفاده از آن در تهیه موادی که تحصیل آنها از راه دیگر ممکن نیست، صرف اموری شود که انجام آنها از راه استفاده از سایر وسایل تولید انرژی نیز امکان دارد؟

طبیعت، با بردباری و پشتکار بیوقفه خود صدها میلیون سال برای ایجاد این ذخایر و انباشتن آنها وقت صرف کرده است. چه منطقی به بشر امروز اجازه می دهد که تنها در طول حیات چند نسل، و با آهنگی پانصد هزار بار شتابانتر از آهنگ پیدایش این ذخایر، همه آنها را در مدت تقریباً صدویست سال برای مصارف غالباً غیر معقول و غیر ضروری به هدر دهد؟

ذخایر نفتی جهان (که به ترتیب اهمیت حجم آنها ۵۷٪ در خاورمیانه، ۱۴٪ در شوروی، ۱۲٪ در خاور دور، ۱۰٪ در آفریقا،



۷٪ در آمریکای شمالی، ۵٪ در آمریکای لاتین و ۲٪ در اروپا قرار دارند)، بر اساس محاسباتی که شده است با روند فعلی مصرف برای مصرف ۲۰ سال، و در صورت افزایش تقاضا برای مصرف ۲۰ سال کفایت می‌کنند. اگر جهان ما از هم‌اکنون در فکر جانشینی برای این نیروی محرکه چرخ تمدن و اقتصاد امروز بشری نباشد، پس از پایان یافتن آن چه خواهد کرد؟

دیر یا زود دنیا بدین حقیقت پی خواهد برد که سوزاندن نفت و گاز طبیعی برای تولید روزمره انرژی گناهی نابخشودنی است. آن موقع نفت قیمت واقعی خود را در بازار پیدا خواهد کرد، زیرا واقعیت این است که بهای نفت هنوز آنقدر پایین است که کسی را مجبور به جستجوی منابع دیگر انرژی نمی‌کند. فردا که دیگر منابع تولید انرژی شکل بگیرد، می‌باید همین واقعیت را در مورد مصرف گاز طبیعی تذکر داد، زیرا این ماده اصلی نیز ارزشمندتر از آن است که بجای مصارف پتروشیمی تنها به مصرف سوزاندن برسد.

خوشبختانه جهان صنعتی، پس از سالها اصرار و سماجت در عدم توجه بدین نظریات، بالاخره از زبان بالاترین مقامات مسئول خود اعتراف کرده است که سیاست انرژی پیشنهادی ما تنها سیاست صحیح و منطقی و واقع‌بینانه‌ای است که می‌تواند در نظر گرفته شود.

تا آنجا که به کشور ما مربوط می‌شود، این واقعیت که در آینده‌ای نزدیک عمر منابع نفت ما و منابع نفتی همه جهان پایان خواهد یافت و خواه‌ناخواه دوران استفاده از دیگر منابع انرژی فرا خواهد رسید، مورد توجه کامل قرار گرفته است.

ما، به مقتضای روش کلی خود که پیش‌بینی حوادث و گام برداشتن در پیشاپیش آنها است، اجرای برنامه وسیعی را در جهت استفاده از نیروی هسته‌ای آغاز کرده‌ایم، زیرا این زمینه‌های شناخته شده برای آماده کردن کشورمان در بهره‌گیری است، ولی برنامه‌های ما استفاده احتمالی از سایر راه‌های آینده تحصیل انرژی، از قبیل انرژی خورشیدی، انرژی هیدروژنی، تجزیه هیدروژن از آب، پلاسما، و غیره را نیز شامل می‌شود. ما برای تمام این موارد در پژوهشهای جهانی شرکت خواهیم کرد و در صورت لزوم در مراکز تحقیقی بین‌المللی در این زمینه‌ها سرمایه‌گذاری خواهیم نمود، چنانکه از هم‌اکنون در سازمان اروپایی «اوراتم» شرکت جسته‌ایم. ما این کوششها را پای پای دیگر کشورهای پیشرفته ادامه خواهیم داد، زیرا مایل نیستیم بیست یا بیست‌وپنج سال دیگر، وقتی که نفتمان تمام شده باشد، کشورهای صنعتی امروز با تکنولوژی پیشرفته خود انحصار تهیه انرژی‌های جایگزین نفت را داشته باشند و آنها را به قیمتی که خود تعیین کنند به ما بفروشند، زیرا به‌رحال این قیمتی نخواهد بود که ما، چه بر اساس منطق و چه بر پایه انصاف، خواستار آن باشیم.



سیاست مستقل ملی

حیثیت ایران امروز در صحنه بین‌المللی، و نقش روزافزون آن در امور و تحولات سیاسی و اقتصادی جهان، بازتاب سیاست مستقل ملی کشور ماست که امروزه در تمام دنیا سیاستی روشن و شناخته شده است. این سیاست به‌ما اجازه داده است که با همه کشورهای دیگر، صرف‌نظر از روشهای حکومتی و ایدئولوژیها و سیستم‌های اقتصادی آنها، روابط همزیستی و همکاری ثمربخش بر اساس احترام متقابل به استقلال و حاکمیت و حقوق ملی یکدیگر داشته باشیم و از این حسن تفاهم و همکاری در راه تأمین منافع مشروع خویش بهره‌گیریم. گذشته از این روابط دوجانبه، ما به‌عنوان یکی از اعضای سازمان ملل متحد پشتیبان کامل این سازمان بزرگ جهانی هستیم و از تمام کوششهایی که در راه تقویت صلح بین‌المللی انجام می‌گیرد، تا آن اندازه که مربوط به‌ما و در حدود امکانات ماست، قویاً جانب‌داری می‌کنیم. بدین ترتیب سیاست مستقل ملی ما در زمینه جهانی بر مناسبات دوجانبه و کوشش در راه صلح و تفاهم بین‌المللی پی‌ریزی شده است.

با تحول اساسی که با قیام ملی ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران روی داد، سیاست ما بجای «موازنه منفی» که تا آغاز عصر پهلوی سیاست جاری کشور بود بر پایه «ناسیونالیسم مثبت» قرار گرفت. مفهوم این سیاست ناسیونالیسم



در مبحث نفت من فقط به‌ذکر تاریخچه‌ای کلی از ماجرای این صنعت در ایران و تحولات آن از آغاز این ماجرا تا به‌امروز اکتفا می‌کنم، و لزومی نمی‌بینم که به‌مبارزات و کشمکشهای قدم به‌قدمی که از هنگام شروع مجدد فعالیت این صنعت در بیست و چهار سال پیش، پس از رکود و توقف کامل قبلی آن تا اعلام حاکمیت مطلق و کامل ایران بر این صنعت انجام گرفت، و به‌اسرار پشت پرده آن اشاره کنم، زیرا از یک‌طرف بسیاری از مدارک و وقایع هست که از نظر سیاست بین‌المللی موقع افشای آنها نرسیده است، و از طرف دیگر نمی‌خواهم خاطره خطرجوییها و به‌اصطلاح «ریسک»های شخصی را در مقابله با «امپراتوری‌ها» و «غول»های نفتی و نیروهای سیاسی پشتیبان آنها وارد این تاریخچه کرده باشم. در این مورد فقط به‌تذکر کلی این نکته اکتفا می‌کنم که تحولات و حوادث در این زمینه مطلقاً بدان آسانی که جریان آنها شرح داده شد صورت نگرفت، بلکه قدم به‌قدم این حوادث و تحولات با خطرناکترین مبارزه‌جوییهای ممکن همراه بود. ولی هر گونه قضاوت را در این باره به‌عهده تاریخ می‌گذارم، که یقیناً بموقع خود پرده از بسیاری از رازهای ناگفته این ماجرای حادثه‌آفرین برخوردار داشت.

مثبت اتخاذ رویه‌ای بود که حداکثر استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی کشور را بر اساس مصالح ملت ایران تأمین کند، و بجای گوشه‌گیری و انزواطلبی، به‌ما امکان همکاری وسیع با همه کشورها را در کادر حفظ کامل حاکمیت و حقوق ملی ما بدهد.

در این سیاست ناسیونالیستی، که بعداً «سیاست مستقل ملی» نامیده شد، تأکید اصلی همواره بر روی لغت «ملی» بود، بدین معنی که می‌بایست در هر صورت و تحت هر شرایط جهانی، پایتخت خود ما خاستگاه تمام تصمیمات مربوط به امور ملی و بین‌المللی و داخلی و خارجی ما باشد، و سرنوشت کشور به‌طور کامل و قاطع در مراجع تصمیم‌گیری خود آن تعیین شود. یا توجه به روح ملیت عمیق و استوار ایرانی، این تنها سیاستی بود که می‌توانست و می‌تواند پاسخگوی شایسته نیازهای ملت ما باشد.

سیاست مستقل ملی ضامن حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی ممکن کشور ما در مسیر مصالح و منافع ملی است، و بر اساس آن هر کوششی که انجام می‌گیرد خواه ناخواه کوششی به نفع کشور و به نفع ملت خواهد بود. در این راه ما احتیاجی به حسابهای کوچک و بندبازیهای سیاسی نداریم، و به‌خاطر اصول مبهم و یا الزامات خاص سراغ دوستی یا دشمنی با دیگران نمی‌رویم، بلکه این کار را فقط در چهارچوب روشن‌بینی و دوراندیشی و بر اساس منافع قابل لمس و محسوس ملی انجام می‌دهیم. این سیاست به‌ما آزادی عمل فراوان می‌بخشد تا در راه پیشرفت برنامه‌های سازندگی خود، از تجارب فنی و مهارت‌های

مختلف دیگران بهره‌گیریم، بی‌آنکه از این بابت دست خویش را با قیدوبندهای ناخواسته بسته باشیم.

یک مفهوم اساسی دیگر این سیاست این است که ما به اقدامات جنجالی و کارهای نمایشی احتیاج نداریم، زیرا این‌گونه فعالیتها غالباً بجای جنبه سازندگی جنبه تخریبی دارند. البته ویرانگری آسان است، و تقریباً همیشه نیز ظاهری هیجان‌انگیز و چشمگیر دارد، در صورتی که سازندگی به‌آهستگی و آرامی و بدون برانگیختن هیجان صورت می‌گیرد. با این همه این راهی است که ما برای خود برگزیده‌ایم، و در همین راه نیز تا به‌آخر پیش خواهیم رفت.

بدیهی است آنچه به کشور ما امکان اجرای پیروزمندانه چنین سیاستی را می‌دهد، استحکام فوق‌العاده نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن است. تجربه به‌ما و به‌دیگران نشان داده است که پراکندگی و ضعف اجتماعی برای هیچ کشوری ایجاد احترام نمی‌کند، و بالعکس وسوسه استفاده از این وضع را نزد دیگران به‌وجود می‌آورد. وقتی که نظم جامعه‌ای، همانند جامعه کنونی ایران بر پایه قدرت و همبستگی و اراده آگاهانه ملت متکی باشد، صدای آن در تمام جهان گوش شنوا خواهد یافت، به‌خصوص اگر این صدا صدای اخلاق و عدالت و بشردوستی نیز باشد.

رئوس سیاست مستقل ملی ما را در صحنه جهانی، می‌توان فهرستوار چنین خلاصه کرد:

— در زمینه بین‌المللی، سازمان ملل متحد به‌عنوان بزرگترین



مرجع جهانی حل و فصل اختلافات و به عنوان کانون خانوادگی همه اعضای خانواده بزرگ بشری که باید در آن مسائل خود را مطرح و حل کنند و به تصمیمات آن احترام بگذارند، مورد تأیید و پشتیبانی کامل ماست، و ضمیمانه خواستار آنیم که همکاری صادقانه کلیه اعضای این سازمان اجرایی وظایف و مسئولیتهای آنرا تضمین کند، گو اینکه فعلاً این سازمان فاقد قدرت اجرایی است.

— در زمینه مناسبات دوجانبه، ما اکنون همکاری سازنده و ثمربخشی را با قسمت اعظم از کشورهای جهان برقرار کرده ایم که بر اساس همزیستی و حسن تفاهم و دوستی و رعایت کامل و متقابل حاکمیت ملی و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر منتهی است. این حسن رابطه و همکاری، جهان سرمایه داری و دنیای سوسیالیست و کشورهای به اصطلاح جهان سوم را به صورتی یکسان دربر می گیرد. در این زمینه با کشورهای متعدد صنعتی و بسیاری از کشورهای جهان سوم قراردادهای مهم همکاری اقتصادی و فنی و فرهنگی امضاء کرده ایم و فعالیت گسترده ای در همه این موارد داریم. ایران به کشورهای در حال توسعه که از آن درخواست کمک کرده اند، در حدود امکانات خود چه از طریق قراردادهای دوجانبه و چه از راه بانک جهانی یا صندوق جهانی پول کمک کرده و به علاوه برای پرکردن قسمتی از کمبود موازنه پرداختهای خارجی کشورهای صنعتی نیز اعتبارهای متعددی به این کشورها داده است.

— با جهان اسلامی، طبعاً به سبب همبستگی و علائق استوار مذهبی و تاریخی و جغرافیایی پیوندی خاص داریم. کشور ما به عنوان یکی از اعضای کنفرانس اسلامی — که خود یکی از بنیانگذاران آن است — با مجموع ممالک مسلمان همکاری دارد، و این همکاری در مورد برخی از این کشورها به مرحله اعلای دوستی و برادری رسیده است.

— با کشورهای پاکستان و ترکیه که شرکای ما در پیمان مرکزی و سازمان همکاریهای منطقه ای (R.C.D) هستند، روابط دوستی و همکاری خاص داریم که اشتراک مساعی وسیعی را در زمینه های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی دربر می گیرد.

— سیاست آفریقایی ما، که منظمأ در حال گسترش است، بر پایه دوستی و همکاری با کشورهای این قاره که ما به کوششهای سازندگی و پیشرفت آنها با دیده علاقه و احترام می نگرییم استوار است. کشور ما تاکنون از راه کمکهای مختلف مالی به عده ای از آنها به صورت کمک بلاعوض یا وام درازمدت به اجرای این برنامه ها کمک کرده است.

— در زمینه منطقه ای، ما خواستار اعلام مناطق صلح و عاری از سلاحهای هسته ای در تمام جهان، به خصوص در دو منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند هستیم و در این هر دو مورد فعالانه اقدام کرده ایم. اعلام منطقه خاورمیانه از طرف سازمان ملل متحد به عنوان منطقه عاری از سلاحهای هسته ای اصولاً به پیشنهاد ما



صورت گرفت، و در تدوین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد دایر بر اعلام اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح نیز ایران شرکت مؤثر داشت. علاوه بر این کشور ما به عضویت کمیته‌ای که به موجب این قطعنامه برای نظارت در اجرای مفاد آن تشکیل شده برگزیده شده است. در این مورد ما خواستار آن هستیم که اقیانوس هند از رقابتهای دولتهای بزرگ به دور باشد و امنیت و دفاع آن صرفاً به عهده کشورهای خود منطقه گذاشته شود.

گذشته از اعلام اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح، کشور ما علاقمند به تشکیل یک جامعه اقتصادی وسیع از کشورهای پیرامون این اقیانوس است که در صورت کامل آن تمام کشورهای آسیایی و آفریقایی و اقیانوسیه مجاور این اقیانوس را دربر می‌گیرد، و یک بازار مشترک اقتصادی برای این منطقه به وجود می‌آورد. تحقق چنین طرحی مسلماً منافع اقتصادی بسیاری را برای همه این کشورها دربر خواهد داشت، و برای استحکام صلح و ثبات بین‌المللی نیز کمک مؤثری خواهد بود.

همان‌طور که قبلاً تصریح کردم، سیاست مستقل ملی کشور ما اکنون به‌طور کامل و قاطع توسط خود ما و در مراجع تصمیم‌گیری خود مملکت تعیین می‌شود، و بر این اساس هر تصمیمی که گرفته شود صرفاً معطوف به مصالح و منافع ملی ایران است. یکی از الزامات این سیاست، تأمین کامل حاکمیت و

تمامیت ملی است. این موردی است که کشور ما را با چند آزمایش بزرگ مواجه ساخت. تمام این آزمایشها با پیروزی ما که پیروزی منطق و عدالت نیز بود خاتمه یافت. پس از پایان غائله آذربایجان که تهدید بزرگی برای تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ما بود، لازم بود در سه مورد دیگر نیز به دفع آثار تجاوزهایی که قبلاً بدین تمامیت و حاکمیت وارد آمده بود و ادامه داشت اقدام شود. یکی از این سه مورد، چنانکه گفته شد استیفای حقوق ملی ما در زمینه نفت و جلوگیری از ادامه بهره‌گیری استثماری خارجی از این ثروت بزرگ مملکت بود. مورد دیگر احراز حاکمیت غصب شده ایران بر جزایری بود که در خلیج فارس بناحق از طرف امپراتوری سابق انگلستان تصرف شده بود و برای ایران امروز ادامه این اشغال قابل تحمل نبود. مورد سوم احراز حقوق مساوی برای ایران در شط العرب و از میان بردن وضعی غیرمنطقی و خلاف موازین حقوقی بین‌المللی بود که در زمان قدرت امپراتوری انگلیس و ضعف ایران به موجب قرارداد قسطنطنیه به‌طور یکجانبه به کشور ما تحمیل شده بود. این هر سه مورد، بقایای دوران نفوذ استعماری و امپریالیستی خارجی بود و به همین دلیل هیچیک از آنها برای من به عنوان مظهر حاکمیت و تمامیت ملی این کشور قابل تحمل نبود. از بین بردن تمام نابرابریها و یادگارهای امپریالیستی از مهمترین وظایفی بود که من برای خویش قابل بودم، و برای این کار همواره در انتظار فرصت و شرایط مناسب بودم. البته این



شرایط مربوط به آمادگی روحی ملت ایران نبود، زیرا اطمینان داشتیم که هر موقع از این ملت برای کاری میهنی دعوت کنیم، این دعوت با جان و دل قبول خواهد شد. بدین جهت به محض آنکه شرایط لازم فراهم شد، ما در هر سه مورد اقدام کردیم، و در هر سه مورد نیز به طور کامل موفق به از میان بردن نابرابریهای تحمیلی عصر امپریالیسم و احقاق قاطع حقوق حقه ملی خود شدیم. در رودخانه مرزی ارس نیز ما و اتحاد جماهیر شوروی بر اساس تساوی حقوق در امر بهره برداری از آبهای این رودخانه، برای آبیاری و تهیه برق، شرکت داریم. بدین ترتیب اکنون تمامیت و حاکمیت ارضی ما به طور کامل تأمین شده است و اختلافی در این زمینه میان ما و هیچیک از همسایگانمان وجود ندارد.

— یکی از زمینه های فعالیت بین المللی ما، کوشش در تعدیل نظام اقتصادی موجود جهان است که در فصل اول این کتاب سعی کردم خطراتی را که ادامه آن نه تنها برای کشورهای در حال توسعه بلکه بالماز برای خود جهان صنعتی نیز که به ظاهر طرف بهره گیرنده آن است در بر دارد، تشریح کنم، و در این جا توضیح بیشتری را در این باره ضروری نمی بینم. فقط تذکر این نکته را لازم می دانه که شرکت فعالانه ما در حل این مشکل شماره یک عصر ما تنها به خاطر خودمان نیست، زیرا ما اکنون تقریباً مرحله در حال توسعه را پشت سر گذاشته ایم، ولی این برای ما دلیل آن نیست که سرنوشت خودمان را از سرنوشت جامعه بشری به خصوص از سرنوشت اکثریت عظیم این جامعه که



تعدیل بنیادی نظام اقتصادی کنونی برایشان اهمیت حیاتی دارد جدا کنیم. ما هرگز شریک این طرز فکر اشتباه آمیز و خطرناک نخواهیم شد، و در هر شرایط نیرومندی اقتصادی که باشی آنچه را که مصلحت حیاتی همه جامعه بشری تشخیص دهیم، مصلحت حیاتی خود نیز خواهیم دانست.

— بر اساس سیاست مستقل ملی، کشور ما اکنون در سازمانها و اتحادیه های متعدد بین المللی شرکت دارد و در همه آنها نقش فعالانه ای را ایفا می کند که همواره بر منطق و واقع بینی و عدالت و نیک اندیشی منکی است. مهمترین این سازمانها، بغیر از سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بدان، سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) است، که چنانکه همه می دانند ایران در آن نقش قاطعی دارد. در این مورد نیز این نقش همواره نقشی واقع بینانه و حساب شده و دور از افراط و تفریط بوده و هست، و در آن پیوسته دفاع از منافع ملی و منافع کشورهای هم پیمان این سازمان با رعایت منطقی مصالح جهانی به موازات یکدیگر در نظر گرفته شده است.

— از نظر نظامی، ما خواهان خلع سلاح عمومی و کامل و تحت کنترل بین المللی هستیم تا بدین ترتیب از یک سو کابوس وحشت و مرگ که از راه مسابقه عنان گسیخته نسلبختی سراسر جهان را فرا گرفته است از میان برداشته شود، و از سوی دیگر سرمایه ها و نیروهای عظیمی که اکنون در این راه صرف می شود، در راه بهبود زندگی بشر و ترقی سطح زندگی و رفاه جوامع



انسانی به کار افتد. در اجرای این سیاست، کشور ما از اولین ممالکی است که قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را امضاء کرده و در تمام موارد دیگر نیز از کوششهای مربوط به محدودیت تسلیحاتی و به‌طریق اولی خلع سلاح جهانی جانبداری نموده است.

— در سیاست بین‌المللی ما، و بالطبع در سیاست ملی ما، مقام خاصی با اهمیت استثنایی به خلیج فارس و امنیت آن اختصاص یافته است. علت این است که خلیج فارس شاه‌رگ حیاتی اقتصاد ایران و اقتصاد دیگر کشورهای ساحلی آن است، و در عین حال امنیت راههای ارتباطی دریایی که می‌باید رسانیدن نفت را به سراسر جهان تضمین کند به امنیت این شاهراه آبی وابسته است. هر نوع لطمه‌ای که به این امنیت، چه از راه اقدامات نظامی و چه از راه خرابکاری وارد آید، نتایجی با ابعاد چنان مخرب خواهد داشت که حتی تصور آن نیز دشوار است. چنین فاجعه‌ای نه تنها توسعه اقتصادی کشورهای این منطقه از جهان را فلج خواهد کرد، بلکه اقتصاد تمام دنیا را که تا حد بسیار زیادی به نفت خلیج فارس وابسته است در هم خواهد ریخت.

خلیج فارس در حال حاضر بیش از ۷۰٪ نفت مورد نیاز اروپا و ۹۰٪ نفت مورد نیاز ژاپن را تأمین می‌کند. چطور می‌توان اجازه داد که فعالیت‌های آشکار یا پنهانی خرابکارانه بتواند مثلاً با منفجر کردن یک نفتکش عظیم در تنگه هرمز، این شاهراه حیاتی را به روی کشتیرانی بین‌المللی ببندد؟



با توجه به این وضع حساس، سیاست قاطع ما در این مورد تأمین صلح و ثبات و امنیت خلیج فارس و همکاری دوستانه و صمیمانه با کلبه کشورهای ساحلی آن براساس احترام متقابل و اشتراک مساعی در زمینه‌های اقتصادی و عمرانی و فرهنگی، و دفاع از امنیت این خلیج است، که می‌باید صرفاً — و بدون دخالت قدرتهای خارجی برعهده کشورهای ساحلی آن باشد. برای این منظور کشور ما در امر ایجاد یک قدرت نیرومند دفاعی دریایی و نظامی در خلیج فارس اهمیت حیاتی قایل است و این وظیفه‌ای است که ما به‌خاطر حفظ امنیت این شاهراه حیاتی آبی در انجام آن قصور نخواهیم کرد.

— در زمینه اقتصادی، سیاست بین‌المللی ایران در درجه اول معطوف به استقرار نظام اقتصادی نوین و عادلانه‌ای بجای نظام اقتصادی غیر عادلانه و کهنه‌شده کنونی است که دیگر مطلقاً جوابگوی نیازهای دنیای امروز با تحولات و تغییرات بنیادی آن نیست. در این نظام جدید اقتصادی باید کشورهای پیشرفته در تعیین قیمت خرید مواد اولیه کشورهای در حال توسعه و قیمت فروش محصولات صنعتی خود فعال مایشاء نباشند، و به عبارت دیگر زیان کم‌کاری و نابسامانیهای اجتماعی کشورهای پیشرفته که باعث افزایش بهای تمام‌شده کالاهای ساخت آنهاست از جیب کشورهای در حال توسعه پرداخت نشود. در حل این مسئله اساسی، که ریشه غالب مشکلات و تشنجات جهان امروز است، ما معتقد به گفتگو و مذاکره منطقی و واقع‌بینانه هستیم، و نه



رویاری در گروه که خواه ناخواه می‌تواند به اصطکاک فاجعه‌انگیز و ویرانگر منجر گردد.

— یک جنبه دیگر سیاست جهانی ما در زمینه مسائل اقتصادی، همکاریهای اقتصادی بین‌المللی و کمک به کشورهای در حال توسعه به منظور پیشرفت برنامه‌های سازندگی آنهاست. در رشته همکاریهای اقتصادی، کشور ما در سالهای اخیر یک سلسله قراردادهای مهم با گروه‌های مختلفی از ممالک پیشرفته و ممالک در حال توسعه منعقد ساخته است که از لحاظ تأثیر در تعادل نیروی اقتصادی بین‌المللی اهمیت زیاد دارد. قراردادهای تجاری مهمی نیز با کشورهای پیشرفته امضاء شده که هدف اصلی آن تأمین همکاریهای درازمدت با آنها در راه صنعتی کردن سریع کشور ما بوده است. یک سلسله سرمایه‌گذاریهای دولتی نیز از جانب ایران در خارج انجام شده که مهمترین آنها خرید قسمتی از سهام چند شرکت بزرگ غربی است. این سرمایه‌گذاریها صرفاً به منظور تحصیل منافع اقتصادی انجام نگرفته، بلکه غرض اصلی خریداری و اکتساب تکنولوژی پیچیده آنها بوده است.

در مورد کمک به کشورهای در حال توسعه و پیشرفت طرحهای عمرانی جهانی، کشور ما کوششهای مؤثری مبذول داشته است. همراه با نخستین افزایش بهای نفت، خود من تشکیل بنیادی را پیشنهاد کردم که در آن دوازده کشور تولیدکننده نفت و دوازده کشور صنعتی جهان هر کدام قریب ۱۵۰ میلیون دلار بپردازند و دوازده کشور به نمایندگی از جانب ممالک در

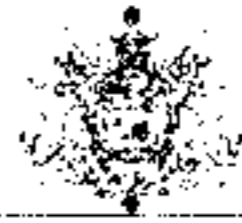


حال توسعه نیز در آن شرکت کنند، و این هیئت طرحهای خوب و سالمی را که برای عمران جهان ارائه می‌شود با همکاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بررسی کند و در صورت تأیید، از محل اعتبار بنیاد به شرطی که هر سال حداقل سه میلیارد دلار بدان واگذار شود، مبالغ لازم به صورت وامهای درازمدت و کم‌بهره با شرایط آسان به کشورهای نیازمند داده شود. بدین ترتیب من خطوط اساسی یک برنامه رفاه جهانی را به سازمان ملل متحد پیشنهاد کردم که در چهارچوب آن، یک بانک عمران بین‌المللی بیطرف می‌تواند به تسریع پیشرفت اقتصادی تمام کشورهای جهان کمک کند. این طرح به ایجاد یک مشارکت مثبت و تعاون جهانی کمک خواهد کرد، زیرا از یک طرف به کشورهای صنعتی که اکنون با مشکلات اقتصادی متعدد مواجه هستند، با دریافت سفارشهای کشورهای وام‌گیرنده برای زنده نگاه داشتن اقتصاد خود و احتراز از مواجهه با بحران اقتصادی، یاری می‌دهد و از طرف دیگر به کشورهای در حال رشد درگسترش نیروی اقتصادی و صنعتی آنها کمک می‌کند. بدیهی است چنین سازمانی صددرصد بیطرف خواهد بود و هیچ‌گونه وابستگی یا تعهد سیاسی نخواهد داشت، و درهای آن نیز بر روی همه باز خواهد بود. این در واقع پی‌ریزی یک تعاون جهانی یعنی یک سازمان ملل اقتصادی است، منتها سازمان مللی که این بار ضمانت اجرایی نیز خواهد داشت.

نیروی دفاعی ما در عین آنکه ضامن حاکمیت و قدرت ملی ماست، عامل تعیین کننده‌ای در موفقیت جهانی ما نیز هست. این نیرویی است که صرفاً به‌خاطر حفظ تمامیت و امنیت ملی ما و بدون انگیزه تجاوز با توسعه‌طلبی به‌زیبان دیگران، پی‌ریزی شده است و تا وقتی که شرایط نگران‌کننده بین‌المللی ایجاد کند، مسلماً در تقویت آن در حدی که ضروری تشخیص دهیم کوتاهی نخواهیم کرد.

قدرت نظامی ما نه فقط از نظر دفاع ملی ضروری است، بلکه از لحاظ تضمین تحولات اجتماعی همواره عامل قاطعی بوده است. این واقعیت به‌خصوص در تحقق انقلاب ایران به‌ثبوت رسید، زیرا اگر قدرت بازدارنده، این عامل نظم و ثبات نبود، اجرای قدم‌به‌قدم اصول انقلاب با تحریکات و آشوبها و توطئه‌های عناصر فئودال یا عمال ارنجاع سرخ و ارتجاع سیاه رویرو می‌شد. کما اینکه در سالهای اخیر همین قدرت، خرابکارهای تروریست‌ها و آدمکشان و هرج‌ومرج‌طلبانی را که عامل اجرای سیاستهای غیر ایرانی هستند خنثی کرده است.

در راه سبزه



پس از توضیحاتی که درباره مسائل اساسی جهان امروز و در مورد ایران عصر انقلاب دادم، اینک به تشریح خطوط کلی «تمدن بزرگ» ایران فردا می‌پردازم. این خطوط کلی می‌باید برای هر ایرانی کاملاً روشن و مشخص باشد تا کوششهای فردی و ملی در راه نیل به هدف، بر آنها متمرکز گردد.

رسانیدن ملت ایران به دوران «تمدن بزرگ» بالاترین آرزوی من، و رهبری کشورم در این راه اساسی‌ترین وظیفه‌ای است که به عنوان مسئول سرنوشت این کشور برای خویش قایل هستم. اعتقاد راسخ من این است که اکنون ملت ایران برای نیل بدین هدف در مسیری صحیح و مطمئن گام برمی‌دارد، و آنچه برای پیروزی او ضروری است این است که از یک سو در این مسیر انحرافی حاصل نشود، و از سوی دیگر در آهنگ پیمودن آن کندی یا وقفه‌ای روی نهد.

هدفی که من برای ملت خودم در نظر گرفته‌ام، بیگمان هدفی بسیار جاه‌طلبانه و بلندپروازانه است، ولی هدفی نیست که نیل بدان برای ملت ایران، با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد. اگر چنین هدفی از حد متعارف بسیار فراتر می‌رود، به خاطر آن است



که تلاش برای نیل به کمال مطلوبی کمتر از آن، اساساً شایسته ملت ما نیست. کارنامه چندهزار سال تاریخ و تمدن ایرانی، و نبوغ خلاقه‌ای که از نخستین صفحه این کارنامه تا به امروز وجه مشخص آن بوده است، دلیل روشنی بر صحت این اعتقاد است که اگر این نیروی آفرینندگی دوشادوش اراده‌ای راسخ و پشتکاری استوار به کار افتد، پیروزی ما یک الزام تاریخی خواهد بود.

بیست و پنج قرن پیش، ورود شاهنشاهی ایران به صحنه تاریخ جهان راهگشای عصر تازه‌ای در سیر تکامل مدنیت بشری شد. برای چه تلاش امروز ما راهگشای عصر تازه دیگری در این سیر تکامل نشود؟ و چرا نکوشیم تا بنوبه خود سازنده آن تمدن بزرگ فردا باشیم که می‌باید در آن بهترین عناصر تمدنهای بشری با یکدیگر درآمیزد و چنین تمدنی را پاسخگوی راستین نیازی کند که دنیای نگران ما آن را عمیقاً احساس می‌کند؟

صد و پنجاه سال قبل شاتوبریان نویسنده معروف فرانسه در شرح و غایب تاریخ دنیا نوشت: «وقتی که در تاریخ جهان به عصر ایرانی می‌رسیم، احساس می‌کنیم که قدم به صحنه تاریخ بزرگ گذاشته‌ایم». چرا کوشش نکنیم که همین کشور و همین ملت در آغاز هزاره سوم قدم به صحنه «تمدن بزرگ» گذاشته باشد؟ البته نیل به هدفی چنین بزرگ مستلزم ایمان بزرگ، اراده بزرگ، میهن‌پرستی بزرگ، آفرینندگی بزرگ و تلاش بزرگ است، ولی کدامیک از ما در این باره تردید داریم که ملت ایران می‌تواند



پاسخگوی شایسته‌ای برای همه این نیازها باشد؟

«تمدن بزرگ» یعنی چه؟ یعنی تمدنی که در آن بهترین عناصر دانش و بینش بشری در راه تأمین عالین سطح زندگی مادی و معنوی برای همه افراد جامعه به‌کار گرفته شده باشد. تمدنی که در آن دستاوردهای بدیع علم و صنعت و تکنولوژی با ارزشهای عالی معنوی و بساموزین پیشرفته عدالت اجتماعی درآمیخته باشد. تمدنی که بر پایه سازندگی و انسانیت پی‌ریزی شده باشد، و در آن هر فرد آدمی در عین برخورداری از رفاه کامل مادی از حداکثر تأمین اجتماعی و از غنای سرشار روحی و اخلاقی بهره‌مند باشد. بدیهی است هر ملت و جامعه‌ای در جهان حق دارد در راه نیل به چنین هدفی بکوشد، و ما صمیمانه آرزو می‌کنیم که چنین تلاشی در هر جا که صورت گیرد با توفیق کامل همراه باشد، زیرا این تلاشی است که در راه ایفای شریفترین رسالت جامعه بشری انجام می‌گیرد. ولی تا آنجا که به ما مربوط است، ما بیش از هر چیز تضمین سعادت و رفاه جامعه ایرانی را در مد نظر داریم. البته اگر «تمدن بزرگ» ما کشش و جذابیتی داشته باشد، با احتمال قوی این تمدن از مرزهایمان خواهد گذشت و در آن صورت این در اختیار دیگران خواهد بود که درباره آن داوری کنند.

در راه نیل به این «تمدن بزرگ»، ما باید براساس جهان‌بینی



همیشگی ایرانی بهترین اجزاء مدنیت و فرهنگ ملی خویش را با بهترین اجزاء تمدن و فرهنگ جهانی درآمیخته، و در این راه از هرگونه تعصب و کوتاه‌بینی دوری گزینیم. هیچ مسلمتی، در هیچ مرحله از پیشرفت، نمی‌تواند خود را از دستاوردهای مادی و معنوی دیگران بی‌نیاز شمارد، زیرا تمدن بشری اساساً بر دادوستد مداوم اندیشه‌ها و دستاوردها پی‌ریزی شده است. اگر در گذشته مدنیهایی خواسته‌اند به‌دور خود دیواری بکشند، این آزمایش همواره با شکست روبرو شده است، ولی البته هرگز چنین آزمایی از جانب ایران صورت نگرفته است، زیرا درست بعکس، توانایی ویژه این تمدن در آمیزش با تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر و در تلفیق بهترین عناصر آنها به‌منظور ایجاد ترکیبی کاملتر و جهانی‌تر، همواره عامل پویایی و نیرومندی تمدن ایرانی بوده است، و این همان برداشت «تمدن بزرگ» ایران فردا نیز هست.

در راه تکامل این تمدن، ما باید در عین اتکاء به ارزشهای مادی و معنوی ملی، از پیشرفته‌ترین پدیدهای دانش و فن دیگران و در عین حال از عناصر مدنی و فرهنگی آنان در بهترین صورتی که برای خود مناسب تشخیص دهیم بهره‌گیری. ما به‌عنوان یک ملت هوشمند و رشد کرده، باید دستاوردهای مدنی گذشته و آینده خویش را در اختیار دیگران بگذاریم، ولی ابایی از استفاده از دستاوردهای آنان نیز نداشته باشیم، باید دانش و تکنولوژی پیشرفته جهان صنعتی را به‌بهترین صورت مورد اقتباس و استفاده قرار دهیم (و البته خود نیز در رسیدن به پایه



این جهان و سپس در ادامه راه پیشرفت به همراه آن، بکوشیم. ولی در همان حال باید از رسوخ عناصر نامناسب تمدنهای دیگر در جامعه خود و از سرایت آلودگیهای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آنها بدین جامعه جلوگیری کنیم. باید «غربزده» نباشیم، ولی این مفهوم را مرادف با «دشمنی با غرب» و با هرگونه تجددطلبی نیز تلقی نکنیم. باید فرهنگ ملی را مورد کمال توجه قرار دهیم، ولی این امر را با کهنه‌پرستی یکسان ندانیم. باید به حد اعلا «ناسیونالیست» باشیم، ولی این ناسیونالیسم را در صورت مثبت و سازنده آن بخواهیم، و نه در صورت متعصبانه و کینه‌توزانه‌ای که عاملی منفی است و در عصر خود ما، پیروی از آن در بسیار موارد جز ویرانی و مرگ بیار نیاورده است.

«تمدن بزرگ» که ما اکنون به‌جانب آن می‌رویم، تنها یکی از فصول تاریخ این سرزمین نیست، بلکه شاه فصل این تاریخ است. کمال مطلوبی است که می‌باید سیر تکامل چند هزارساله تاریخ و فرهنگ ایران بدان برسد، و این حد کمال به‌نوبه خود سرآغاز دوران تازه‌ای در حیات ملی ما قرار گیرد. همه پیشرفتهای مادی و معنوی این ملت در مسیر چند هزارساله آن، همه دستاوردهای بدیع اندیشه و آفرینندگی ایرانی و همه ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ملی، باید اجزاء سازنده کاخ رفیع تمدنی باشند که آینده این سرزمین و مردم آنرا برای همیشه



دربار خواهد گرفت.

«تمدن بزرگ» ایران، بیش از هر چیز از ژرفای تاریخ و تمدن ایرانی، از تمام ارزشها، سازندگیها، آفرینندگیها، کوششها، اندیشه‌ها، استعدادها، و از حماسه‌ها و پیروزیهای شکوهمند مادی و معنوی ملت ایران در طول هزاران سال تاریخ مایه می‌گیرد. لاجرم ریشه‌های این تمدن را نیز باید در بافت پرشکوه تاریخ ایران و معیارهای جاوید سرنوشت‌ساز آن جست، زیرا از این پس سرنوشت فرزندان ما جزء جدایی‌ناپذیر این تمدن خواهد بود و فرمان تاریخ چنین خواسته است که از میان نسلهای پیشمار ایرانی، نسل امروزی ما آن نسلی باشد که طلیعه درخشان‌ترین دوران تاریخ کشور خویش را شاهد گردد.

این «تمدن بزرگ» پدیده‌ای نوحاشته و ناگهانی نیست، بلکه برخوردار از پشتوانه اسوار همین اصول و معیارهایی است که هویت معنوی جامعه ایرانی، از سپیده‌دم تاریخ ایران تا به امروز بر آنها بنیاد نهاده شده است.

ایران امروز سازنده ایران فرداست، ولی خود وارث ایران دیروز است، وارث حماسه شکوهمند چند هزار ساله‌ای است که بیش از دو هزاروپانصد سال آن صورت تاریخ مدون دارد، و این تاریخ برای ما ارزشهایی برجای نهاده است که همه هویت ملی و بافت معنوی و اجتماعی و راه‌ورسم زندگی ملت ما از آنها مایه می‌گیرد. هر ایرانی هنگامی که به دنیا می‌آید، میراثی از این ارزشها را که در طول نسلها سازنده سرنوشت او و سیر پولادین



موجودیت ملی وی در رریارویی با ضربت‌های سهمگین تاریخ بوده‌اند، همراه دارد تا به‌نوبه خویش آنها را به‌نسلهای آیتده این سرزمین سپارد. این درسی است که تاریخ به ما و به‌همه آنهاپی که با تاریخ ما سروکار دارند آموخته است، و درسی است که از این پس به‌فرزندان ما نیز خواهد آموخت.

بیش از دوهزاروپانصد سال است که تاریخ شاهنشاهی ایران بر پایه این ارزشهای جاوید ادامه یافته است، و استمرار این تاریخ که مایه شگفتی پژوهندگان است به‌خاطر اتکاء استوار آن به‌همین ارزشهاست. مهم نیست که در این دوران دراز، بارها این کشور مورد سخت‌ترین حمله‌ها و کشتارها قرار گرفته باشد و بارها ضربات وحشیانه و کمرشکن حوادث هزاران‌هزار فرزندان آن را قربانی کرده باشد. مهم این است که هیچ‌یک از این ضربتها - که هر یک از آنها کافی بوده است تا موجودیت کشوری را از صفحه تاریخ محو کند - یسارای غلبه بر این ارزشها را نیاخته و دیر یا زود تنها به‌صورت خاطره‌ای دردناک در تاریخ ایران درآمده است.

چنین واقعیتی در مورد آینده ما نیز بیگمان به‌اندازه گذشته ما صادق است. مفهوم این سخن این است که هیچ تحول و تغییر اصیلی نمی‌تواند در این کشور پای گیرد مگر آنکه با ارزشهای جاودانی و سرنوشت‌ساز ایرانی هماهنگ باشد.

انقلابی که پانزده سال پیش در کشور ما آغاز شده، از آن جهت قاطع و پیروز بوده است که پشتوانه استواری از همین



ارزشهای جاوید دارد، و نقشی که خود من به‌عنوان طراح و فرمانده انقلاب در پیشبرد آن داشته‌ام، از آن جهت نقشی موفق بوده است که با فرمانهای تغییرناپذیر این ارزشها هماهنگ است. این نقشی است که ایفای آن از جانب شاهنشاه ایران خواسته آگاهانه و خودآگاه مردم ایران است، و در این خواسته همه این مردم از فرمان تاریخ و از اراده نسلهای الهام می‌گیرند. نا وقتی که چنین باشد (و همواره چنین خواهد بود) هماهنگی شاه و ملت ضامن پیشبرد انقلاب و مجری فرمان سرنوشت در ادامه پیروزمندانه راه آن به‌سوی «تمدن بزرگ» خواهد بود.

تمدن ایرانی - که «تمدن بزرگ» ایران فردا کاملترین درخشش آن خواهد بود - جلوه‌ای کامل از تمدن شکوهمند آریایی است که از هنگام پیدایش خود در صحنه تاریخ جهان تا به‌امروز پیوسته تمدنی زاینده و سرشار از زندگی و آفرینندگی بوده است. سیر پیشرفت این تمدن به‌سوی کمال هرگز متوقف نشده و هرگز نیز فتوری در آن راه نیاخته است، و این نمونه‌ای است که در دیگر تمدنهای جهان بی‌سابقه است.

البته در این تحلیل من مفهوم اصیل تمدن آریایی را در نظر دارم، و نه تعبیر کوتاه‌نظرانه و متعصبانه‌ای از آن را که متأسفانه در دوران پیش از جنگ جهانی دوم و در جریان آن جنگ شاهد آن بودیم، و از بسیاری جهات درست در جهت خلاف اصول



اخلاقی و فرهنگی این تمدن بود. از سوی دیگر، احترام و وابستگی عمیق ما به تمدن آریایی به مفهوم نفی تمدنهای دیگر جهان یا دست کم گرفتن ارزشهای آنها نیست، زیرا که در همه جا و در هر صورت، پیدایش و تکامل یک تمدن مظهر آفریننده‌ای از نبوغ انسانی و جلوه‌ای از ایفای رسالت جامعه بشری در راه کمال است.

اگر ملت ما همواره راه و رسم پیشرفت خود را به سوی کمال در تمدن آریایی خویش جسته است، برای آن است که اصول بنیادی این تمدن پیوندی ناگسستنی با اندیشه و نبوغ سازنده این ملت دارد. وقتی داریوش بزرگ در سنگنبشته معروف خویش خود را «آریایی فرزند آریایی، ایرانی فرزند ایرانی» می‌خواند، در واقع به همه آن ارزشهای بیشمار مباحث می‌کند که دو صفت آریایی و ایرانی برای او نماینده کامل آنهاست.

تمدن آریایی - در مفهوم اصیل آن - تمدنی است که بر پایه زندگی و آفرینندگی بنیاد نهاده شده است. در این تمدن روشنائی مظهر والای آفرینش است، زیرا همه زیباییها و نیروهای زاینده از آن سرچشمه می‌گیرد. این برداشت اساسی، در تمدن ایرانی که نخستین جلوه تاریخی مدنیت پرشکوه آریایی است (و از همین دیدگاه است که «هگل» Hegel آنرا «سرآغاز واقعی تمدن جهانی» می‌نامد)، به اوج خود می‌رسد، زیرا در این تمدن، فروغ آفریننده سراسر وجود مادی و معنوی هر فرد را دربر می‌گیرد تا در آن، زیباییها را از زشتیها و پاکی‌ها را از پلیدیها مشخص کند، و آنچه



را که سازنده و زندگی بخش نیست به قلمرو تاریکی و نیستی سپارد. ایمان به رسالت والای انسانی در راه پیروزی زندگی که شرط آن کوشایی، دلاوری، پاکدلی، جوانمردی، امید، راستی و تندرستی است، در بافت فلسفی و فرهنگی ایران آریایی اساس شخصیت هر ایرانی پاک‌نژاد است. همچنانکه نیروهای خلاف آن، یعنی بداندیشی، دروغ، ترس، نومیدی، بی‌کارگی، بیماری، فریبکاری، خودخواهی و دیگر عواملی از این قبیل، زادگاه ظلمت و مرگند. بر پایه این برداشت، رسالت همیشگی یک ایرانی آریایی دفاع از روشنائی در برابر تاریکی، دفاع از زندگی در برابر مرگ، دفاع از سازندگی در برابر ویرانگری، دفاع از راستی در برابر بیداد است. این همان برداشتی است که در باخترزمین، هوگو «افسانه قرون» خود را بر آن پی‌ریزی کرد، و نیچه چهره زرتشت «ابرمرد» خویش را از همین دیدگاه آفرید، هر چند که این اثر عالی فلسفی و ادبی نیز مانند عنوان «آریایی» در قرن ما قربانی تعبیری نابخردانه قرار گرفته است.

زیربنای اصلی تمدن و فرهنگ ایرانی و همه تجلیات معنوی، فکری، اجتماعی و ادبی و هنری آن، نه تنها در دوران کهن، بلکه در ایران اسلامی نیز همین طرز تلقی از رسالت آدمی است، و مسلماً این برداشت، زیربنای آن «تمدن بزرگ» ایران خواهد بود که ما مصمم هستیم آنرا به صورت تجلی کامل ارزشهای جاودانی این تمدن و فرهنگ کهن که اصول آنها را ذیلاً تشریح می‌کنیم، درآوریم.



در این توصیف، من به توضیحات کلی ولی کوتاهی که از نظر درک فلسفی «تمدن بزرگ» ایران ضروری است اکتفا می‌کنم. ولی مسئله است که می‌باید بررسیها و تفسیرهای خیلی بیشتری از همه این اصول توسط مراکز صلاحیتدار علمی و فرهنگی و خبری کشور و صاحبان نظران ایرانی انجام گیرد، تا به کمک این پژوهشها مردم ما به خصوص نسل جوان کشور آشنایی هرچه زرفتری با تاریخ خود، با میراث سرشار مدنی و فکری خود، با هویت ملی خود، و با رسالت بشری خود پیدا کنند و از این آگاهی در راه ایفای بیشتر و بهتر وظیفه‌ای که به عهده گرفته‌اند بهره گیرند.

نخستین و مهمترین این ارزشها، نیروی شکست‌ناپذیری است که برای ادامه هستی در نهاد ملت ایران نهفته و از این دیدگاه آن را به صورت دژی تسخیرناپذیر در برابر نیروی نیستی و زوال درآورده است. از روزی که ایرانیان نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان را بنیاد نهادند تا به امروز، هیچ نیرویی امکان غلبه بر این اراده زنده‌ماندن را که در وجود ملت ایران سرشته شده نیافته است و از این پس نیز نخواهد یافت. اگر از میان همه ملل باستانی، این استمرار شگفت‌انگیز را در زمینه حفظ هویت ملی به صورتی چنین بارز در نزد ملت ایران می‌توان یافت، برای آن است که نیروی «زندگی» که همه مظاهر دیگر سازندگی و



آفرینندگی را همراه می‌آورد، از آغاز خمیرمایه نهاد ایرانی بوده است.

کمتر پژوهنده‌ای را در جمع کسانی که تاریخ ایران را مورد بررسی دقیق قرار داده و در دستیابی به راز استمرار آن کوشیده‌اند، می‌توان یافت که روی این واقعیت شگرف تکیه نکرده باشد. شاید یکی از گویاترین این تحلیلها نتیجه‌گیری «کنت‌دوگویی» از مطالعات سی‌ساله او درباره تاریخ ایران باشد که چنین خلاصه می‌شود:

«بررسی عمیق در تاریخ این ملت به من آموخته است که آنهایی که هوای تسلط بر این سرزمین را در سر پیروانند تلاشی بیهوده می‌کنند، زیرا دیر یا زود همه آنان از میان می‌روند و ایران همچنان پای برجا می‌ماند. ممکن است با نیروی زوردهست به تجزیه آن بزنند، چنانکه بارها زده‌اند، و ممکن است حتی اسه آن را از آن بگیرند. چنانکه بارها گرفته‌اند، اما پیروزی نهایی همیشه با ایران بوده است، و همیشه نیز خواهد بود. من هر وقت که به این ملت عجیب می‌اندیشم، سنگ خارا را به نظر می‌آورم که سیلابها و طوفانها را از سر می‌گذرانند، و باز سنگ خارا می‌ماند.»

در تحلیل همین واقعیت تاریخی، یک محقق برجسته دیگر، «آرتراپهام پوپ»، که او نیز تقریباً همه عمر خویش را صرف پژوهش درباره هنر و فرهنگ ایران کرد، می‌نویسد:

«اگر واحد مقیاس را زندگی تاریخی ایران منظور داریم، در



نابندگی مداوم، ایران توانسته است تمدن انسانی ژرفی را بیافریند که هیچ‌گاه در اصالت آن خللی راه نیافته است.

در زمینه حکومت، ایرانیان شاهنشاهی خود را که نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان و در عین حال اولین امپراتوری جهانی تاریخ بود، بر همین اصول عدالت و بشردوستی بنیاد نهادند که مظهر عالی آن اعلامیه معروف کوروش است. ولی چون در این باره پژوهشهای گسترده‌ای چه در قلمرو ملی و چه در سطح بین‌المللی به‌خصوص به‌مناسبت برگزاری آیین دوهزاروپانصد سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران انجام شده است، شاید نیازی به توضیح بیشتر در این باره نباشد.

در زمینه دانش و ادب و هنر، نقش بشری فرهنگ ایران چنان آشکار است که یکی از واقعیات مسلم تاریخ تمدن تلفی شده است. ادبیات ایران، که یکی از بدیعترین ارمغانهای این ملت به تمدن و فرهنگ جهان است، مالا مال از معنویت و بشردوستی و محبت است، و به‌خصوص این پیام پرشکوه در ادبیات عرفانی ایران به‌اوج جهانی خود می‌رسد. هنر ایران جلوه‌گاه دایمی عشق به‌زیبایی است، فلسفه و حکمت ایران نیز هرگز جز بر پایه خرد و اخلاق و معنویت منکی نبوده است.

جلوه‌ای دیگر از ارزشهای جاوید ایران، جنبه جهان‌بینی و جهان‌اندیشی روح ایرانی، یعنی این احساس عمیق است که



این صورت شکوه یونان جز واقعه‌ای افتخارآمیز ولی کوتاه، و عظمت رم جز پرده‌ای جالب از نمایشنامه جهانی تاریخ نیست. نمودی با نیرومندی و جاودانگی ملیت ایرانی آدمی را در صحنه تاریخ مبهوت می‌کند. نه تنها تاریخ آسیا، بلکه تاریخ جهان نیز تا زمانی که منابع این قدرت به‌درستی کشف و اندازه‌گیری نشود، و دامنه تأثیر آن چنانکه باید، مورد سنجش و بررسی قرار نگیرد، درک‌ناپذیر خواهد ماند. واقعیتی که در این تاریخ نهفته است به‌طور روشن این است که ایران فناپذیر است، و گویی تقدیر چنین خواسته است که سرنوشت ایران تا به‌پایان با سرنوشت بشریت همگام باشد.

جلوه دیگری از این ارزشهای جاوید، اصالت تمدن و فرهنگی است که قوم ایرانی، هم بنیانگذار و هم نگاهبان تاریخی آن بوده است. این فرهنگی است که از آغاز عمیقاً جنبه‌ای انسانی داشته و پیامی در حد اعلا شکر و زیبایی همراه آورده است. چه در اصول مذهبی و فلسفی ایران کهن، چه در آیین کشورداری شاهنشاهی ایران، و چه در جنبه‌های گوناگون اندیشه و دانش و ادب و هنر و عرفان ایرانی، این خصیصه انسان‌دوستی و نیک‌اندیشی به‌صورتی تابناک منعکس است. به‌گفته «رنه‌گروسه»: «مشعلی که در سپیده‌دم تاریخ در قلات ایران افروخته شده دیگر هرگز خاموش نشده است، و در پرتو این



نبوغ ایرانی در تمام طول تاریخ اسلام تا به امروز با حد اعلای علاقه و ایمان انجام داده، چنانکه میراث مدنی ایران مسلمان به صورت جزء تجزیه ناپذیری از میراث تمدن اسلامی درآمده است.

واقعیت تاریخی گواهی می‌دهد که اندیشه و تمدن ایرانی تقریباً هرگز با خودخواهی سروکار نداشته، و به خلاف بسیاری از دیگر تمدنهای جهان خود را درون مرزهای جغرافیایی یا نژادی و یا مذهبی زندانی نکرده است. از نظر فرهنگ ایران حق و عدالت تجزیه ناپذیر است، و اگر امروز ما روش بین‌المللی خود را احترام به حقوق انسانی همه جوامع بشری و حاکمیت ملی آنها و حتی همه مراسمهای انسان اعلام داشته‌ایم، در واقع از اصولی پیروی کرده‌ایم که از ارزشهای همیشگی تمدن ایرانی است، و در تحلیل جامعی از آنها «کرگلینگر» مورخ بلژیکی می‌گوید: «در ژرفای روح و فرهنگ ایرانی، همیشه این احساس نهفته بوده است که فرد، وجودی مجزا نیست که خودخواهانه تنها به سرنوشت خویش بیندیشد، بلکه در عین حال یک سرباز و یک کارگر پروردگار است که باید کوشش مداومش به پیروزی خوبی و حقیقت، نه تنها برای خودش بلکه برای تمام جهان منجر شود. از دیدگاه تمدن ایرانی، هر زندگی انسانی دارای یک ارزش عمیق و یک عامل رشد انسانیت و تکامل در صورت جهانی آن است.»



سرنوشت زادگان بشر به یکدیگر پیوسته است و نیکیبختی هیچ ملت و قومی از نیکیبختی دیگران جدا نیست. در این باره گویی قوم ایرانی از آغاز برای خود رسالتی قابل بوده که خویش را متعهد به ایفای آن دانسته و هرگز نیز از پذیرش مسئولیتهای آن سر باز نزده است.

روح اغماض مذهبی معروف ایرانی، که این کشور را همواره پناهگاهی برای پیروان آیینها و معتقدات مختلف ساخت، و آیین کشورداری شاهنشاهی هخامنشی که نخستین جامعه «مشترک‌المنافع» جهان را در قلمرو این شاهنشاهی پدید آورد، و نقش بارز ایران در آمیزش دایمی فرهنگها و اندیشه‌ها و هنرهای شرق و غرب برای ایجاد و ارائه فرهنگ و اندیشه و هنری جهانی، و موج پیوسته و گسترده ایرانیانی که در درازای قرون دانش و فرهنگ ایران را با خود به سرزمینهای پهناوری از جهان بردند تا آن را با فرهنگها و دانشهای محلی درآمیزند، و نقش بارزی که ایرانیان به گفته محققان و مورخان بزرگ عالم اسلام در علو تمدن اسلامی ایفاء کردند، همه نمودارهایی از این جنبه جهان‌بینی روح ایرانی است.

نقش ایرانیان در گسترش تمدن بزرگ اسلامی نقشی است که اختصاصاً شایان تذکر است. از همان هنگامی که پیامبر بزرگ اسلام به دانش دوستی ایرانیان به صورتی بسیار تجلیل‌آمیز اشاره فرمود، در واقع ایفای این رسالت در جهان اسلامی برای مردم ایران نوعی فریضه مذهبی به‌شمار آمد. این وظیفه پرافتخار را



یکی دیگر از ارزشهای جاودانی تمدن ایرانی، روح میهن‌پرستی ریشه‌دار ملت ایران است، که بازتاب آنرا به‌طور مداوم در هر فصل و هر صفحه از تاریخ این ملت می‌توان یافت. شاید تذکر این نکته ضروری باشد که این میهن‌پرستی همواره دارای جنبه‌ای مثبت بوده و صورت افراطی و به اصطلاح «شوونیستی» نداشته، یعنی مترادف با دشمنی کورکورانه با بیگانگان نبوده است. میهن‌پرستی ایرانی تقریباً همیشه تنها در راه حفظ هویت ملی و دفاع از آرمانها و ارزشها و مقدسات این ملت در عین احترام به مقدسات و ارزشها و آرمانهای دیگران به‌کار رفته است.

ممکن است هوشمندی افراطی ایرانی و جنبه فردی فراوان او در موارد عادی علاقه خاصی را به انتقاد و ابراز نارضایی از جانب وی برانگیزد، ولی این روحیه هنگامی که ایرانی در شعور باطنی خود خطری را متوجه ملیت خویش و ارزشهای بنیادی تمدن و فرهنگ خود ببیند، به آسانی کنار گذاشته می‌شود تا روح میهن‌پرستی شکست‌ناپذیر ملی جایگزین آن گردد. در چنین موردی تنها چیزی که برای او ارزشمند است عشق و دلبستگی عمیق به سرزمین ایران و به دفاع از هویت و شخصیت ملی است. شاید این پاسخی قانع‌کننده به این سوالی باشد که سرپرستی ساینس سیاستمدار انگلستان استعماری قرن گذشته با اندکی خشم و با بسیاری شگفتی، مطرح کرده بود که:

«... نمی‌توان فهمید چرا هر فرزند ایران، در عین همه



بدبختی‌ها و فلاکت‌های خود، اینقدر به کشور لم‌بزرع خویش مغرور است؟»

جلوه دیگری که می‌باید از ارزشهای جاودانی ملی تذکر داد، نظام شاهنشاهی ایران است. این نظامی است که از روز نخست با موجودیت و هویت ملی ایرانی پیوند خورده است، و استحکام و استمرار آن، چنانکه گفته شد، از شگفتی‌های تاریخ به‌شمار می‌رود.

شاید درک مفهوم ژرف این پیوند نه تنها برای جهان خارج بلکه برای خود ایرانیان نیز دشوار باشد، زیرا نمونه مشابه دیگری از آنرا در تاریخ نمی‌توان یافت که از نظر سنجش تحلیلی مورد مراجعه قرار گیرد. نظام شاهنشاهی ایران، از روز نخست به صورت مظهر و در عین حال نگاهبان همه ارزشهای دیگری در آمده است که موجودیت ایرانی بر آنها استوار است. در طول تاریخ انواع گوناگون حکومتها، رژیم‌ها، ایدئولوژی‌ها و سازمانهای اجتماعی به‌دست بیگانگان و یا از مجرای داخلی در این سرزمین مورد آزمایش قرار گرفته ولی همه آنها بلااستثناء با شکست روبرو شده‌اند، و هر بار سیر تحول سیاسی و اجتماعی کشور این آزمایشها را به‌تنها مسیری که مورد قبول و تأیید ملت ایران بوده باز گردانده است. نه حملات خردکننده اسکندر و عرب و مغول، نه ناپسامانیهای داخلی دورانهای ملوک‌الطوایفی و



هرج و مرج، نه سفوذهای استعماری ادوار اخیر و نه آخرین آزمایشهای بیگانگان که در دوران خود ما صورت گرفت، هیچیک توانایی رخنه بدین دژ پولادین ملیت ایرانی را نیافت، و مسلم است که در آینده نیز هیچ عامل دیگری این توانایی را نخواهد یافت.

از روزی که «هرودوت» نوشت که: «ایرانیان در نیایش بعدرگاه پروردگار هرگز برای خود چیزی نمی‌خواهند، بلکه فقط خیرشاه و استواری شاهنشاهی را می‌خواهند که خود را جزئی از آن می‌شمارند»، تا به امروز این سنت استوار تغییری نیافته است.

نکته‌ای که توجه بدان ضروری است، درک مفهوم واقعی کلمه شاهنشاهی است که با ضوابط و تعریفهای عادی تاریخ قابل توضیح نیست. وقتی که برگرداندن این کلمه به یکی از زبانهای خارجی لازم آید، عادتاً آنرا «امپراتوری» ترجمه می‌کنند، ولی مفهوم غربی امپراتوری تنها یک مفهوم سیاسی و جغرافیایی است، در حالی که از دیدگاه ایرانی کلمه شاهنشاهی بیش از جنبه مادی آن جنبه‌ای معنوی، فلسفی، آرمانی و تا حد زیادی عاطفی دارد، یعنی به همان اندازه که با منطق و اندیشه او مربوط است با روح و دل وی نیز مرتبط است. در فرهنگ ایرانی، شاهنشاهی ایران یعنی واحد جغرافیایی و سیاسی ایران به اضافه هویت خاص ملی و همه آن ارزشهای تغییر ناپذیری که این هویت ملی را به وجود آورده‌اند. بدین جهت هیچ تحول و تغییر ریشه‌داری در



این کشور امکان‌پذیر نیست مگر آنکه در قالب کلی این نظام شاهنشاهی و منطبق با ضوابط و اصول بنیادی آن باشد. از این دیدگاه، حتی آن دوره‌های خاموشی و تاریکی تاریخ ایران که در آنها نه تنها از امپراتوری بلکه حتی از حکومت مرکزی و از حاکمیت ملی نیز اثری بر جای نبود همچنان اجزائی از تاریخ شاهنشاهی ایران به‌شمار می‌آید، زیرا این دوره‌ها تنها مظهر زوال جنبه مادی و محسوس این شاهنشاهی بود، بی‌آنکه بتواند مظهر سقوط و زوال زیربنای معنوی و آرمانی آن نیز باشد.

در تاریخ دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی ایران، این ارزشهای بنیادی در بونه آزمایشهای بسیاری قرار گرفت که از میان آنها چهار آزمایش حاد و سهمگین تاریخی شایان توجه خاص است، هر چند که در این مدت کشور ما آزمایشهای فراوان دیگری را نیز در مقیاسهای محدودتر از سر گذرانیده است. شاید خطرناکترین این آزمایشهای بنیادی، نخستین آنها یعنی حمله اسکندر بود، زیرا این آزمایش، به‌خلاف دو مورد بزرگ بعدی، تمدن و فرهنگ پیشرفته‌ای را رویاروی فرهنگ و تمدن ایران و شاهنشاهی آن قرار داد، با این همه، در این رویارویی نه تنها ایران در مدتی کوتاه شخصیت و هویت ملی خویش را با قدرت و قاطعیت باز یافت، بلکه این اسکندر بود که رنگ ایرانی گرفت و خویش را جانشین شاهنشاهان هخامنشی نامید.



تاریخ‌نگاران بسیاری در جهان غرب کوشیده‌اند تا به‌سردار مقدونی نقشه ایجاد یک حکومت و تمدن جهانی را نسبت دهند ولی این نظر به احتمال قوی پیش از آنکه از واقعیتی تاریخی حکایت کند گویای تلاشی در آراستن نقش تاریخی فرهنگ یونانی است که طبعاً غرب خود را وارث آن می‌شمارد و یکی از آثار این تلاش جبهه‌گیری مغرضانه و یک‌جانبه‌ای در مورد برخورد مدنی ایران و یونان است. اگر مفهوم استعمار فرهنگی قابل تعمیم باشد می‌توان بحق گفت که تمام آنچه که در این مورد به‌صدها میلیون دانش‌آموز و دانشجوی جهان غرب یا پیروان مکتب غرب آموخته می‌شود فقط تحریف عامدانه‌ای از حقایق تاریخی است. تحریفی که دو قرن پیش از این حتی از جانب «ولتر» اندیشمند نامی فرانسه - به‌صورت صناجبت‌ظری حقیقت‌جو و استثنائاً بی‌غرض یا نیشخند و استهزای خاص او مورد ریشخند قرار گرفته بود.

اسکندر، که «تلاش سازنده» خود را برای «آمیختن فرهنگهای غرب و شرق» با آتش‌زدن تخت‌جمشید و سوزاندن کتابهای اوستا آغاز کرد، اصولاً خود نماینده فرهنگ یونان نبود بلکه یک سردار مقدونی بود که بر آتن حکومت می‌کرد. چنین سرداری با حکومت مطلقه خود طبعاً نماینده «دموکراسی» یونان نیز نمی‌توانست باشد تا چنین دموکراسی را برای ایران و شرق به‌ارمغان بیاورد، وانگهی مردی که سی‌وسه سال پیشتر عمر نکرده و تا آخرین روز زندگی منحصرأ به سفرهای جنگی و جهانگشایی



اشتغال داشت، کجا و چگونه فرصت طرح نقشه ایجاد «تمدن و فرهنگ جهانی» را پیدا کرده بود؟ و چه مدرکی در دست است که حتی از اندیشه‌ای از جانب او در این باره حکایت کند؟ اگر من در این مورد این بحث را - به‌صورت یک جمله معترضه مطرح می‌کنم، منظورم بررسی و تحلیل تاریخی (که طبعاً در صلاحیت مورخان و محققان این رشته است) نیست، بلکه از آن جهت است که هر فرزند ایرانی می‌باید رها از آن عقیده «حقارت» که از دیرباز در ایجاد آن کوشش شده است، با ماهیت واقعی تاریخ و شاهنشاهی ایران آشنا باشد و آنرا از دیدگاه واقع‌بینی تاریخی و نه از نظرگاههای یک‌جانبه دیگران درک و تضاد کند.

دومین آزمایش بنیادی ارزشهای تاریخی ما، حمله عرب بر ایران و انقراض شاهنشاهی شکوهمند ساسانی بود. در این آزمایش، آیین بزرگ اسلام که اساس یکتاپرستی آن با اندیشه و معتقدات دیرینه ایرانیان در همین زمینه نزدیکی بسیار داشت مورد استقبال و قبول صمیمانه اکثریت ایرانیان قرار گرفت. ولی در مقابل، این فرهنگ و اندیشه ایرانی بود که در طول قرون رکن استواری از مدنیت جهان اسلامی را تشکیل داد. در عین حال با وجود این همبستگی عمیق مذهبی و فرهنگی، ایران وابستگی سیاسی را که متضمن نفی هویت ملی بود نپذیرفت و کشور اسلامی مستقلی را در خارج از امپراتوری عرب تشکیل داد، که زبان رسمی آن نیز زبان فارسی - و نه عربی - بود.



آزمایش سهمگین بعدی - یعنی تاخت و تاز مغول - یک فاجعه صرفاً ویرانگر و مرگبار بود که هیچ پشتوانه مذهبی یا فرهنگی و یا مدنی نداشت. این آزمایش مهلک، در چنین مقیاس و با چنین ابعادی، احتمالاً مورد مشابهی در تاریخ جهان ندارد، و اگر یادآوری این فصل واقعاً غم‌انگیز تاریخ ایران توجیهی داشته باشد، تذکر این واقعیت است که حتی این بسیج همه‌جانبه و وحشیانه نیروهای اهریمن در یکی از سهمگین‌ترین قدرت‌نمایی‌های آن نیز نتوانست بر نیروی روحی شکست‌ناپذیر ایرانی استیلا یابد، و پس از کوتاه مدتی بار دیگر این نیرو پروزمند و پرشکوه سر برافراشت تا ایفای رسالت آفرینندگی خویش را از سر گیرد.

ولی «آزمایشهای بزرگ» تاریخ ایران و ارزشهای آن بدین مورد سومین پایان نیافت، زیرا آزمایشی چهارمین با چهره‌ای به‌ظاهر آرام‌تر ولی با ابعادی مخرب‌تر و عمیق‌تر در انتظار این کشور بود. گویی این بار اهریمن با توجه به شکستهای پیشین خود روش خویش را بکلی دگرگون کرده و شیوه‌ای استادانه‌تر و حساب شده‌تر در پیش گرفته بود. این تاکتیک، حمله غیرمستقیم به هویت ما و به ارزشهای بزرگ آن از راه سیر انحطاطی بود که از آغاز قرن نوزدهم دامنگیر این کشور شد و صدوپست سال ادامه یافت، و در خلال آن وضع ملت ایران از تمام جهات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به‌چنان مرحله‌ای از ضعف و زوال رسید که شاید ویرانیهای وحشیانه مغول در برابر آن ناچیز



بود، زیرا این بار بنیاد روحی و معنوی هویت ایرانی و نه فقط وجود جسمانی آن بود که آماج قرار گرفته بود.

... و با این همه، چنانکه قبلاً گفتم، چهارمین و آخرین آزمایش بزرگ اهریمن نیز با شکست روبرو شد. و مسلماً ایران «تمدن بزرگ» که جلوه‌گاه پرشکوه پیروزی یزدانی خواهد بود دیگر هرگز فرصت تکرار آزمایشی را از این‌گونه نخواهد داد.

همچنانکه گفتم، «تمدن بزرگ» ما در عین اتکاء به‌این ارزشهای جاودان ملی باید فراگیرنده بهترین ارزشهای تمدنها و فرهنگهای دیگر نیز باشد، که طبعاً مهمترین آنها در عصر ما تمدنی است که جهان غرب عرضه کرده است. این تمدن مسلماً از جنبه مادی، نیرومندترین تمدنی است که تاکنون به‌دست بشر به‌وجود آمده است، و از نظر کیفیت فرهنگی و هنری نیز پدید آورنده قسمتی از عالیترین دستاوردهای آفرینندگی انسانی است.

ملت ما چه امروز و چه در آینده می‌باید در حد گسترده‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی این تمدن پیشرفته در راه کمال خود بهره‌برگیرد. با این همه پذیرش یکپارچه این تمدن برای ما قابل قبول نیست، زیرا تمدن غربی در حال حاضر به‌همان اندازه که جنبه‌های مثبت و ارزنده دارد، دارای جنبه‌های منفی و نامطلوب نیز هست که اقتباس آنها نه تنها برای ما مفید نیست، بلکه خطرناک است، و جامعه ما باید با کمال هشیاری از این خطر



دور نگاه داشته شود.

در فصل اول این کتاب، من فقط به ذکر توضیحاتی درباره جنبه‌های ناسالم اقتصادی جهان صنعتی اکتفا کردم، زیرا مورد اقتصاد موردی است که مستقیماً با جامعه ما و با دیگر جوامع جهان ارتباط دارد و خواه ناخواه در وضع همه آنها اثر می‌بخشد. ولی در آن فصل به سایر جنبه‌های ناسالم این تمدن اشاره نکردم. زیرا جوامع غربی منطقی‌تر می‌توانند بگویند که وضع اجتماعی آنها خوب یا بد به خودشان مربوط است، و مایل به گرفتن درسی از دیگران یا قبول انتقادی از جانب آنان در امور داخلی خویش نیستند.

بدین جهت ذکر این قسمت از توضیحات را (تا آنجا که از نظر ارتباط آن با «تمدن بزرگ» ایران لازم به نظر می‌رسد) بدین فصل موکول کردم، زیرا این بار موضوع دخالت در امور اجتماعی دیگران مطرح نیست، بلکه این موضوع مطرح است که ما بر اساس مصالح ملی خویش چه ضوابطی از تمدن امروز غرب را باید قابل اقتباس بدانیم و چه ضوابط دیگری را نامطلوب شماریم.

پیش از هر چیز باید تذکر داده شود که هرچند تمدن کنونی غرب از نظر سیاسی بر سیستم دموکراسی منکی است، خود این تمدن پدیده‌ای بنام «کمونیزم» به جهان عرضه داشته است که ایدئولوژی و دیدگاه‌های آن با اصول و ضوابط دموکراسی غربی به کلی متناقض است. البته واکنش‌های جوامع غربی در ارتباط با



جنبه‌های ایدئولوژیک و حکومتی این پدیده و روشهایی که در این مورد برمی‌گزینند مربوط به خود آنهاست، ولی تا آنجا که با ما ارتباط دارد تذکر این واقعیت ضروری است که چنین ایدئولوژی از نظر جامعه ایرانی بکلی بیگانه و سردود است، زیرا این ایدئولوژی که صرفاً بر ماتریالیسم منکی است و اصول مذهبی و معنویات را مردود می‌شمارد با هیچیک از ارزشهای اصولی و زیر بنایی تمدن و فرهنگ ایرانی و هیچ‌کدام از عناصر ترکیب کننده هویت ملی و بافت اجتماعی و فکری و سنتهای تاریخ و حکومت و تمدن ما سازگار نیست، و همچنانکه یک بدن زنده پیوند یک جسم نامتجانس بیگانه را نمی‌پذیرد و آن را دفع می‌کند، ترکیب اجتماعی ایران نیز به هیچ وجه آمادگی قبول این عنصر ناهماهنگ را ندارد، و هر کوششی که در این راه صورت گیرد، بهر نحو و زیر هر عنوان که باشد، همانطور که در گذشته هم آزمایش شده است مطلقاً محکوم به شکست است.

ولی در مورد خود دموکراسی غربی وضع بکلی فرق دارد، زیرا معیارهای اجتماعی و فرهنگی ملی ما آمادگی وسیعی را برای قبول بسیاری از ضوابط این دموکراسی داشته است و دارد، و اصولاً غالب این ضوابط از سنن و موارث تاریخی و فرهنگی خود ما است. اتکاء به همین ضوابط در سده‌های اخیر جوامع پیشرفته غرب را از موقعیت جهانی ممتازی برخوردار ساخت و برای مردم آنها حقوق مدنی و مزایای اجتماعی فراوان به ارمغان آورد. هر چند که تأمین این حقوق و مزایا با تبعیضهای



فراوان در سطح جهانی نیز همراه بود.

این تبعیضها زاده آن بود که دنیای پیشرفته غرب همه مزایای این سیستم مرفعی را فقط برای خودش میخواست و لزومی نمیدید که هیچ قسمتی از آن بقیه دنیا را نیز - که قسمت بسیار بزرگی از آن مستعمره غرب بود - دربرگیرد. برای اروپای استعماری، دیگر تژادها و ملت‌های جهان غالباً مردمی دارای حقوق انسانی مساوی با مردم آن قاره به‌شمار نمی‌آمدند و نقش و وظیفه‌ای بجز آنکه منابع طبیعی و نیروی انسانی خود را در خدمت آنان گذارند نداشتند. به‌طور کلی دموکراسی شیوه بسیار خوبی بود، ولی این شیوه فقط برای یک اقلیت ممتاز از مردم دنیا ساخته شده بود.

این تبعیض حتی کشورهای مختلف خود جوامع غربی را نیز شامل می‌شد، زیرا در این جوامع غالباً دموکراسی فقط جنبه سیاسی داشت. حقوق افراد در برابر قانون مساوی بود، اما این تساوی جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی را در بر نمی‌گرفت. در داخله کشورهای پیشرفته دموکراتیک، اکثریتی وجود داشت که مانند مردم مستعمرات - البته در حدی معقولتر و ملایمتر - فقط در خدمت مصالح اقلیتی ممتاز به‌کار گرفته می‌شد.

با همه اینها، این سیستم دموکراسی غربی از نظر اصول مرفعی‌ترین سیستم حکومتی و اجتماعی جهان بود. به‌همین جهت کشور ما نیز آن را اقتباس کرد و پایه قانون اساسی خود قرار داد که یکی از ارکان سه‌گانه نظام ملی امروز و آینده ایران است.



در پرتو این سیستم، جوامع غربی از رشد آموزشی و فرهنگی و اجتماعی بیسابقه و از دانش و بییش گسترده‌ای که آنها را در بالاترین سطح جامعه بشری قرار داد برخوردار شدند و این وضع تا عصر خود ما کمابیش ادامه دارد. ولی دگرگونی و تحولی اساسی، از پایان جنگ جهانی دوم به‌بعد بسیاری از ارزشها و ضوابط عالی این تمدن را متزلزل کرده است. این دگرگونی از اینجا ناشی شده که پیشرفت مادی فوق‌العاده و رفاه بیسابقه ناشی از بهره‌گیری روزافزون از دستاوردهای صنعت و تکنولوژی، در خیلی از موارد ارزشهای دیرینه اخلاقی و اجتماعی را به‌سود افراط در راحت‌طلبی و تنعم مادی ست کرده است. محافظه‌کاری ناشی از این رفاه که هدف آن «حفظ وضع موجود» است، غالباً اجازه گذشت از منافع خصوصی را به‌نفع مصالح اجتماع به‌افراد نمی‌دهد، در صورتی که درست قبول چنین گذشتی شرط لازم آن تحول سازنده‌ای است که جهان پیشرفته صنعتی برای تطبیق وضع خود با شرایط جهان نوین بدان نیاز دارد. امروزه اساس کار بسیاری از جوامع جهان پیشرفته بر استفاده یکجانبه از مقررات دموکراسی، یعنی مسابقه گروه‌های مختلف سیاسی برای جلب آراء بیشتر، از راه دادن وعده‌های زیاده‌تر (و غالباً بسیار بیش از ظرفیت امکانات و منابع ملی) قرار گرفته است، که فقدان رابطه منطقی میان بازده کار و دستمزد یعنی دریافت پول زیاده‌تر در مقابل کار کمتر، نتیجه آن است. در چنین شرایطی ضرورت سازشهایی که لازمه حفظ یک اکثریت



ضعیف و غالباً لرزان پارلمانی است دست و پای مسئولان امور را در تار و پود مانورهای حزبی و سندیکایی می‌بندد و بدین ترتیب رعایت آرمانها و اصول ارزنده اخلاقی و اجتماعی بتدریج جای خود را به بی‌بندوباری و سهل‌انگاری می‌سپارد. این همان تراژدی اجتماعی عصر ماست که در تحلیل روشنی از آن، ژول رومن نویسنده و متفکر برجسته فرانسوی می‌گوید:

«اگر دوران ما و تمدن ما به‌جانب فاجعه‌ای می‌رود به‌خاطر عدم‌توجه به‌خطر یا نادیده گرفتن آن نیست، بلکه به‌خاطر راحت‌طلبی و فقدان شهامت اخلاقی برای رویارویی با این خطر است.»

اخیراً خانم فرانسواز زیرو وزیر سابق فرهنگ فرانسه نیز در کتاب خود به‌نام «کمندی قدرت» در همین باره نوشت:

«مشکل این است که در دموکراسی‌های ما غالباً مقامات مشول حاضر به بیان مطالبی که «مصلحت نیست» به‌مردم خود نیستند، در صورتی که درست همین‌ها مطالبی است که مصلحت ملی در گفتن آنهاست.»

مسئلاً در جنگ ویران کننده بین‌المللی، به‌خصوص جنگ جهانی دوم، با پیامدهای مخرب خود از عوامل مهم این دگرگونی بوده‌اند، زیرا درک این واقعیت که همه دستاوردهای مادی و معنوی یک اجتماع می‌تواند به‌آسانی در معرض نابودی قرار گیرد، و احتمال وقوع فاجعه‌ای بسیار بزرگتر که این بار می‌تواند نه تنها دستاوردهای جامعه بشری بلکه خود این جامعه را نیز



به‌همراه آنها به‌دست نیستی سپارد، این احساس را به‌طور غریزی در جوامع وارث جنگ پدید آورده است که می‌باید در شرایط موجود تنها با منطق دم غنیمت شمردن و بی‌اندیشه فردا از امروز بهره‌گرفتن، زندگی کنند، و طبعاً وقتی که نیروهای سازدارنده مذهبی، اخلاقی، معنوی و فرهنگی غرایز لگام گسیخته را مهار نکند، نیل بدین هدف از هر راه که حاصل شود مجاز به‌نظر می‌رسد. از نظر برخی از افراد، این منطق اجازه‌نامه ضمنی آدم‌کشی، ترور، آدم‌ربایی، باج‌گیری، استعمال مواد مخدر، انواع فساد و بی‌بندوباری اخلاقی، و برای اکثریتی بزرگتر پروانه توقعات روزافزون از جامعه در مقابل خودداری روزافزون از دادن عوض به‌همان جامعه تلقی می‌شود. بدین ترتیب است که به‌قول یک منتقد شوخ آمریکایی بسیاری از جوامع پیشرفته امروزی به‌صورت «سلف سرویس هرج و مرج» در آمده‌اند.

می‌دانیم که آنارشیست‌ها، نیهیلیست‌ها و دیگر گروه‌های افراطی که متأسفانه همواره مدافعانی در میان جوامع پیشرفته می‌یابند، مخلوق جهان روبه‌توسعه نیستند، بلکه آفریده خود آن جوامع هستند. برای اینان، هدف مشخص فقط ویرانگری و از هم پاشیدن ارزشهای استوار اجتماعی است. برای چه؟ این پرسشی است که خود آنان نیز نمی‌توانند بدان پاسخی دهند، زیرا برنامه کارشان در همان قسمت منفی و مخرب پایان می‌پذیرد.

اخیراً کتابی به‌نام «بین‌الملل تروریستی» در اروپا انتشار یافت که حاوی بیان موحشی از توسعه روزافزون این آفت



اجتماعی عصر ما بود. در این گزارش با نقل شواهد فراوان، روشن شده است که چگونه ناپسامانی اخلاقی بسیاری از جوامع پیشرو و بی‌اعتبار شدن ارزشهای دیرینه آنهاست که مخلوق وحشتناکی را به نام تروریسم آفریده است و آن را به نحو روزافزونی پرورش می‌دهد. تنها در ده ساله اخیر، بیش از پنج‌هزار حادثه تروریستی در اخبار وسایل ارتباط جمعی جهان ثبت شده است. این فهرست شوم که قسمتی از آن مربوط به آدم‌کشی سیاسی، گروگان‌گیری، باج‌خواهی، تهدید و ارباب و قسمتی دیگر به‌طور ساده مربوط به دزدی از بانکها و ربودن علی‌پول دیگران و آدم‌کشی در روز روشن و در وسط شهرهاست، نماینده یک خشونت ساده و غریزی نیست، بلکه خشونتی حساب شده و منطبق با سیستم و تاکتیک منظم است. خشونت منظم یافته‌ای است که طبعاً پاسخهایی خشن‌تر را ایجاب می‌کند و بدین ترتیب همه جامعه را با «تصاعد خشونت» مواجه می‌سازد. امروزه ترور در بسیاری از جوامع پیشرفته به صورت «علمی» درآمدی است که مانند کوره‌های آدم‌سوزی نازی‌ها بر اساس استفاده از تکنیک‌ها و شیوه‌های حساب شده استوار است. یک پدیده نامطلوب دیگر، به وجود آمدن «بین‌المللی» به نام معتادان مواد مخدر، هیپی‌ها، منحرفان جنسی و نظایر آنهاست. این پدیده که تقریباً همیشه قربانیان خود را از میان نسل جوان بر می‌گزیند چه ارمغانی برای بشریت همراه آورده است؟ نیروها، قریحه‌ها و استعدادهای این جوانان که غالباً به‌سبب برخورداری



آنها از امکانات مساعد و گاه بسیار ممتاز خانوادگی و آموزشی حقاً می‌تواند در راه پیشرفت واقعی اجتماع به‌کار گرفته شود، در این شرایط جز انحطاط و زوال تدریجی تمدن چه حاصلی می‌تواند داشته باشد؟ و وجود اینها، گویای چه واقعیتی بسجز سقوط ارزشهای معنوی دیرینه، بی‌بندوباری، هرج‌ومرج، آسان‌گیری و بی‌قیدی یعنی رواج آن «آلودگی اخلاقی و اجتماعی» محیط زیست بشری است که شاید به مراتب خطرناکتر از آلودگیهای فیزیکی این محیط زیست باشد؟

تمدن‌ها و فرهنگها، تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی تاریخ، معتقدات و اندیشه‌ها، و به‌طور کلی همه آن عواملی که مدنیت بشری بر پایه آنها استوار شده است، هیچ‌کدام زاده کار راحت‌طلبان و محافظه‌کاران نیستند، زاده اراده و ایمان مردمی هستند که از آرمانهای بزرگ برخوردار بوده‌اند. تاریخ، که بنا به گفته معروف همواره تکرار می‌شود، گواه آن است که اگر زیربنای اخلاقی و فرهنگی تمدنی سست شود، قشر مادی آن هر قدر هم پر زرق و برق و چشمگیر باشد قادر به نگهداری بنا نخواهد بود.

این درس را تاریخ در مورد تمدن درخشان یونان، تمدن پرشکوه رم، تمدن کهن چین، تمدن قرون اولیه اسلامی، و در مورد دوره‌های متعددی از تاریخ کشور خود ما به‌ما آموخته است. امروز همه می‌دانیم که زوال این تمدنها درست در هنگامی صورت گرفت که تنعم و رفاه مادی مردم آنها غالباً به‌اوج خود رسیده بود، حتی دانش و اندیشه و هنر و ادب آنها در سطحی



عالی بود، ولی دیگر از آن زیربنای اخلاقی که ارزشهای استوار آن این رونق مادی و فکری را پدید آورده بود اثری نبود. از زمانی که مونتسکیو تحقیق جالب خود را درباره «شکوه و زوال امپراتوری روم» انتشار داد، ارزش بررسیها و نتیجه‌گیریهای او تغییری نکرده است. بدین ترتیب، اقتباس تمدن امروز غربی به صورت الگویی یکپارچه، برای دیگر ملتهای جهان قابل قبول نیست، و هر کوششی نیز که از طرف جهان غرب برای تحمیل چنین امری انجام گیرد نمی‌تواند نتیجه مثبتی ببار آورد، زیرا این وضع عملاً نه تنها باری از دوش این جوامع بر نمی‌دارد، بلکه خود مزید بر دشواریهای موجود آنها می‌شود. در این باره دبیر کل سازمان ملل متحد، که بمقتضای وظیفه و مسئولیت خود برای اظهارنظر در چنین موردی صلاحیت دارد، می‌نویسد:

«غالباً جهان غرب فراموش می‌کند که جوامع بسیاری دارای مکانیسم‌هایی دموکراتیک هستند که با سنتها و روحیات مردمشان بسیار بهتر از مکانیسم‌هایی که در کشورهای غربی ساخته شده سازگاری دارند. در توجیه این عدم واقع‌بینی، به بسیاری از کشورهای جهان سوم ملامت می‌شود که حقوق انسان و آزادیهای اساسی را آنطور که باید احترام نمی‌گذارند. البته چنین وضعی شایان تأسف است، ولی فراموش نکنیم که اگر هم واقعاً وجود داشته باشد، این نقض حقوق محدود به جهان سوم نیست. فساد نیز در آفریقا یا آسیا، مسلماً گسترده‌تر از اروپا یا آمریکا نیست.»

یکی از مظاهر بیعدالتی واقعی برای ملتهای روبه رشد، که



می‌کوشند تا زیربنای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خودشان را بر اساسی که جوابگوی شرایط و الزامات تاریخی و جغرافیایی و روحیات ملی و سنتهای اجتماعی و فرهنگ خاص آنها باشد پی‌ریزی کنند، این است که ببینند به بهانه رشد و توسعه، بنیادهای اجتماعی و فرهنگی آنها ویران می‌شود، در حالی که هیچ‌چیز اصیلی به جای آنها نمی‌آید. این کشورها باید خودشان شیوه‌های لازم و ممکن را برای استقرار تعادلهای تازه‌ای که با سنتها و یا محیط‌زیست آنها و در عین حال با ترقیبات علمی و فنی جهان هماهنگ باشد بیابند، و به موازات آن از تطاولهای مادی و معنوی که قبول یکپارچه الگوی غربی با همه جنبه‌های نامطلوب کنونی آن برای آنها همراه می‌آورد دوری جویند.

بر اساس توضیحاتی که داده شد، می‌توان چهره کلی ایران عصر «تمدن بزرگ» را ترسیم کرد. دورنمایی که من از چنین ایرانی در برابر نظر دارم، دورنمای کشوری است آباد و آزاد، مجهز به صنعت و تکنولوژی پیشرفته با اقتصادی سالم و شکوفای که در آن جامعه‌ای نیرومند و سرفراز، برخوردار از حد اعلای شرافت انسانی و از آزادیهای فردی و عدالت اجتماعی، و در عین حال آراسته به ارزشهای عالی اخلاقی و فرهنگی، با کوشش خلاقه خویش راهگشای اعتلای باز هم بیشتر خود و جامعه بشری در راه کمال — که راهی پایان یافتنی نیست — باشد.



در ایران عصر «تمدن بزرگ»، از عوامل مخرب و مسمی دیرینه یعنی فقر، جهل، بیسوادی، فساد، استثمار، تبعیض و امثال آنها نشانی باقی نخواهد بود. گسترش فعالیتها و خدمات بهداشتی حداکثر تندرستی و نیرومندی بدنی را تا آنجا که دانش و امکانات اجازه دهد برای هر فرد ایرانی تأمین خواهد کرد و تعمیم آموزش و دانش همین فرد را از حداکثر سلامت روحی و فکری، باز هم تا آنجا که امکانات اجازه دهد، برخوردار خواهد ساخت. هر ایرانی، در هر شرایط فردی و اجتماعی، از لحظه تولد تا زمان مرگ در زیر پوشش انواع بیمه‌های اجتماعی قرار خواهد داشت، دستمزدها و درآمدها، در مقابل کار شرافتمندانه (که برای همه‌کس وجود خواهد داشت)، در حدی خواهد بود که همه مخارج افراد را در حد کافی تأمین کند. بسیاری از هزینه‌های افراد با کمکهای دولت سبکتر خواهد شد. تحصیل تا حد معینی به‌طور اعم، و پس از آن تا بالاترین سطوح دانشگاهی و تخصصی تحت شرایط معینی، برای همه رایگان خواهد بود. سطح زندگی در حدی قرار خواهد داشت که دیگر هیچ ایرانی معنی گرسنگی را نخواهد فهمید (و با وجود این دولت وظیفه خود را در مراقبت از کودکان نوزاد تا دو سالگی آنها انجام خواهد داد). هر ایرانی مسکنی مناسب خواهد داشت. محیط‌زیست مادی مردم محیطی سالم و پاکیزه و نیرو بخش، و محیط‌زیست فرهنگی و روحی آنان نیز محیطی منزه و کاملاً انسانی خواهد بود. اصل اشتراک اساس کوششها و برنامه‌ها



به‌شمار خواهد رفت، و بر مبنای آن کشاورز و کارگر و کارفرما، دانشجو و کارمند دولت و روشنفکر و هنرمند، و به‌طور کلی هر فرد از هر طبقه و در هر موقعیت اجتماعی، کار خود را با برخورداری از حداکثر حقوق انسانی و اجتماعی و اقتصادی، به‌صورتی سازنده و بر اساس همکاری و مشارکت، و نه دشمنی و رویارویی، انجام خواهد داد. کار مردم در حداکثر ممکن به‌دست مردم اداره خواهد شد و در هر مورد همفکری عمومی و راهنماییها و انتقادهای سازنده راهگشای پیشرفتها خواهد بود. آگاهی وسیع سیاسی که حاصل آموزش گسترده حزبی است آموزش و پرورش را به‌معنای اعم آن تکمیل خواهد کرد. زوایج ایمان مذهبی به‌عنوان عالیترین مظهر معنویت در وجود همگان متجلی خواهد بود. کانونهای فرهنگی و هنری و ورزشی و مراکز تفریحات سالم به‌روی همه باز خواهد بود. و امکانات اقنوع نیازهای روحی از قبیل کتابخانه‌ها و موزه‌ها و تالارهای کنفرانس و تئاتر و موسیقی، و به‌طور کلی هرچیز که به‌فرهنگ ملی و بین‌المللی مربوط می‌شود در دسترس همه قرار خواهد داشت. برای کهنسالانی که تنها باشند یا با وجود داشتن خانواده مایل به‌تنها زیستن باشند مراکز آماده وجود خواهد داشت. حداکثر تسهیلات برای پرورش و بروز استعدادها فراهم خواهد شد، تا هر قریحه و نبوغی در محیطی سالم و سازنده امکان شکفتگی داشته باشد و نه تنها در راه پیشرفت شخصی بلکه در عین حال در راه پیشرفت جامعه به‌کار افتد.



این دورنمای آینده - که در مورد خطوط کلی آن در صفحات بعدی توضیح بیشتری خواهم داد - با همه وسعت و جامعیت خود دورنمایی کاملاً قابل تحقق است، و اصولاً راهی بجز تحقق آن در برابر ما وجود ندارد. منتها خیلی روشن است که چنین موفقیتی را به‌طور رایگان و به‌عنوان یک هدیه آسمانی به‌کسی نمی‌دهند، و باید برای آن بهایی پرداخت که عبارت از تلاش همه‌جانبه و شبانه‌روزی و کوشش یکپارچه ملی است. البته زیربنای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این تمدن به‌صورتی استوار پی‌ریزی شده است و همه تلاشهای مربوط بدین امر بدون وقفه و قصوری ادامه دارد، ولی پیگیری این تلاش سازتدگی کاری است که بر عهده خود مردم ایران است. اگر این کوشش فردی و ملی با آن قاطعیت که لازم است انجام گیرد نه تنها به‌هدف خواهیم رسید، بلکه حتی زودتر از مهلتی که برای خود تعیین کرده‌ایم بدان دست خواهیم یافت. ولی اگر در این کار سهل‌انگاری شود، به‌فرض آنهم که با شکست روبرو نشویم مسلماً دیرتر به‌مقصود خواهیم رسید. فراموش می‌کنیم که کار فضیلتی چنان بزرگ است که آیین مقدس ما با شعار «لیس للانسان الاماسمی» آن را اصولاً مرادف با اصالت وجودی بشر دانسته است. در ایران امروز و بالطبع در ایران فردا، کار نه تنها فی‌نفسه نجابت و شرافت ذاتی دارد، بلکه لازمه انکارناپذیر هر پیشرفت مادی و معنوی است. بدون کار منظم و پیگیر، آنهم با حداکثر بازدهی، نه تنها «تمدن بزرگ» ما تحقق نمی‌یابد، بلکه



چرخهای زندگی اجتماع نیز از گردش بساز میماند. کشاورز ایرانی، کارگر ایرانی، صنعتگر ایرانی، بازرگان ایرانی، روشنفکر ایرانی و هرکس دیگر از هر طبقه و هر جنس و در هر موقعیت و شغل اجتماعی، باید عمیقاً درک و احساس کند که کلبه خوشبختی خود او و خانواده و فرزندان و جامعه و کشور او، پیش از هر چیز و بالاتر از هر چیز، کار است.

این واقعیت کاملاً روشنی است که مردم ما اگر در آن سطح عالی که مورد نیاز کشور است کار نکنند و دستاورد کارشان لااقل مساوی با دستاورد کار افراد ممالک متمدن نباشد، چطور می‌توانند توقع درآمدی به‌اندازه آنان را داشته باشند؟ و اگر این درآمد بدان اندازه نباشد، چگونه می‌توان انتظار داشت که سطح زندگی و رفاه ایشان بدان میزان برسد؟ این امری است که از نظر قوانین اقتصاد، نه قابل قبول و نه امکان‌پذیر است.

اگر حاصل تولیدی کار یک کشاورز ایرانی مطابق زارع ممالک پیشرفته نباشد، سطح زندگی او به‌ناچار به‌همان اندازه پایین می‌آید. اگر بهره‌کار یک کارگر ایرانی به‌اندازه کار یک کارگر کشورهای متمدن نباشد، امکانات زندگی او نیز به‌همان تناسب کمتر می‌شود، و البته در این مورد تقلیل سود او از بابت سهام کارخانه و از بابت ۲۰٪ سود کارخانه مبحثی علیحده است. همینطور است در مورد هر شهروند و هر فردی دیگر از هر طبقه و در هر شغل و هر مقام. در چنین صورتی لازم خواهد بود که مملکت تمام یا قسمت اعظم مواد مورد نیاز خود را از خارج



در هر جامعه متمدن اگر گردش امور بر محور کار و زحمت شرافتمندانه استوار نباشد آن جامعه محکوم به فناست. حتی با داشتن بیشترین درآمد و برخورداری از حداکثر رفاه، باید کار همچنان یک انگیزه فردی و یک افتخار انسانی و ملی باشد. به خصوص در ایران امروز، در برابر خدمات وسیعی که به همه مردم داده می شود و درآمد اضافی که بدانان می رسد، بازده کار یک تعهد ملی و اخلاقی و وجدانی است. باید همه مردم ایران توجه داشته باشند که ایران و ملت آن دایمی است و طبعاً نباید منابع و ثروت ملی تنها خرج رفاه و آسایش نسل امروز شود، زیرا ما در برابر نسلهای آینده نیز مسئولیت داریم.

یادآوری این نکته ضروری است که در این مورد تنها کمیت کار مطرح نیست، بلکه کیفیت آن هم در حد اعلای اهمیت قرار دارد. در دوران ورود ملت ما به «تمدن بزرگ» هر کاری جنبه تخصصی خواهد داشت، زیرا تمدن جهان امروز اصولاً بر تخصص متکی است؛ بنابراین باید توجه کامل به بهره گیری از کاملترین دستاوردهای دانش و تکنولوژی بشری داشته باشیم، ولی در عین حال، همراه با متخصصان تکنولوژی مدرن و پیشرفته عصر کامپیوتر و الکترونیک انسانهایی را تربیت کنیم که دانش را در خدمت آدمی قرار دهند، نه آنکه خود بندگان علم و تکنولوژی باشند. آمیختگی وسیع و الزامی ما با جهان دانش و صنعت نباید به هیچ عنوان به شخصیت معنوی و اصالت فرهنگی و ارزشهای استوار اخلاقی و روحی ما آسیب رساند، زیرا این

وارد کند. ولی این کار را با چه سرمایه ای بکند؟ اگر در حال حاضر این اشکال به صورتی حاد وجود ندارد به خاطر تخریبی است که از راه عواید نفت و با خدمات مختلفی که دولت از این طریق می دهد، منظمأ به درآمد افراد می شود. اما مسلم است که این وضع قابل دوام نیست، زیرا همه می دانیم که درآمدهای نفتی ما دیر یا زود با خشک شدن چاههای نفت از میان خواهد رفت. در آن هنگام چگونه می توانیم نیازهای جامعه پیشرفته ایران را تأمین کنیم مگر آنکه به تناسب احتیاجات وارداتی خود صادرات داشته باشیم؟

رفاه کنونی ناشی از عواید نفت یک رفاه دایمی نمی تواند باشد، و نباید هم باشد، زیرا این سرمایه گرانبهای خدادادی برای آن نیست که صرف زندگی روزمره افراد بشود، بلکه برای آن است که به برکت آن بنای عظیم صنعت و اقتصاد مترقی کشور پی ریزی شود، و برنامه های وسیع عمرانی و اجتماعی و آموزشی و همه فعالیت های دیگری که می باید کشور ما را به صورت یک مملکت کاملاً پیشرفته و جامعه ما را به صورت یک جامعه کاملاً مرفه و مترقی در آورد به نحو کامل انجام گیرد، به طوری که به هنگام پایان یافتن این ثروت خداداده کشور ما از هر جهت خودکفا باشد. اگر چنین نباشد، شاید همه کسانی که اکنون از نعمات و مواهب انقلاب ما سود می برند محکوم بدان باشند که دوباره به زاعه های گذشته و به حصر آبادها و حلبی آبادهای قدیمی بازگردند.

فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر خواهد بود.

چه امروز و چه فردا، باید کار مردم ایران، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت نه تنها برابر با ارزش دستمزد یا عایدی کار بلکه در حدی بسیار بیشتر و بسیار بهتر از آن باشد. اینجا دیگر تنها حساب اقتصادی مطرح نیست، حساب میهن‌پرستی و حساب شهامت و فداکاری ملی مطرح است. حساب سرنوشت همه نسل‌های آینده این سرزمین یعنی فرزندان و نوادگان ما مطرح است. کسی که کارش را در بهترین و بیشترین صورت ممکن انجام نمی‌دهد، در واقع نه وظیفه وجدانی خود را که کار شرافتمندانه در برابر دریافت دستمزد است انجام می‌دهد، و نه وظیفه میهنی خویش را که کمک به پیشرفت کشور و جامعه است ایفاء می‌کند؛ چنین فردی از هر دو لحاظ محکوم است.

میلیونها نوجوان ایرانی که اکنون به تحصیل اشتغال دارند به تدریج به بازار کار سرازیر می‌شوند، و باید هر کدام از آنها با احساس مسئولیت کامل سهم خود را در پیشرفت امور مملکت به عهده بگیرند. اینها علاوه بر برخورداری از آموزش رایگان، تسهیلات دیگری برای زندگی دریافت می‌دارند. اگر کار این افراد از نظر کمیت و کیفیت در بهترین شرایط انجام نگیرد، چگونه می‌توان آینده پیشرفته مملکت را تأمین کرد؟

چنانکه قبلاً متذکر شدم، لازمه تحقق «تمدن بزرگ»، میهن‌پرستی بزرگ است. معنای چنین میهن‌پرستی این است که هر فرد، در هر مقامی، نه تنها کار خود را با وجدان و علاقمندی

انجام دهد، بلکه آماده آن باشد که بیش از وظیفه خود نیز کار کند. میهن‌پرستی بزرگ بدین معنی است که بیش از آنچه از میهن می‌گیریم به میهن بدهیم. فراموش نکنیم که هدف ما یک هدف واقعی و محسوس است، و نمی‌خواهیم به ظواهر فریبنده دل‌خوش کنیم. شاید آسان باشد که ما نیز طبق بسیاری از سرمشق‌ها، بر سر در کشور تابلویی نصب کنیم و بر آن بنویسیم که: «همه مردم این سرزمین مردمی مرفه و خوشبخت اعلام می‌شوند»، ولی آنچه ما می‌خواهیم این است که سرزمین ما واقعاً، و نه به صرف ادعا، سرزمین مردمی خوشبخت و مرفه باشد.

در این تلاش، ما فواصل زمانی معینی را بر اساس پیش‌بینی‌های حساب شده در برابر خود داریم. اگر همه کوششها مانند امروز پیشرفت داشته باشد، و امری غیرقابل پیش‌بینی و خارج از حدود اختیار ما پیش نیاید، ما در ظرف دوازده سال آینده زیربنای مطمئن مملکت را از نظر صنعتی و کشاورزی و تکنولوژی و عمرانی خواهیم ساخت و به سطح کنونی ترقی اروپای غربی خواهیم رسید. در آن موقع کشور ما ۴۵ تا ۵۰ میلیون نفر یعنی معادل ممالک بزرگ کنونی اروپا جمعیت خواهد داشت، و ما در آغاز عصر «تمدن بزرگ» خواهیم بود. سپس در یک دوران دوازده یا سیزده ساله دیگر با بهره‌گیری علمی از تمام منابع خود خطوط اساسی عمران و توسعه کشور را دنبال خواهیم کرد و امکانات جدیدی برای پرورش قدرت انسانی و اقتصادی و صنعتی مملکت خواهیم یافت و از این رهگذر در صف گروه



نظام سیاسی

نظام سیاسی ایران عصر «تمدن بزرگ»، در زیر پوشش کلی نظام شاهنشاهی، بر سه پایه سیاست مستقل ملی، دفاع از امنیت و حاکمیت کشور، و سیاست جهانی صلح و تفاهم استوار خواهد بود.

در مورد نظام شاهنشاهی، نیاز زیادی به توضیح و تفسیر نیست. این نظام بعنوان روح و جوهر وجود و قدرت و حاکمیت و وحدت ملی، پایه استوار «تمدن بزرگ» ایران و نگاهبان نیرومند همه ارزشهای این تمدن، و تمام پیشرفتهای و دستاوردهای مادی و معنوی آن خواهد بود، و سرسخت ملت را در پرشکوهترین دوران تاریخ آن پاسداری و رهبری خواهد کرد. به منظور استواری هر چه بیشتر یکپارچگی ملی و نیرومندی روحی و فکری ملت ایران در رویارویی با همه آزمایشهایی که ممکن است دگرگونیهای جهانی فرا روی مسیر «تمدن بزرگ» ما بگذارد، درک عمیق و بنیادی این نظام شاهنشاهی از همه جنبه‌های تاریخی، سیاسی، فلسفی، فرهنگی و عاطفی آن ضروری است. زیرا این ادراک، روح و دل ایرانی امروز و فردا را با قلب و روح نسلهای پیشمار گذشته این سرزمین پیوند می‌دهد، و میراث پرشکوه و جاودانی مرون را به صورت پشتوانه‌ای استوار برای پیروزی در تلاش سازندگی آینده در اختیار او می‌گذارد. درک و جذب هر چه کامتر معیارها و ضوابط تاریخی و معنوی

بیشرفته‌ترین کشورهای جهان فرار خواهند گرفت. جمعیت ما در آن موقع طبق برآوردهایی که شده در حدود ۶۵ میلیون نفر یعنی بیشتر از فرانسه با انگلستان یا آلمان و با ایتالیای امروز، و تقریباً با همان توانایی بالقوه خواهد بود. این هنگام درست مقارن با پایان قرن کنونی و آغاز هزاره سوم است که دوران شکفتگی «تمدن بزرگ» ماست. البته این دوران بکجاست و نشانه‌هایی فرا نمی‌رسد، بلکه ما مرحله به مرحله وارد آن می‌شویم. و این مراحل را امروز تا پایان قرن حاضر را شامل می‌شود. می‌توان گفت که در برخی از آنها از قبیل امور آموزش و بیمه‌های اجتماعی ما از هم اکنون این مراحل را آغاز کرده‌ایم.

زیربنای «تمدن بزرگ» طبعاً اصول انقلاب ایران خواهد بود که کلیات آن در فصل پیش تشریح شد. استقرار و گسترش منظم و پیگیر بن اصول، و اصول دیگری که ممکن است در آینده بدانها افزوده شود، ستوده نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام اجتماعی، و نظام آموزشی و فرهنگی ایران در عصر «تمدن بزرگ» است که ذیلاً خطوط کلی هر یک از آنها و سیاستها و روشها و ضوابط حاکی بر آنها را شرح می‌دهیم و در این مورد طبعاً از ذکر جزئیات و نیز از تکرار آنچه در فصول پیشین گفته شده است خودداری می‌کنیم.

نظام شاهنشاهی ایران، در واقع جذب و درک هر چه کاملتر ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ایرانی است که این نظام در همه طول تاریخ ایران مظهر و نگاهبان و ادامه دهنده آنها بوده است، و دوران «تمدن بزرگ» نیز پرشکوه‌ترین آزمایش پروژمانده آن در ایفای همین مسئولیتها خواهد بود.

وظیفه شناسانیدن هر چه بیشتر آرمان شاهنشاهی ایران - که چنانکه در فصل گذشته تذکر دادم قابل قیاس با ایدئولوژی‌های هیچ سازمان حکومتی و سیاسی دیگر نیست و در تمام تاریخ جهان از این حیث وضعی استثنایی دارد - در درجه اول به‌عهده مراکز آموزشی، مراکز فرهنگی، رسانه‌های همگانی، و حزب رستاخیز ملت ایران است.

مراکز آموزشی کشور در تمام سطوح، باید این ایدئولوژی را بر اساس بررسیهای اندیشمندان و صاحب‌نظران، با توجه کامل به تاریخ و فرهنگ و اندیشه ایرانی، از راه کتابهای درسی، توضیحات آموزگاران و دبیران و استادان، کنفرانسها و سخنرانی‌های علمی، وسایل سمعی و بصری، و همه وسایل دیگری که دستگاه آموزشی در اختیار دارد، برای دانش‌آموزان و دانشجویان تشریح کنند.

مراکز فرهنگی کشور، می‌باید همین کوشش را از راه فعالیتهای هنری، تئاتر، فیلم، موسیقی، ادبیات، هنرهای زیبا، موزه‌ها، نمایشگاهها، جشنواره‌ها، سخنرانیها، کتابها و انتشارات و وسایل دیگری که دستگاه فرهنگی کشور در اختیار دارد انجام

دهند. همین رسالت، در قلمرو امکانات وسیع سازمان رسانه‌های همگانی باید از راه رادیو، تلویزیون، سینما و سایر وسایل کار این دستگاهها ایفاء شود. بدیهی است مطبوعات و سازمانهای مختلف هنری و علمی و ادبی کشور و نیز پژوهشگران، نویسندگان و هنرمندان به مقتضای وظیفه ملی خود ایفای سهم بزرگ و اساسی خویش را در این مورد به‌عهده خواهند داشت.

توضیح این نکته مهم را در اینجا ضروری می‌دانم که در ایفای این وظیفه ملی و میهنی از جانب همه دستگاهها و مراکز دولتی و خصوصی که بدانها اشاره شد، نظام شاهنشاهی ایران باید در کاملترین مفهوم آن مورد توجه قرار گیرد، و نه تنها در محدوده معین امروزی آن، مفهوم این یادآوری، لزوم تحلیل وسیع همه ارزشهای اصیل ملی است که این شاهنشاهی پاسدار و نماینده آنهاست. تشریح دقیق و جامع این ارزشها و معرفی جلوه‌های تاریخی و فلسفی و اخلاقی آنها، آشنا کردن همه ایرانیان به خصوص نسل جوان با مفاخر تاریخی و با تجلیات گوناگون میهن‌پرستی ایرانی، معرفی آثار بدیع و خلاقه نبوغ ایرانی در قلمرو اندیشه و دانش و ادب و هنر و سایر زمینه‌های آفرینندگی، همه اینها آن اصول بنیادی است که می‌باید نیروبخش و الهام‌دهنده شخصیت روحی و فکری هر ایرانی در عصر «تمدن بزرگ» باشد.

مرکز بسیار مهم و اساسی دیگر از نظر ایفای این وظیفه حیاتی و ملی، حزب رستاخیز ملت ایران است که در واقع



فعالیت‌های دیگر مراکزی که بدان اشاره شد نیز در قلمرو کلی آن صورت می‌گیرد، زیرا بهر حال همه متصدیان و مسئولان انجام این فعالیتها عضو حزبی هستند که جنبه فراگیر و سراسری ملی دارد. ولی آنچه اختصاصاً در حوزه وظیفه حزبی است، توسعه آموزش سیاسی است که آموزش ایدئولوژی نظام شاهنشاهی ایران مهمترین رکن آن است. در این زمینه حزب می‌باید از کلیه طرق این آموزش، بر اساس علمی و بر اساس گفت‌و شنود حزبی در همه مراکز خود، و در همه سطوح اجتماعی و مملکتی اقدام کند.

توسعه هر چه بیشتر آموزش سیاسی، از ضروریات نظام اجتماعی و ملی ایران عصر «تمدن بزرگ» است، که در آن می‌باید چنین آموزشی دوشادوش آموزش کلی افراد ایرانی پیش برود. حفظ دستاوردهای انقلاب، خنثی کردن توطئه‌های ضدانقلابی، آمادگی برای مواجهه با شرایط ناشی از رشد همه جانبه اجتماعی و اقتصادی و عبور آگاهانه از دوره انتقالی در راه وصول به یک تمدن برتر، بدون آموزش فراگیر سیاسی مقدر نیست. غفلت از چنین آموزشی موجب می‌شود که تجارب انقلاب اندیشه‌های ملی را چنانکه باید رهبری نکند و فلسفه و ایدئولوژی انقلاب در حال توقف بماند.

آموزش سیاسی که لازمه هر نهضت و پیشرفت آگاهانه اجتماعی است، طبعاً مرادف با تأیید بی‌قید و شرط همه آنچه مطرح می‌شود نیست، بلکه متضمن تحلیل و تجزیه آگاهانه مسائل است، تا از این راه موارد ضعف و اشتباه به‌طور مداوم تشخیص



داده شوند و مورد بررسی و انتقاد قرار گیرند، و اصلاح گردند. تحقق این نظر مستلزم شکل دادن به دیدگاه‌های متفاوت برای ابراز نظرها و سلیقه‌ها و عقیده‌های مختلف از طریق جناحها و مقابله نظرها است. این فرض که آزادی برخورد اندیشه‌ها و عقاید متفاوت فقط در کادر یک نظام چند حزبی به‌شيوه غربی امکان‌پذیر است صحیح نیست، زیرا در این مورد شکل اهمیت ندارد، بلکه محتواست که مهم است. نمونه‌های متعددی در برابر ماست که نشان می‌دهد در جوامعی احزاب مختلف وجود دارند بی‌اینکه آزادی در آن جوامع مفهومی راستین داشته باشد.

حزب رستاخیز ملت ایران، به‌عنوان یک حزب فراگیر ملی در نقش آینده خود یعنی در نقش راهنمای فکری و سیاسی ملت ایران در مسیر «تمدن بزرگ» باید بهترین نتایج نظام‌های چندحزبی را ارائه دهد بی‌آنکه ضعف انکار ناپذیر آن نظامها را که غالباً به‌صورت چنددستگی و صف‌آرایی داخلی و دشمنی طبقاتی متجلی می‌شود پذیرا گردد. این جهت‌گیری از نظر حزب رستاخیز منطقی است، زیرا برای این حزب مسائلی از قبیل عوام‌فریبی و سازش با گروه‌های فشار برای حفظ قدرت یا رسیدن به قدرت که مسائل روزمره سیستم‌های چندحزبی است مطرح نیست، و در عین حال تحرک کامل فکری و سیاسی بر اثر گفتگو و برخورد سالم و سازنده جناحها در آن وجود دارد. فضای باز سیاسی که اکنون با گسترش آموزش سیاسی و با توسعه گفتگوی سازنده در حزب رستاخیز به‌وجود آمده است باید



پرداخته شود.

سیاست مستقل ملی ما، بر همان اساس کلی که در فصل گذشته تشریح شد، سیاست این کشور در دوران «تمدن بزرگ» خواهد بود. به پیروی از این سیاست، که تنها سیاست جهانی ممکن برای ایران پیشرو عصر انقلاب و ایران پیشرفته عصر «تمدن بزرگ» است، کشور ما با همه کشورها و ملت‌های جهان که خواستار دوستی و همکاری با ما باشند همکاری و دوستی خواهد داشت. ما از هیچ‌گونه سیاست توسعه‌طلبی و تجاوز و اعمال زور پیروی نخواهیم کرد، زیرا این سیاست را نه تنها با توجه به طرز فکر و آرمان‌های انسانی خود مطرود می‌دانیم، بلکه از نظر واقع‌بینی نیز در جهان امروز آنرا سیاستی خطرناک و در عین حال بی‌نتیجه می‌شماریم. ما از چنین خط‌مشی پیروی نخواهیم کرد، ولی اجازه اعمال چنین سیاستی را نسبت به خود نیز مطلقاً نخواهیم داد.

یک رکن دیگر سیاست مستقل ملی ما، شرکت فعالانه در مسائل و تحولات مختلف بین‌المللی، و ایفای نقش مثبت و مؤثر در پشتیبانی از صلح و ثبات و تفاهم جهانی است. در پرتو نظم و ثبات استوار داخلی و همبستگی یکپارچه ملی و قدرتمندی روزافزون سیاسی و اقتصادی و نظامی، امروز کشور ما از حیثیت بین‌المللی بی‌سابقه‌ای برخوردار است که بنه‌این کشور نقش

بیش از پیش وسعت یابد تا سیر پیشرفت فکری و سیاسی ملی نیز به موازات پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آن دنبال شود. یک جامعه مترقی حق ندارد در هیچ زمینه‌ای به اصطلاح از خودش عقب بماند، زیرا چنین جامعه‌ای همانقدر که با پیشروی شتابزده‌تر از حدود نیازها و امکانات واقعی خود دچار عدم تعادل می‌شود، با کندروی نسبت به آهنگ الزامی این امکانات و نیازهای واقعی به عدم تعادلی بیشتر دچار می‌گردد. بحث و گفتگو در همه زمینه‌ها که لازمه این فضای باز سیاسی است، بهترین نشانه تندرستی و شادابی روحی یک جامعه است. فراموش نکنیم که چه افراد چه احزاب سیاسی، و چه جوامعی که تنها با اندیشه‌های خودشان زندگی می‌کنند و آمادگی بحث و انتقادی را ندارند، خواه‌ناخواه زندانی خویش می‌شوند و این آغاز انحطاط است. در مسیر پیشرفت ملی به سوی «تمدن بزرگ» طبعاً نیازهای فوری و نیازهای دراز مدت‌تری در مورد مسائل و امور مختلف از نظر ارتباط آنها با اصول انقلاب مطرح خواهند شد که بایستی در شکل سیاسی خود مورد بررسی و توجه کامل قرار گیرند تا بهترین راه پاسخگویی بدانها یافته شود. در نظام سیاسی ایران آینده این کار باید در پویایی حزب رستاخیز انجام گیرد، بدین ترتیب که این نیازها در اجتماعات حزبی، از راه گفتگو و بحث در فضای باز سیاسی، و در برخورد سلیقه‌ها و اندیشه‌های جناحها به دقت بررسی شوند و شکل نهایی خود را به دست آورند، تا پس از آن به تأمین نیازها و جوابگویی لازم به آنها



برجسته‌ای در مسائل و تحولات جهانی داده است. ما این حیثیت و نفوذ سیاسی و معنوی را پیوسته در راه دفاع از آرمان صلح و از تفاهم و همکاری بین‌المللی که آنرا تنها راه صحیح و منطقی برای جامعه بشری می‌دانیم به کار برده‌ایم، و مسلماً در ایران عصر «تمدن بزرگ» نیز نفوذ و حیثیت باز هم بیشتر خود را در همین راه به کار خواهیم برد. سیاست ما در این مورد کماکان این خواهد بود که هر اختلافی میان کشورها، در هر سطح و به هر صورت، می‌باید تنها از راه مذاکره و تفاهم و سازش دوجانبه یا بین‌المللی حل شود. در این زمینه طبعاً ما از کلیه کوششهایی که از طرف سازمان ملل متحد و هر مرجع جهانی یا منطقه‌ای دیگر صورت گیرد جانبداری و پشتیبانی خواهیم کرد.

سومین رکن سیاست ملی ما، کماکان تأمین قدرت نظامی نیرومند برای دفاع از استقلال و حاکمیت و منافع مشروع ملی ایران خواهد بود. همان‌طور که گفته شد، ما آرزومند خلع سلاح تضمین شده و کنترل شده جهانی هستیم تا از این راه هم از کابوس جنگ و ویرانی‌های یابیم و هم سرمایه‌های عظیمی را که در این زمینه صرف می‌شود به‌فصلیتهای سازندگی کشور اختصاص دهیم. ولی تا هنگامیکه چنین خلع سلاحی عملی نشده باشد، به مقتضای واقع‌بینی و براساس وظیفه تردید ناپذیر خود در دفاع از مرز و بوم خویش در تأمین نیروی دفاعی لازم کمترین



قصور می‌نخواهیم کرد، و در این راه نیز قبلاً از هر چیز به نیرومندی خودمان اتکاء خواهیم داشت. برای تضمین این نیرومندی نه تنها به کمیت تجهیزات توجه خواهیم داشت، بلکه بالا بردن سطح دانش و آموزش و تخصص نیروهای مسلح کشور نیز از مهمترین برنامه‌ها و هدفهای ما خواهد بود. در زمینه تجهیزات خواهیم کوشید که تا سرحد امکان خودکفا باشیم و بسیاری از سلاحها را در داخل کشور بسازیم، زیرا از این راه هم کار بیشتر به وجود می‌آید، هم پولی که به دیگران می‌دهیم در خود مملکت صرف می‌شود، و هم اتکاء بنفس بیشتری خواهیم داشت.

بدیهی است وظیفه دفاع ملی تنها شامل نیروهای مسلح نمی‌شود، بلکه این وظیفه‌ای است که به عهده فرد فرد افراد ایرانی است. در ایران امروز و ایران فردا هر ایرانی از مرد و زن و پیر و جوان، در هر شغل و مقام و از هر طبقه، یک سرباز بالقوه - و در هنگام لزوم بالفعل - برای حفظ استقلال و تمامیت و حاکمیت کشور است. این وظیفه دفاع از حاکمیت ملی، از شرافت ملی، از مقدسات ملی، اولین و مهمترین وظیفه هر ایرانی است، زیرا باید کشوری وجود داشته باشد تا جامعه‌ای در آن برای پیشرفت خود بکوشد. چنانکه بارها تذکر داده‌ام، وظیفه دفاع از وطن، وظیفه‌ای است که باید حتی در صورت نداشتن سلاح با جنگ و ناخن انجام گیرد.

نظام اقتصادی

نظام اقتصادی ایران آینده بر مبنای ادامه و گسترش صنعتی شدن کشور، توسعه کشاورزی مکانیزه پیشرفته، عمران و سازندگی سراسری مملکت، بهره‌برداری وسیع از معادن، توسعه صادرات صنعتی، افزایش سطح تولید و بهره‌وری کار، بهره‌برداری از منابع غیرنفتی برای تولید انرژی، جذب و استقرار تکنولوژی پیشرفته، و بالا بردن منظم سطح تخصص‌های فنی و سطح تحقیقات و ابتکارات علمی و صنعتی استوار خواهد بود. رشد صنعتی و اقتصادی ما که در حال حاضر بالاترین نسبت رشد سالانه جهانی را دارد، علیرغم مشکلاتی که لازمه هر جهش و توسعه سریع اقتصادی است کماکان ادامه خواهد یافت و در مورد همه دشواریهایی که در جریان این توسعه پیش می‌آید راه‌حلهای لازم خواهیم جست. این توسعه شتابان طبعاً زاینده تورم نیز خواهد بود. ولی این تورم نوع قابل پیش‌بینی آن است که مهار کردن آن آسانتر از نوع خطرناک و ناسالم دیگر، یعنی تورم توأم با رکود است که امروز در بسیاری نقاط دیگر جهان وجود دارد. با تورم ناشی از پیشرفت اقتصادی و زیاده‌کاری که البته قسمتی از آن نیز مربوط به تورم وارداتی و ناسالمی اقتصاد جهانی است - می‌باید از راههای معقول و حساب شده مبارزه کرد و در مهار کردن آن کوشید. برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت توسعه صنعتی و اقتصادی

ما، همراه با امکانات طبیعی کشور و سلامت اقتصاد ملی، عوامل تضمین‌کننده ادامه رشد اقتصادی هستند که برای تأمین هدفهای توسعه ملی ما در دوران «تمدن بزرگ» ضرورت کامل دارد. سرزمین پهناور ما دارای منابع عظیم زیرزمینی است که ما باید همه آنها را در توسعه صنعتی کشور به‌کار گیریم، و بر این اساس صنایع بزرگتری را که در مواردی دارای اهمیت جهانی هستند پی‌ریزی کنیم.

توسعه عمرانی به‌همان اندازه توسعه صنعتی ضرورت اجتناب‌ناپذیر توسعه اقتصادی کشور است، و اصولاً این دو رشته ملازم یکدیگرند. در این زمینه کلیه برنامه‌های سازندگی کشور به‌صورتی منظم اجرا خواهند شد و گسترش خواهند یافت. راه‌ها، راه‌آهن‌ها، بنادر، سدها، فرودگاهها، وسایل ارتباطی و مخابراتی، هم‌اوقات مجتمعهای مسکونی، مراکز مختلف آموزشی، بهداشتی، ورزشی، فرهنگی، هنری، تفریحی و نظایر آنها بدون وقفه ساخته یا تکمیل خواهند شد. در دو دهه آینده خطوط آهن ایران دوخطه و برقی خواهند شد و راه‌آهن‌های مدرن با استفاده از آخرین پدیده‌های فنی و صنعتی به‌وجود خواهند آمد. ظرفیت بندرها و کنش‌راهها به‌تناسب توسعه احتیاجات حمل‌ونقل منظم افزایش خواهد یافت. احداث شبکه وسیع مواصلاتی و ارتباطی کشور با استفاده از کاملترین پیشرفتهای فنی و مهندسی و در سطح



استانداردهای جهانی در این زمینه اهمیت اساسی خواهد داشت تا از این راه نارساییها و تنگنانهایی که کشور در سالهای اخیر بر اثر افزایش سریع حجم واردات، کمبود راه، کشش محدود جاده‌ها و راه آهن، ظرفیت غیرکافی انبارهای بندری، کمبود وسایل حمل و نقل و نیروی لازم انسانی با آن مواجه بود، برطرف گردد. شبکه مخابراتی تلفنی و ماکروویو و ماهواره‌ای کشور در سطح مشابه کشورهای کاملاً پیشرفته توسعه خواهد یافت، و خدمات وسیع پستی و تلگرافی نیز به صورت مترقی آن سراسر شهرها و روستاها را تا دورترین و کوچکترین نقاط مملکت شامل خواهد شد.

ارتقاء منظم سطح تخصص‌های فنی، و سطح پژوهشها و تحقیقات علمی و صنعتی، از نیازهای اساسی کشور در راه رسیدن «به تمدن بزرگ» است. یک اقتصاد پیشرو و اصولاً یک تمدن پیشرو نمی‌تواند جز بر پایه تخصص و تبحر در کار و تحقیق و تتبع و نوآوری و نوآوری دایم پی‌ریزی شود. در ایران فردا باید هر کس، چه کشاورز، چه کارگر، چه پیشه‌ور، چه روشنفکر و به طور کلی هر فرد کشوری و لشکری، در کار خود تخصص داشته باشد. در عین حال کیفیت کار باید بر پایه مطالعات و تحقیقات مستمر به طور منظم بالا رود. رونق اقتصاد کشور و افزایش بی‌سابقه درآمدهای عمومی،



در عین آنکه رفاه روزافزونی را برای همه تأمین می‌کند، مسائلی را نیز در پیش می‌آورد که در مسیر «تمدن بزرگ» یک عامل انحرافی و منفی است. جامعه ایران اگر بخواهد در عین بهره‌گیری از امکانات خود برای زندگانی بهتر و مطلوبتر یک جامعه سالم و نیرومند باقی بماند، باید به شکل جامعه اسراف و تبذیر یعنی عامل اتلاف منابع طبیعی و انسانی در نیاید. باید بین مصرف و اسراف فرق گذاشته شود، زیرا مصرف صحیح نشان رشد و پیشرفت است، در حالی که اسراف به هر صورت مذموم و محکوم است. سرمایه و نیروی که با اسراف به هدر می‌رود، نیرو و سرمایه‌ای است که حقاً می‌باید در راه یک کار مثبت و سازنده به کار گرفته شود. باید توقعات مصرفی به میزان معقول پایین بیاید و در عوض توقعات تولیدی افزایش یابد. دوری از تبذیر و تجمل‌طلبی افراطی می‌باید جزئی از ارزشهای اجتماعی ما باشد، و لازمه تعمیم چنین روحیه‌ای آگاهی هرچه بیشتر فکری و اخلاقی مردم است.

باید آینده ایران روی کار بهتر و تولید بیشتر قرار گیرد، زیرا نمی‌توان توقع داشت که مملکت همه چیز را به ما بدهد بی‌آنکه ما در عوض به مملکت چیزی بدهیم. البته فلسفه انقلاب ایران این است که همه مواهب و امکانات تا سرحد امکان برای همه مردم ایران تأمین شود. اما همیشه این سؤال مطرح خواهد بود که: «شما در مقابل به مملکت چه می‌دهید؟» کسانی که باید از امکانات و مواهب فوق‌العاده «تمدن بزرگ» بهره‌مند شوند، نباید



فکر کنند که مملکت به آنها چیزی بدهکار است، بلکه باید متوجه باشند که این آنها هستند که صد در صد به مملکت بدهکارند، زیرا همه چیز خود را، چه مادی و چه معنوی، از کشور خویش دارند، بنابراین باید آمادگی آنرا نیز داشته باشند که تمام نیروها و امکانات جسمی و روحی خود را در اختیار مملکت و جامعه خویش بگذارند.

فراموش نکنیم که سرمایه و نیروی کار کشور محدود است، در صورتی که برنامه پیشرفت و توسعه ما برنامه‌ای تقریباً نامحدود است. در این صورت باید با افزایش نیروی کار از محدودها تا سرحد نامحدود بهره گرفت، این وظیفه‌ای است که منطق و اخلاق و آینده‌نگری و مین‌پرستی به عهده هر فرد ایرانی عصر انقلاب و دوران «تمدن بزرگ» گذاشته است.

نظام اجتماعی

نظام اجتماعی ایران عصر «تمدن بزرگ»، نظامی خواهد بود در حد اعلا انسانی و دموکراتیک که خطوط کلی آنرا آزادیهای فردی، عدالت اجتماعی، دموکراسی اقتصادی، اقتصاد دموکراتیک، عدم تمرکز، مشارکت گسترده و آگاهانه عمومی در همه امور، و فرهنگ بارور ملی، تشکیل خواهد داد.

آزادیهای فردی و اجتماعی که در ایران امروز به مفهوم صحیح و اصیل آن برای هر کس تضمین شده است، همراه با



توسعه کیفیت و کیفیت آموزش و فرهنگ عمومی، قوامی به مراتب بیشتر خواهد یافت، و برخورداری کامل از مزایای دموکراسی در جامعه رشد کرده و مترقی ایران عصر «تمدن بزرگ»، حق مسلم هر فرد ایرانی به شمار خواهد رفت، ولی این آزادی مسلماً توأم با نظم و انضباط و نه با هر چه و مرج و قانون شکنی خواهد بود، و حقوق هر کس تا حدی محترم شمرده خواهد شد که به حقوق حقه دیگران تجاوز نکند. امکان کار خلاقه و فعالیت و بروز استعدادها برای همه به حداکثر وجود خواهد داشت. هر فرد ایرانی، از حداقل درآمد برای تأمین نیازمندیهای اساسی خویش برخوردار خواهد بود، اما به کلیه درآمدها به نسبت مقدار آنها مالیات عادلانه تعلق خواهد گرفت، و بدین ترتیب اجازه ثروت اندوزی از طریق فرار از پرداخت مالیات به کسی داده نخواهد شد.

هر فرد ایرانی از آموزش رایگان و بسیمه‌های گوناگون اجتماعی و پوشش وسیع بهداشتی بهره‌مند خواهد بود و فرهنگی سالم و سازنده در دسترس او قرار خواهد داشت.

در پرتو یک اقتصاد سالم پیشرفته و دموکراتیک، همه مردم ایران به نحوی در ثروت ملی سهیم خواهند بود، و بدین ترتیب عموم افراد کشور با انگیزه فردی، اجتماعی، اخلاقی و مین‌پرستی در قبال پیشرفت هر چه بیشتر صنعت و اقتصاد کشور، هم ذینفع خواهند بود و هم مسئولیت خواهند داشت. از نظر مشارکت سیاسی کار مردم تا حداکثر ممکن به دست خود مردم اداره خواهد شد، و شرکت آگاهانه ایشان در کلیه امور برقرار خواهد بود. همه



اینها نماینده عملی آن حس مشارکت است که در فلسفه انقلاب شاه و ملت و در «تمدن بزرگ» ایران مقامی ممتاز دارد. اگر درآمدهای ناشی از اقتصادی شکوفا برای تأمین خدماتی که به ملت داده می‌شود کافی باشد - و البته این خدماتی است که امکان صرفنظر کردن از آنها نیست، زیرا همه آنها در نظام «تمدن بزرگ» جا می‌گیرند - در آن صورت نیازی به افزایش مالیاتها نخواهد بود، زیرا در چنین شرایطی هر کس از حداقل نیازهای حیاتی برخوردار است، اما اگر این درآمدها کافی نباشد، طبیعتاً مثل هر اجتماع مترقی دیگر در بالا بردن آنها از راههای منطقی و بررسی شده اقدام خواهد شد. نباید فراموش کرد که هر ساله ده‌ها میلیارد ریال از بودجه دولت یعنی سالیانه کشور صرف پایین نگاه داشتن بهای مواد غذایی اساسی و مورد نیاز عمومی می‌شود. بدیهی است این مواد را اکثریت مردم مصرف می‌کنند و نه ثروتمندان، زیرا هیچ ثروتمندی نمی‌تواند بیش از احتیاج و امکان خود غذا بخورد. چه کسانی از مبارزه با گرانی سود می‌برند؟ باز هم اکثریت مردم، یعنی میلیونها افرادی که یا درآمد روزانه خود زندگی می‌کنند. به پسران و دختران دانش‌آموز تا سال هشتم یک وعده غذای رایگان داده می‌شود. اینها فرزندان چه کسانی هستند؟ فرزندان اکثریت مردم، و نه فقط فرزندان یک طبقه محدود. بدین ترتیب همه این کارهایی که میلیاردها ریال خرج آنها می‌شود برای عموم مردم کشور انجام می‌گیرد، نه برای توانگران. در عین حال با مقرراتی که به نفع عموم وضع شده است، نوده



عظیم مردم هر روز کمتر مالیات می‌پردازند و ثروتمندان بیشتر. همه اینها اصولی است که در نظام اجتماعی ایران «تمدن بزرگ» شایسته تذکر است.

دو گروهی که در درجه اول از این مزایا و از سایر مزایای انقلاب و عدالت اجتماعی برخوردار می‌شوند و خواهند شد دو طبقه‌ای هستند که پایه‌های اجتماع و اقتصاد ایران به‌شمار می‌آیند: این دو طبقه کارگران و کشاورزان ایرانی هستند.

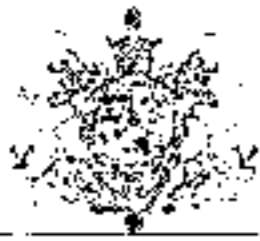
در پرتو تغییرات و تحولات انقلابی وضع کار و کارگری در ایران امروز، که خطوط کلی آن در فصل قبل تشریح شد، اکنون کارگران ما از مترقی‌ترین قوانین کار، و اضافه بر آن از مزایایی که در هیچ جای دیگر سابقه ندارد برخوردارند، یعنی نه تنها در بیست درصد سود کارخانه‌ای که در آن کار می‌کنند سهیم هستند، بلکه در مالکیت اصل سهام نیز حق شرکت دارند، و این موقعیت خاص نقش آنان را برای نیل به دوران «تمدن بزرگ» به‌صورت یک نقش سازنده و بسنیادی در آورده است. کارگری که با برخورداری از همه این امتیازات عمیقاً احساس می‌کند که هر پیشرفتی در امر سازندگی و تولید، پیشرفت صنعتی خود او و خانواده او و آیندگان اوست، طبیعتاً این تلاش سازندگی را تلاش شخصی خود نیز می‌شمارد و خویشتن را جزء فعال و مؤثر و محترمی از این نظام «کل» به حساب می‌آورد.

بارها گفته‌ام که ثروتهای طبیعی مملکت، که مهم‌ترین شناخته‌ترین آنها نفت است، بالاخره به پایان می‌رسد و بناچار باید



جای آنها را صنعت پر کند. بنابراین لازم است که نه تنها کارگران صنایع بلکه همه افراد ملت ایران به نحوی در پیشرفت صنعتی مملکت مؤثر و بدان علاقمند باشند، تا از این راه آینده صنعتی کشور تضمین شود. این آینده را ما بر اساس «مشارکت» پی‌ریزی کرده‌ایم که نه شیوه سرمایه‌داری و نه شیوه مارکسیستی است، بلکه راهی است که هم منافع کارفرما و کارگر را حفظ می‌کند، و هم بجای مبارزه طبقاتی و اعتصاب و فلج کردن یا کند کردن کار، پیشرفت سالم بهره‌وری را در محیطی آمیخته باتفاهم و همکاری باعث می‌شود. بدیهی است مثل هر کار تولیدی برای این امر نیز سرمایه لازم است، ولی فرق نمی‌کند که این سرمایه را افراد گذاشته باشند یا دولت، زیرا در نهایت هم سرمایه و هم حاصل کار بین همان مردم بخش می‌شود.

در سیستم مشارکت و همکاری دولت و کارفرما و کارگر که اساس نظم کار در عصر «تمدن بزرگ» خواهد بود، اصطکاک‌های بین کارفرما و کارگر متصور نیست، زیرا کارگر خود کارفرمای خویش نیز هست. خوشبختانه کارگران ما به‌خوبی این واقعیت را دریافته‌اند که در اقتصاد سالم ایران فردا باید درآمدهای صادرات صنعتی جای درآمدهای موقتی کنونی را بگیرد. اما اگر صنعت ایران از لحاظ مرغوبیت جنس و قیمت آن قابل رقابت با صنایع دیگران نباشد، برای کشور امکان صادراتی نخواهد بود و در نتیجه خود آنها قبل از هر کس زیان خواهند دید. کارگر ایرانی با روح میهن پرستی خاص خود احساس کرده است که شرکت او در



سود کارخانه و در مالکیت سهام آن نه فقط از نظر ارتباط مستقیمی که با حاصل کارآئی وی دارد مستلزم کار بیشتر و بهتر اوست، بلکه این اشتراک جنبه‌ای عاطفی و احساسی نیز به‌کار می‌دهد که حاصل آن به‌نفع جامعه او و به‌نفع مملکت او خواهد بود. با این برداشت که ضابطه کار در ایران فرداست، کارگر ایرانی نه با اعتصاب کار را متوقف می‌کند و نه با غیبت و کم کاری عمدی وقت و پول کشور را به‌هدر می‌دهد، زیرا نفعی در هیچیک از این دو مورد نمی‌بیند. وی می‌داند که هم آقای خودش است، زیرا صاحب سهم است، و هم در سود کارخانه و کارگاه شرکت می‌کند، یعنی استثمر نمی‌شود. ولی ما این هر دو وضع را در جهت عکس آن تقریباً در همه کشورهای صنعتی می‌بینیم، یا به طریق معالک سرمایه‌داری غرب که در آنها اعتصاب برای درخواست حقوق اضافی یا به‌بهانه‌های مختلف دیگر به‌صورت امری رایج و روزمره در آمده است، و یا به‌طریق معالک کمونیستی که چون در آنها حق اعتصاب وجود ندارد کارگر از کار واقعی طفره می‌رود و در نتیجه غالباً با عدم حضور یک نفر در موضع حساس یک ماشین تمام خطی که بدان مربوط است متوقف می‌شود. بدین ترتیب شاید ما نخستین مملکتی باشیم که توانسته‌ایم به‌راه‌حل واقعی این مشکلی برسیم که قرن‌هاست دیگران با آن مواجه هستند و هنوز هم به‌نتیجه مطلوبی نرسیده‌اند. همین ضابطه مشارکت، با همین مزایا و در نتیجه با همین روحیه سازنده، اساس کار کشاورزی ایران فردا خواهد بود، زیرا



کشاورز ایرانی که نهرعیت بلکه صاحب زمین است یا شرکت در واحدهای اقتصادی کشاورزی از یک طرف بابت کاری که در واحد مربوط به خود انجام می‌دهد دستمزد خواهد گرفت، و از طرف دیگر به نسبت سهام خویش سود دریافت خواهد داشت، و بدین ترتیب در انجام کار خوب و افزایش بهره‌وری آن مستقیماً ذینفع خواهد بود. این کشاورز، که در ایران امروز تنها در عرض پانزده سال از صورت یک رعیت استثمار شده جاهل و رنجور و نومید به صورت یک کشاورز آزاد، باسواد، منکی به نفس، و برخوردار از بهداشت و فرهنگ و تأمین گسترده اجتماعی در آمده است، در ایران آینده از کاملترین مزایای سیستم پیشرفته تعاونی، بیمه‌های اجتماعی، پوشش بهداشتی و آموزشی، کمکهای فنی، برنامه‌های نوسازی، خانه‌های انصاف، خانه‌های فرهنگ روستایی، مهدهای کودک و از حقوق کامل مدنی برای تعیین آزادانه سرنوشت خود برخوردار خواهد بود و اضافه بر آن خواهد توانست بیرون از محدوده کار خویش نیز در فعالیت اقتصادی کشور مشارکت داشته باشد.

با برنامه‌هایی که به منظور ایجاد و توسعه قطبهای کشت و صنعت و مکانیزه کردن وسیع کشاورزی و راه‌سازی روستاها و بهبود محیط زیست و گسترش شبکه‌های پستی و ارتباطی و مخابراتی و رشته‌های متعدد دیگر در دست اجراست، کشاورز ایرانی در دوران «تمدن بزرگ» از شرایط عالی زندگی و کار در قلمرو خاص خود برخوردار خواهد بود. ولی باید در این مورد



نیز مانند مورد کار و کارگری، این کشاورز متوجه باشد که شرط برخورداری وی از این امتیازات افزایش بهره‌وری و تولید اوست، و اگر سطح این تولید در حد کافی نباشد اقتصاد مملکت در نهایت، تحمل نتایج آن را نخواهد داشت. این امر البته مستلزم استقرار و توسعه یک سیستم مکانیزه پیشرفته کشاورزی است، ولی به همان اندازه و حتی بیش از آن مستلزم افزایش کارائی و تخصص کشاورزانی است که باید از این سیستم بهره‌برداری کنند. تبصر و تخصص در رشته کشاورزی نیز مانند رشته کارگری و همه رشته‌های دیگر اقتصادی و اجتماعی کشور ضرورت اساسی جامعه ایران فرداست.

در نظام اجتماعی ایران آینده، اصل «عدم تمرکز» یکی از اصول بنیادی جامعه ایرانی خواهد بود.

نظام اداری ایران که پایه‌های آنرا مرکزیت و تمرکز تشکیل می‌داد حدود نیم قرن پیش پایه‌گذاری شده بود، و در واقع واکنشی در برابر اداره نامتمرکز امور در دوران قبل از آن به شمار می‌آمد، برای اینکه بتواند در ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی نقشی مؤثر ایفا کند و با تضمین مرکزیت راه اقدامات اساسی آینده را هموار سازد. با تحکیم قدرت دولت و ایجاد امنیت و ثبات و استقرار نظام متمرکز اداری و سیاسی، عوامل پویای اقتصادی و صنعتی و تولیدی و بازرگانی میدانی برای عمل یافتند تا به‌طور جدی ریشه



شهرستانها و شهرها و روستاها از سیاستهای قطعی و حتمی آینده ما، آنهم آینده نزدیک ما خواهد بود».

در سیر تحول اجتماعی ایران اینک زمان تحقق این برنامه اساسی فرا رسیده است. مفهوم این برنامه این است که در همان حال که قدرت و جامعیت نظام شاهنشاهی در سطح بالا به صورت قاطع وجود دارد، در تحت لوای آن کارها براساس حداکثر عدم تمرکز اجرا شود و تا آخرین حد امکان کار مردم به دست خود مردم انجام پذیرد.

نظام شاهنشاهی ایران اصولاً همواره بر همین برداشت متکی بوده است، که نمونه بارزی از آن را در سازمان ساتراپی شاهنشاهی هخامنشی می توان دید. این نظام ساتراپی بر دو اصل موازی پی ریزی شده بود: حفظ یکپارچگی ملی از طریق وحدت فرماندهی در لوای نظام شاهنشاهی، و تصمیم گیری اجرایی ساتراپی ها همراه با مشارکت گروههای مختلف اجتماعی در زمینه مسائل مربوط به خود آنها. تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران به صورت یک نهضت تجهیزاتی و مشارکتی، تبلور این اندیشه تاریخی در نظام شاهنشاهی ایران است. رسالت این نهضت ایجاد فضای مشارکت سیاسی در چهارچوب اصول حزبی به منظور نیل به هدفهای ملی است و محور اساسی این مشارکت گفت و شنود و آموزش سیاسی، و صحنه اجتماعی لازم برای تأمین بهترین نحوه این مشارکت سیاسی تشکیلات غیر متمرکز است. وحدت فرماندهی مستلزم آن است که سیاستهای عمومی



بگیرند و توسعه یابند. با آغاز فعالیتهای برنامه ای و اقدامات عمرانی کشور نظام اداری باز هم استوارتر شد و به تدریج مسئولیتها و وظایف خطیرتری به عهده آن گذاشته شد. ولی در شرایطی که بنابر ضرورت ملی و سیاسی، دستگاههای اداری بر مدار همه جانبه سازمان یافتند، همزمان با گسترش این «دیوان سالاری» نهادهای سیاسی لازم به وجود نیامد، و در نتیجه گسترش دستگاه بوروکراسی به تدریج تصمیم گیری سیاسی را در اختیار خود در آورد.

دهه اول انقلاب ایران با توجه به شرایط زمان و بنیانهای موجود، ادامه این نظام متمرکز را ایجاب می کرد، ولی هدف آن مسلماً حفظ این «بوروکراسی» نبود، زیرا یکی از اساسی ترین هدفهای انقلاب ایران مشارکت گسترده گروههای مختلف اجتماعی در مسائل مربوط بدانان است. خود من این موضوع را در آستانه اعلام انقلاب یعنی در مهرماه سال ۲۵۲۱ شاهنشاهی چنین تشریح کردم:

«ملتی که به رشد اجتماعی لازم می رسد قادر است کارهای روزمره و اموری را که با زندگی وی ارتباط دارد یا مستقیماً اداره کند و یا در اجرای آنها نظارت کند. ما این کار را در سطح روستا به وسیله انجمن ده شروع می کنیم و در سطح شهر به وسیله انجمن شهر، در سطح شهرستان به وسیله انجمن شهرستان و در سطح استان به وسیله انجمن استان ادامه می دهیم. عدم تمرکز کارها در پایتخت و محول کردن آن به استانها و



کشور در ارتباط با هدفهای اساسی و بلند مدت، از طریق برقراری ارتباطی معقول بین مکانیسم‌های مرکزی و سازمانهای غیر متمرکز اجرایی اعمال گردد. برای نیل بسدین هدف باید برنامه‌های ملی و استانی به‌طور روشن و مشخص تنظیم شود و شیوه‌های لازم برای عملی ساختن آنها پیش‌بینی گردد. برنامه‌های استانی شامل آن دسته از اموری است که برد آنها در قالب سیاستهای ملی در سطح منطقه‌ای قرار داشته و از ابعاد متوسط اجرایی برخوردار باشند. این برنامه‌ها از نظر مشارکت و تجهیز منابع ملی جاذبه خاص دارند و در توسعه اقتصادی و اجتماعی منطقه نقشی اساسی ایفاء می‌کنند. طراحی و اجرای برنامه‌های استانی و شهرستانی در چهارچوب برنامه‌های عمومی کشور، در سطوح استان و شهرستان انجام می‌گیرد، و با توجه به اینکه بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی کشور در پایتخت به‌دست می‌آید، در برنامه‌ریزیهای مربوط به برقراری نظام متمرکز بایستی عدم تمرکز در تخصیص منابع به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد.

استقرار چنین نظام برنامه‌ریزی و اجرایی مسلماً موجب افزایش قابلیت نظامهای سیاسی، تشویق مشارکت و ایجاد فضای مناسب برای فعالیتهای سیاسی و حزبی، تقویت قدرت ابتکار و خلاقیت در نظام تصمیم‌گیری محلی، ایجاد سازمانهای خودکفا و متناسب با شرایط اقتصادی و اجتماعی در استانها، و ایجاد یک نظام سنجیده ارزشیابی و نظارت با تأکید بر جنبه بازدهی و



کارآئی خواهد بود. البته عملی کردن یک نظام غیر متمرکز به‌ر صورت که انجام گیرد ممکن است آثار و نتایجی ببار آورد که برای افراد و سازمانهایی که به‌تمرکز خو گرفته‌اند چندان خوشایند نباشد، مثلاً یک نهاد اداری یا اجتماعی در حوزه مسئولیت و صلاحیت خود تصمیمی بگیرد یا به راهی برود که از نظر علاقمندان به‌تجمع قدرت در مرکز استان نامطلوب باشد. مع هذا مفهوم واقعی عدم تمرکز به‌وجود آمدن همین تفاوتها و تنوعها زیر چتر هماهنگ‌کننده سیاستها و برنامه‌های ملی است. براساس این ضابطه، در عین آنکه هیچ نهاد غیر متمرکز نباید از حدود سیاستها و برنامه‌های ملی خارج شود یا از آنها تخطی کند، لازم است بنا به شرایط و امکانات حاکم بر هر فعالیت و هر منطقه و هماهنگ با انتظارات و علایق و سلیقه‌های مردم هر محل به‌تنوعها و تفاوتها اجازه بروز و شکوفایی داده شود، و آثاری که بر این امر مترتب است تحمل گردد.

در محدوده دستگاههای عمومی باید بین آنچه به‌حاکمیت دولت مربوط می‌شود با سایر تکالیف تفاوت گذاشته شود. به‌عبارت دیگر حوزه‌هایی چون سیاست کشور، تعیین ضوابط، کنترل و ارزشیابی را باید از قلمرو برنامه‌های عدم تمرکز خارج دانست. اما سایر امور اداری و اجرایی، برنامه‌های نوسازی، و آنچه به‌تجهیز و مشارکت ملی و ایجاد علاقه و مسئولیت در مردم مربوط می‌شود کاملاً در چهارچوب سیاست غیر متمرکز کردن امور قرار دارد. در هر یک از این زمینه‌ها، براساس هدفها و



سیاستها و اولویتهای و امکانات می‌توان درجعات مختلفی از عدم تمرکز را با شتابی بیشتر یا کمتر عملی ساخت. از طرف دیگر، اجرای سیاست عدم تمرکز مستلزم تحول سازمانهای اداری و حقوقی و تغییر نحوه تقسیم منابع اعتباری و نیروی انسانی است. عدم تمرکز مسئله‌ای صرفاً جغرافیایی نیست، بلکه در درجه اول ناظر بر عدم تمرکز امور اجرایی و تجزیه و توزیع قدرت تصمیم‌گیری است. این کار باید در قالب سیاستها و برنامه‌هایی با ثبات و دقیق صورت گیرد. منظور آن است که فعالیتهای مولد و واقعی خصوصی تشویق شود، به صورتی که فعالیتهای به طریق مختلف منحصرأ به دولت و اعتبارات آن وابسته نباشد، و نیز زمینه رقابت سازنده و سالم به وجود آید. بدین ترتیب در سطوح استان و شهرستان باید بین نظام اداری و نظام مشارکتی مردم و انجمنهای ملی تعادل برقرار باشد، و از طریق رابطه و نظارت متقابل شالوده‌های خدمتگزاری نظام اداری تقویت گردد. تصمیمهای استانی و شهرستانی باید با همکاری نزدیک بین دستگاههای اداری و اجرایی و انجمنهای ملی مربوطه اتخاذ شود، و این همکاری باید صادقانه و مستظهر به پشتیبانی دولت باشد. انجمنهای ملی که پایگاه قانونی مشارکت مردم هستند همانند دستگاههای اداری جلوه‌گاه این مشارکتند. از سوی دیگر نقش حزب رستاخیز ملت ایران در این زمینه نقشی اساسی است، زیرا بدون ایجاد مبانی مشارکت حزب امکان برقراری این تعادل وجود ندارد. حزب رستاخیز باید بتواند نقش اساسی خود را در این

میان ایفا کند، که نهادهای لازم برای انجام این مسئولیت در چهارچوب نظام حزبی پیش‌بینی شده است. در مراحل آینده تحول تاریخی جامعه ایرانی، رابطه مشارکت و تأثیرگذاری آن را بر تصمیمها باید در روابط مردم با نظام اداری، در سطح استان و شهرستان و شهرداریها جستجو کرد. تنها بدین طریق است که حزب خواهد توانست عملاً تجلی‌گاه مشارکت مردم شود و قابلیت بسیج نیروهای ملی را پیدا کند و بر برداشتهای فکری و ذهنی گروههای اجتماعی تأثیر مطلوب بگذارد، و بدین ترتیب تواناییهای رشد و توسعه سیاسی مردم را افزایش دهد.

اصل بیمه همگانی و پوشش فراگیر ملی آن، که به حق افتخار انقلاب ایران است، جامعه ایران را در عصر «تمدن بزرگ» از مترقی‌ترین شرایط تأمین اجتماعی و زندگی امن و مطمئن برای هر فرد ایرانی برخوردار خواهد ساخت. هدف نهایی این تحول انقلابی چنانکه قبلاً تذکر داده شد، این خواهد بود که هر ایرانی در تمام مراحل زندگی خود زیر پوشش حمایتی تأمین اجتماعی قرار داشته باشد، و این تأمین به صورت بیمه‌های مختلف او را در موارد گوناگون یاری دهد.

در این زمینه اجرای برنامه‌های وسیعی که قبلاً بدانها اشاره شد در تمام مراحل ادامه خواهد یافت، زیرا جامعه ایران دوران



«تمدن بزرگ» براساس پیمه‌های اجتماعی و سازمانهای تعاونی استوار خواهد بود.

برخوررداری از این تأمین گسترده و همه جانبه، که عالیترین جلوه عدالت اجتماعی است، بهر فردی در ایران فردا اجازه خواهد داد که با احساس کامل امنیت و با آرامش خاطر، استعداد و نیروی خلاقه خود را در هر رشته‌ای که امکان بروز آن باشد به کار اندازد و از این راه سهم خود را در پیشبرد بازمهم بیشتر جامعه مرفعی و کوشا و سازنده‌ای که بدان تعلق دارد به‌صورتی شایسته ایفاء کند.

موضوع بهداشت و گسترش هرچه بیشتر پوشش بهداشتی در سراسر کشور، از کوششهای اصولی ایران عصر «تمدن بزرگ» است، زیرا ایران چنین دورانی باید قبل از هر چیز سرزمین مردمی تندرست و کوشا باشد. مردمی که بار دیگر نیرومندی معروف نژاد آریایی در آنها متجلی شده باشد. در ایران دوران «تمدن بزرگ» باید هدف این باشد که بیماری و رنجوری تا پایین‌ترین حدی که دانش بشری اجازه می‌دهد کاهش یابد، بهداشتی و بهزیستی تا دورافتاده‌ترین نقاط مملکت گسترش پیدا کند، مرگ‌ومیر به‌خصوص در مورد کودکان به‌حد اقل برسد و حد متوسط زندگی تا سطوح بالای جهانی آن بالا رود. و آگاهی عمومی در این زمینه هرچه بیشتر افزایش یابد.



برای این منظور باید برنامه‌های جاری بهداشتی، همراه با برنامه‌های انقلابی بهداشت را بگان و حمایت از مادران باردار و کودکان شیرخوار، تا آنجا که امکانات مالی و انسانی کشور اجازه می‌دهد منظم‌اً گسترش یابد و به‌موازات آن کیفیت و بازده کار و دلسوزی مسئولان امور بهداشت، پزشکان، پرستاریان، پرستاران، بهیاران، و همه متصدیان دیگر این رشته بالاتر رود. در این مورد واقعاً باید کوششی استثنایی انجام گیرد تا کمبود امکانات با افزایش کیفیت جبران گردد. توجه به‌اینکه کشور ما این تلاش را از کجا شروع کرده است و باید به‌کجا برساند، کافی است که مفهوم واقعی این الزام را برای کسانی که در این امر حیاتی، یعنی در زمینه‌ای که با زندگی و مرگ افراد بشر ارتباط دارد، مسئولیت انسانی سنگین و به‌همان اندازه مقدسی را به‌عهده گرفته‌اند، روشن نماید.

رشته دیگری که در برنامه‌های ایران عصر «تمدن بزرگ» واجد اهمیت خاص است موضوع مسکن است. حق برخوردارگی از مسکن، یکی از پنج حق اصلی است که از نظر حقوق انسانی به‌ر فردی تعلق می‌گیرد، و طبعاً از دیدگاه انقلاب ایران نیز چنین حتی باید بالمآل برای هر ایرانی تأمین شود. بدیهی است ما راهی طولانی و دشوار در این مورد در پیش داریم، زیرا نیل کامل بدین هدف مستلزم تحقق شرایط



سنگین مالی و فنی و انسانی برای مواجهه با مسائلی است که رشد منظم جمعیت و بالا رفتن سطح زندگی و بالتبجه سطح توقع در مورد نوع مسکن، همراه با کمبودهای مادی ناشی از جهشی فوق العاده، از مهمترین آنهاست. امروز ما برای پاسخگویی به عطش بیسابقه ساختمانی، هم از نظر بسیاری از مصالح اصلی و هم از لحاظ کارگر کافی کمبود داریم. احتمالاً یک میلیون نفر کارگر خارجی اکنون در کشور ما کار می کنند. و با این وجود کمبود کارگر در همه جا محسوس است. بدیهی است دستگاههای دولتی بر حسب وظیفه خود کمال کوشش را در حل این مشکلات به کار می برند، و در عین حال با توجه به الزامات و نیازهای آینده طرحهای تکمیلی وسیعی تهیه می شود که می بایست در مراحل پیش بینی شده مورد اجرا قرار گیرد.

با این همه آنچه باید برای مواجهه با شرایط و نیازهای آینده در نظر گرفته شود ابعادی به مراتب بیش از اینها دارد. براساس محاسباتی که شده است، جمعیت شهری کشور در ده سال دیگر معادل ۳۸ میلیون نفر یعنی حدود شش میلیون خانوار خواهد بود. اگر بخواهیم از نظر هدفهای رفاه اجتماعی برای هر خانوار شهری یک واحد مسکونی در نظر بگیریم، با توجه به استهلاک واحدهای فعلی بایستی ۴۷۰۰۰۰ واحد مسکونی طی ده ساله آینده ساخته شود. اجرای برنامه ای با این ابعاد گسترده و حتی در حدودی کمتر از آن، مستلزم حداکثر تجهیز بخش دولتی و بخش خصوصی در این راه است، و محدودیت امکانات و منابع فنی و انسانی



نیز عامل دیگری است که مواجهه با آن به همان اندازه اهمیت دارد. سیاست آینده در این زمینه این خواهد بود که سهم دولت حتی المقدور به احداث واحدهای مسکونی ارزان قیمت و خانه های سازمانی محدود بماند و بیشتر فعالیت بخش عمومی به ایجاد تسهیلات و تأسیسات زیر بنایی معطوف گردد. مثلاً دولت بدین نکته پردازد که چگونه می توان محدودیت تعداد کارگران ساختمانی را برطرف کرد، یا به چه طریق و در چه مدت می توان سطح مهارت آنان را در رشته های مختلف بالا برد، یا ظرفیتهای تولیدی مصالح ساختمانی را از طریق کاربرد روشهای نوین مدیریت و اعمال مکانیزاسیون افزایش داد، یا چگونه هزینه ساختمان و سرعت انجام کارها را با استفاده از طرحهای پیش سازی به حد مناسب و مطلوب رسانید، و بالاخره چگونه زمینهای مورد نیاز را آماده ساخت و در اختیار سازندگان قرار داد؟ در زمینه خانه سازی کارگری، نظر اساسی ما این است که این خانه ها در مجاورت کارخانه ها ساخته شود و ایجاد آنها از طریق کمکهای لازم بخش عمومی از قبیل واگذاری زمین و سرمایه گذاری مستقیم کارفرمایان تأمین گردد. بخش عمومی همچنین می باید به تنظیم نرخ رشد فعالیت های ساختمانی پردازد، بدین معنی که وقتی مسائلی از قبیل اشتغال میزان سرمایه گذاری در رشته های وابسته بدین فعالیتها، و ایجاد تحرک و رونق در بازار معاملات کالاهای ساختمانی مورد نظر باشد، از طریق وضع خط مشی ها و مقررات لازم به تنظیم این نرخ و مهار کردن آن



اقدام کند. همچنین به مسائل کیفی نظیر بهبود استانداردهای بهداشتی، حفاظت و ایمنی مسکن، خودکفایی محیط مسکونی، حداکثر استفاده از عوامل تولید از قبیل استاندارد کردن ابعاد و نقشه‌ها و غیره بذل توجه بیشتری بشود. طرح بناهای متناسب با شرایط اقلیمی محلی و حفظ میراث‌های معماری ملی نیز از رئوس کوشش‌های آینده خواهد بود.

در زمینه امور اجرایی عمران شهرها، سهم عمده به طرح‌های خاص ناحیه‌ای و شهرداریها سپرده خواهد شد و سهم انجمن‌های دموکراتیک در اداره امور محلی در جهت برنامه‌ریزی مسائل محلی و ایجاد قوه محرکه عمومی افزایش خواهد یافت. تخصیص کمک‌ها و اعتبارات دولتی به طرح‌های خاص ناحیه‌ای برای امور عمران شهری منطبق با افزایش ظرفیت‌های رفاه اجتماعی و سیاست تنظیم و تمرکز و تعادل منطقه‌ای خواهد بود.

با اجرای برنامه‌های مربوط به «تثبیت بهای زمین» از راه مبارزه با تورم کلی و اتخاذ تدابیر خاص مالیاتی و استفاده از زمین‌هایی که در اختیار دولت است برای ایجاد واحدهای مسکونی، فعالیت‌های ساختمانی به‌خصوص در رشته خانه‌سازی صورتی بسیار سالم‌تر خواهد یافت و مسلماً این امر به ایجاد مسکن بیشتری در تمام کشور کمک خواهد کرد. همه اینها کوشش‌هایی است که باید در مسیر پیشرفت ایران با پیگیری و قاطعیت دنبال شود.

ایران عصر «تمدن بزرگ» باید ایرانی منزه و عاری از فساد باشد. این اصلی است که رکن اخلاقی نظام اجتماعی ایران امروز و فردا به‌شمار می‌رود. مبارزه با فساد در جامعه انقلابی ما امری دایمی و تعطیل‌ناپذیر خواهد بود. زیرا این مبارزه با سلامت و نیرومندی همه جامعه ارتباط دارد.

منزه بودن و پاکیزگی همه دستگاه‌های مملکت، شرط اساسی حسن گردش کارهاست. شاید بتوان فساد را در صورت‌های مختلف آن، چه به‌صورت نادرستی و رشوه‌خواری، چه به‌شکل تقلب و اغفال، چه در قالب گرانفروشی، و چه در صورت‌های دیگر آن بدترین دشمن هر جامعه و مملکت دانست. زیرا در صورت وجود فساد - به‌خصوص در مراجع حساس - اصولاً روی هیچ مملکت و هیچ جامعه نمی‌توان حساب کرد.

در این مورد می‌باید به موازات اجرای شدید و قاطع قوانین دادگستری، اجرای اصول ناظر بر مبارزه با فساد در انقلاب ایران نیز به‌صورتی پیگیر ادامه یابد. و در عین حال دستگاه‌های نیرومندی که بر همین اساس در سطح بالا ایجاد شده‌اند از قبیل کمیسیون شاهنشاهی و بازرسی شاهنشاهی، کار خود را با قاطعیت کامل دنبال کنند. البته می‌باید همه این کوشش‌ها در عین قدرت بارعایت انصاف و عدالت کامل انجام گیرد. زیرا مارک فساد را نمی‌توان و نباید به‌طور سرسری به‌شخص یا سازمانی زد. البته فساد در جامعه و کشور ما از بسیاری از جوامع جهان، به‌خصوص جوامعی که عنوان «کاملاً پیشرفته» دارند زیادتر نیست.



با این همه ما حاضر به قبول حتی حداقل فساد نیز در اجتماع خود نیستیم، زیرا ما جامعه‌ای برخوردار از ترقی مادی ولی آلوده به فساد نمی‌خواهیم.

اجرای پیگیر اصل انقلاب اداری چه از نظر حال و چه از نظر آینده ایران اهمیت فوق‌العاده دارد. این تحولی است که بدون انجام آن انجام سایر تحولات نیز دشوار یا غیرممکن خواهد بود. کسی که وارد خدمت دولت می‌شود البته باید توقع تأمین زندگی و برخورداری از حقوق مشروع خویش را داشته باشد، ولی نباید انجام وظیفه اداری و ملی را در گرو این توقع قرار دهد، چه برسد به اینکه با وجود تأمین این حقوق باز در حسن انجام این وظیفه تعلل و قصور کند. هرکارمند دولت باید این احساس را داشته باشد که اصولاً وظیفه او یک وظیفه مقدس، یعنی ایفای یک مسئولیت وجدانی در برابر هموطنان خویش و افراد دیگر جامعه است که هر یک از آنها حکم افراد خانواده او را دارند. انجام چنین وظیفه وجدانی را نمی‌توان و نباید سرسری گرفت یا در گرو مسائل روزمره از قبیل نارساختنهای شخصی و مشکلات مالی یا خانوادگی و نظایر آنها گذاشت.

شاید بتوان گفت که در مورد انقلاب اداری یک‌دور تسلسل خاص وجود دارد، زیرا بخش دولتی قسمت مهمی از گرفتاریهای خود را از این بابت می‌داند که سروکارش با مردم بخش خصوصی است، و بخش خصوصی نیز قسمت مهمی از



گرفتاریهای خود را معلول سروکار داشتن با دستگاههای دولتی می‌داند. ولی اساس فلسفی «تمدن بزرگ» همین است که دولت و جامعه دو عنصر جدا از یکدیگر و رودرروی یکدیگر نیستند، بلکه مکمل همدیگر هستند. دولت به مردم خدمت می‌دهد، زیرا اصولاً برای خدمتگزاری جامعه به وجود آمده است. مردم نیز با کمک دولت در واقع به خودشان کمک می‌کنند. منطق جدایی ملت از دولت، و حتی کارشکنی و دشمنی نسبت به دولت، در دوران انحطاط ایران می‌توانست منطقی قابل قبول باشد، زیرا در آن دوران واقعاً دولتها متعلق به ملت و برگزیده ملت نبودند، بلکه منتخب سیاستهای خارجی یا طبقه حاکمه‌ای بودند که هیچ پیوند و رابطه واقعی با مردم نداشتند. ولی در ایران امروز و بالطبع در ایران فردا، که راه و روش دولت به‌طور کامل با ملت پیوسته است، و هدف نهایی آنچه انجام می‌گیرد تأمین مصالح ملی در همه زمینه‌ها است، این منطق منطقی ناشایسته و ناپذیرفتنی است. هم وظیفه کارمندان دولت و هم وظیفه عموم کسانی که سروکارشان با مراجع و سازمانهای دولتی است ایجاب می‌کند که با احساس مسئولیت کامل و با روح میهن‌پرستی و وجدان و آینده‌نگری، در پیشبرد انقلاب اداری و ایجاد و تقویت روحیه تازه‌ای بر اساس تعمرک و همکاری و حسن جریان کارها بکوشند تا سهم فردی، اجتماعی، اخلاقی و وجدانی خویش را در هدایت جامعه و کشور خود به‌سوی آینده‌ای بزرگ که نتایج آن بالمآل عاید خودشان و فرزندانشان خواهد شد ادا کرده باشند.



بهبود محیط زیست یکی دیگر از مسائل مهم نظام اجتماعی ایران فرداست، زیرا این موضوع از لحاظ کیفیت واقعی زندگی جامعه ایرانی و از نظر سلامتی محیط و سلامتی فرد اهمیت حیاتی دارد. ما مایل نیستیم شهرهایمان فضای آلوده و روستاهایمان زمین فرسوده و آب غیر سالم داشته باشند و مردم کشورمان محروم از مواهب طبیعت باشند. داشتن محیط زیست سالم، یکی از الزامات دوران «تمدن بزرگ» است.

متأسفانه تا زمان حاضر کاری برای حفظ محیط زیست در این کشور نشده بود و پیشینیان ما در طول قرون متمادی کوششی برای حفظ زمین زراعتی و کشت آن نکرده بودند. البته من بدانها خرده نمی‌گیرم، زیرا در آن روزگاران اصولاً چنین مسائلی مورد آگاهی و بنابراین مورد توجه نبود. به‌عنوان مثال می‌توان تذکر داد که زمانی ما شانزده میلیون هکتار جنگل داشتیم و اکنون به‌خاطر قطع بی‌رویه درختان بیش از پنج میلیون هکتار آنها برایمان باقی نمانده است. به‌خصوص در دوران انحطاطی صد و پنجاه ساله اخیر ایران، روش رایج در همه کشور بریدن درختها و نابود کردن جنگلها و از بین بردن مراتع با چرای بی‌رویه احشام بود. فقط در سالهای اخیر بود که مسئله محیط زیست واقعاً مطرح شد و برنامه‌هایی از قبیل حفظ جنگلها و مراتع و آبها از طریق ملی کردن آنها، تثبیت شنهای روان و کاشتن درختها و بوته‌ها، احیای جنگلهای ویران شده، ایجاد جنگلهای تازه و سایر اقدامات



مربوط به‌حفظ و بهبود محیط زیست به‌مورد اجرا درآمد. با توجه به محدودیت منابع آبی و احتیاجات روزافزون کشور به آب بر اثر توسعه شهرنشینی و افزایش سطح زیر کشت و سطح مراکز صنعتی، در ایران فردا دیگر نباید از آبهای موجود فقط یکبار استفاده شود، بلکه از راه تصفیه فاضلابها و پساب و استفاده مجدد از آنها باید هم منابع آبی جدید تحصیل شود و هم از آلودگی محیط زیست جلوگیری گردد. به‌عنوان مثال با بهره‌وری دوباره از فاضلاب شهر تهران احتمالاً می‌توان همه نیازهای پالایشگاه نفت شهر ری و نیروگاه‌های این منطقه را علاوه بر احتیاجات جنگل‌کاری و انتقال آب به دشت و رامین، تأمین کرد. هدف بلندپروازانه من این است که همه مناطق کشور را که در گذشته جنگل بوده است دوباره بکاریم و به‌صورت جنگل درآوریم، و اضافه بر آن در مناطق بایر و کناره‌های کویر جنگلهای مصنوعی به‌وجود آوریم تا از این راه به پاکیزگی طبیعت و محیط و آب‌وهوای این سرزمین کمک کرده باشیم. باید سعی کنیم تا شهرهای دودگرفته ما در آینده فضایی پاک و سالم داشته باشند، آبها و خاکها از آلودگی در امان باشند، روستاهای ما تمیز و بارور باشند و به‌طور کلی محیط زیست مردم ایران محیطی پاکیزه و زیبا و نیروبخش باشد. این کار، به‌خصوص با توجه به صنعتی شدن روزافزون کشور و فشار تکنولوژی بر آب‌وهوا و افزایش تولیدات شیمیایی و توسعه شهرنشینی، مستلزم همان هشیاری و تلاش پیگیری است که در مورد سایر مسائل مربوط



به دوران «تمدن بزرگ» ضرورت دارد.

توجه به امور ورزشی و پیشرفت منظم در این رشته، از نظر نظام اجتماعی ایران فردا بسیار اهمیت دارد. در پرتو این توجه ما خواهیم توانست نژاد ایرانی را پیوسته نیرومندتر و شادابتر کنیم و در عین حال اعتماد بنفسی و غرور ملی را تقویت بخشیم.

در این زمینه مسلماً استعدادهای نهفته فراوانی در ملت ما وجود دارد، که سنن دیرینه قهرمانی و پهلوانی این ملت گواه آن است. سنت پهلوانی در طول قرون متمادی یکی از عوامل موثر بقای روح ملیت و سپر نیرومند پایداری ملی در برابر استیلای نیروهای ویرانگر بود، و این سنتی است که در آینده نیز ادامه این وظیفه را به عهده خواهد داشت. در سالهای گذشته ورزشکاران شایسته‌ای از کشور ما به موفقیت‌های فراوان در صحنه‌های بین‌المللی دست یافتند و حتی به مقام قهرمانی المپیک رسیدند. اگر این موفقیت‌ها در زمانی به دست آمد که هنوز وضع بهداشت و تغذیه در کشور به هیچ وجه رضایت‌بخش نبود، نسل‌های آینده که از این بابت در بهترین شرایط قرار دارند بیگمان به هنرنمایی‌های فراوانتر و چشمگیرتری توفیق خواهند یافت.

امروز زمینه پیشرفت‌های وسیع در امور ورزشی در کشور فراهم شده است، و استقبال و علاقه روزافزون عمومی نیز عامل بسیار مناسبی برای توسعه این پیشرفت‌هاست. استادبوم‌های بزرگ، مجتمع‌های ورزشی، باشگاه‌ها، مراکز فعال خصوصی، برگزاری



منظم مسابقه‌های ورزشی و شرکت مداوم ورزشکاران مادر صحنه‌های بین‌المللی ورزش، نوید ترقی پیگیری را در این رشته می‌دهد. ولی تذکر این نکته لازم است که در امر ورزش تنها توسعه کمی کافی نیست، بلکه به خصوص توجه به کیفیت اهمیت دارد. آنچه لازمه ورزش و قهرمانی است، روحیه ورزشکاری یعنی روح مردانگی و دلیری و نیک‌اندیشی و میهن‌پرستی است، که باید همواره با نیرومندی جسمانی همراه باشد. این اصلی است که به خصوص باید در جامعه ایران عصر «تمدن بزرگ» مورد توجه کامل قرار گیرد.

همین واقعیت در مورد پیشاهنگی، که آن نیز از عناصر اساسی و سازنده نسل جوان ایران امروز و فرداست باید دقیقاً مورد توجه قرار داشته باشد.

یک موضوع مهم دیگر توریسم داخلی است، که توسعه منظم آن چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر فرهنگی و فکری ضرورت دارد. مردم ایران از هر استان و از هر شهر و روستا باید نقاط دیگر کشور پهناور خود را از نزدیک بشناسند و با زندگی اهالی آنها و آثار تاریخی و هنری و زیبای طبیعی آن نقاط آشنا شوند، تا از این راه مرزوبوم خود و میهن خود را چه از نظر مادی و چه از لحاظ فرهنگی بهتر درک و لمس کنند. سرزمین ایران سراسر یک موزه زنده و یک نمایشگاه بدیع مفاخر تاریخی و هنری و در عین حال هر گوشه آن شاهد گویای

نظام آموزشی و فرهنگی

آموزش و پرورش وسیع در سطح عالی، چه از نظر کمیت و چه از لحاظ کیفیت، رکن بنیادی «تمدن بزرگ» ایران است. هیچ پیشرفتی در هیچ رشته حیات ملی ممکن نیست مگر اینکه عامل انسانی - که اساس این پیشرفت است - به دانش و پیش لازم مجهز باشد، و هر قدر سطح این آگاهی بالاتر باشد نتیجه رضایت بخش تر خواهد بود. جامعه ایران عصر «تمدن بزرگ» باید پیش از هر چیز جامعه مردمی تحصیل کرده و مطلع و برخوردار از آگاهی لازم برای چنین دورانی باشد.

با برنامه‌های گسترده‌ای که در امر آموزش ملی در حال اجراست، و با توسعه منظم و بیوقفه‌ای که در این زمینه پیش‌بینی و طرح‌ریزی شده است، نسل افراد نسل جوان کشور که گردانندگان چرخهای «تمدن بزرگ» فردا خواهند بود در زیر پوشش آموزش و پرورش قرار خواهند گرفت، و در عین حال سطح کیفیت این آموزش نیز منظم‌اً بالاتر خواهد رفت.

با اجرای مقررات آموزش رایگان نسل آینده کشور نسلی صددرصد تحصیل کرده و آموزش‌دیده خواهد بود، و امید می‌رود که بیسوادی موجود نیز تا پایان دهه آینده ریشه‌کن شود. جوانانی که اکنون مشغول تحصیلند پس از پایان تحصیلات دانشگاهی یا تحصیلات حرفه‌ای و کارآموزیهای صنعتی خود عملاً با به‌آغاز دوران «تمدن بزرگ» خواهند گذاشت. در دهه آینده، جامعه ایران

دلوریها و جانبازیهای گذشتگان است. زیباییهای طبیعی ایران نیز با تنوع فوق‌العاده وضع اقلیمی نواحی مختلف این سرزمین، از بدیعترین نمونه‌هایی است که در جهان می‌توان یافت. بهره‌گیری از این بدایع طبیعی و هنری نباید مخصوص جهانگردان خارجی باشد، بلکه به‌خصوص باید این امکان در دسترس توریسم داخلی گذاشته شود. این توریسم، به‌مفهوم وسیعتر آن، باید استفاده مردم ایران را از اوقات فراغت و از تعطیلات هفتگی و سالانه خود شامل شود. چنین بهره‌گیری باید عمومیت داشته باشد، نه آنکه منحصر به‌عده‌ای باشد که با داشتن اتومبیل شخصی می‌توانند هر موقع مایل باشند به‌سفر تفریحی بروند. باید وسایل کافی و در سطح شایسته چه از نظر هتل‌ها و مهمانسراها و سایر مراکز مسافری و چه از لحاظ حمل‌ونقل در حدی که جوابگوی نیاز عمومی باشد فراهم شود، یا این هدف که بیشتر مردم به‌همه آن چیزهایی که از این بابت احتیاج دارند در خود کشور دسترسی داشته باشند. فراموش نباید کرد که همه رشته‌های فرهنگی و اجتماعی، با وجود تنوع فراوان خود، بهم پیوسته‌اند و لازم و ملزوم یکدیگرند. پرورش فکری و ذوقی که لازمه یک اجتماع پیشرفته است، در آن واحد همه رشته‌های مربوط به اجتماع را شامل می‌شود، و نمی‌توان در این زمینه یک یا چند رشته را به‌طور گسترده توسعه داد ولی توسعه رشته‌های دیگر را نادیده گرفت یا اهمیت کمتری برای آنها قایل شد.

برنامه‌ریزی وسیع و همه‌جانبه‌ای لازم است. در حال حاضر ما از نظر کمبود کادر استاد و معلم و کارشناس آموزش با مشکل بزرگی مواجه هستیم. تعداد دانشگاهها و آموزشگاهها و آموزشگاههای عالی و هنرستانها و سایر مراکز حرفه‌ای ما نیز کافی نیست، ولی ایجاد آنها مسلماً آسانتر از تهیه کادر ورزیده آموزشی است.

در امر ارتقاء کیفیت آموزش، ضرورت اساسی، به‌طوری که قبلاً نیز بدان اشاره شد مراقبت و سختگیری کامل در اصالت تحصیلات است. بدین معنی که هیچ دانش‌آموز یا دانشجویی بدون درس خواندن واقعی و بدون شایستگی ارتقاء به کلاس یا مرحله بالاتر امکان دریافت گواهی تحصیل نداشته باشد، زیرا در غیر اینصورت آینده مملکت از نظر پیشرفت صنعتی و تکنولوژیک با پیشرفت اجتماعی و فرهنگی به‌خطر می‌افتد، و چنین گناهی از طرف جامعه‌ای که به‌سوی «تمدن بزرگ» می‌رود قابل بخشش نیست. «تمدن بزرگ» ایران، تمدن دانش و پیشرفت و تخصص و آگاهی در عالیترین سطح جهانی آن است، و این حقیقتی نیست که بتوان با آن شوخی کرد یا آن را نادیده گرفت.

عامل فرهنگ به‌نوبه خود از اصول زیربنایی «تمدن بزرگ» ایران است، زیرا بدون پشتوانه استواری از ارزشهای فرهنگی هیچ تمدنی هر قدر هم از نظر مادی پیشرفته باشد، پایدار نمی‌ماند. البته منظور من از فرهنگ، مفهوم وسیع و جامع این کلمه است. در این مفهوم فرهنگ مرادف با همه ارزشهای معنوی، همه

جامعه‌ای خواهد بود که در آن هر کس باید در کار خود تخصص داشته باشد، و این الزام، هر فرد ایرانی را اعم از کشاورز و کارگر و پیشه‌ور و مدیر شامل می‌شود. همه این افراد می‌باید نه تنها از آموزش کلی بهره‌مند باشند، بلکه در رشته و کار مخصوص خود تخصص داشته باشند. هدف ما این است که برای تأمین این منظور صدها هزار هنرآموز در مدارس حرفه‌ای و فنی — که طبعاً باید تعداد آنها به‌اندازه کافی افزایش یابد — داشته باشیم، و رقم دانشجویان خود را در دانشگاهها و مدارس عالی به نیم میلیون نفر برسانیم. در عین حال باید کوشش حداکثر ممکن از دانشجویانی که در خارج از کشور تحصیل می‌کنند برای خدمت به مملکت باز گردند. ولی سیاست کلی ما در این مورد باید این باشد که وسیله تحصیل همه جوانان ما در خود کشور تا عالیترین سطوح فراهم گردد، تا بدین ترتیب هم مملکت مخارج کمتری متحمل شود، و هم خطراتی که از زندگی و تحصیل در محیط‌هایی غالباً آلوده و پرانحراف متوجه جوانان ماست از میان برود.

هدف کلی آموزش این خواهد بود که از یک طرف وسیله تحصیل تا کلیه سطوح به‌عنوان یک حق مشروع و مسلم هر جوان ایرانی بدون هیچ مانع و تبعیضی برای او فراهم باشد، و از طرف دیگر کیفیت آموزشی در کشور ما به‌بهترین سطح جهانی آن برسد و آخرین و کاملترین اطلاعات علمی و تخصصی در دسترس هر دانشجوی ایرانی قرار گیرد. برای تأمین این منظور



فضایل و خصایص عالی اخلاقی، همه عواطف و احساسات والای انسانی، همه زیباییهای هنری، و بالاتر از همه روح میهن پرستی و فداکاری و گذشت در راه مصالح اجتماعی است. در مورد خاص تمدن ایران، عامل فرهنگ اهمیتی استثنایی دارد، زیرا این عامل از آغاز جزء لاینفک تاریخ و تمدن ایرانی بوده و می توان گفت که روح و قلب این تاریخ و تمدن به شمار رفته است. این فرهنگ زنده و گسترده که به ارزشهای جاودانی آن در فصل گذشته این کتاب اشاره کردم، ضامن بقای تاریخی شخصیت و هویت ملی ما در فرازونشیب های چند هزار ساله، و پیوند استوار این سرزمین با مردم آن بوده است، و از برکت این پیوند است که ملت ایران به صورت ملتی شکست ناپذیر این نشیب و فرازها را پشت سر گذاشته است.

این ارزشهای فرهنگ ملی و سنتهای مربوط بدانها برای ما مقامی چنان والا دارد که آنها را با هیچ ثروت مادی و با تمام دستاوردهای تمدن غرب برابر نمی گذاریم. ما دانش و تکنولوژی غرب را جذب می کنیم و باز هم بیشتر و بیشتر جذب خواهیم کرد، ولی به هیچ پدیده ناسالم فکری که با اصالت فرهنگی ما سازگار نباشد پروانه ورود به اجتماع خود را نخواهیم داد. ما برای حفظ این سنتها و ارزشها که گرانبهارترین میراث نیاکان ما هستند می کوشیم و خواهیم کوشید، و سعی خواهیم کرد کودکانمان را نیز از نخستین سالهای دبستان با میراث فرهنگی خود آشنا کنیم و این آشنایی را در همه سالهای تحصیل و در



دوران زندگی اجتماعی آنان ادامه و توسعه دهیم. در دوران «تمدن بزرگ»، عامل فرهنگی عاملی سازنده و حیاتی است، زیرا این تمدن بر اساس انقلابی پی ریزی شده است که شالوده معنوی آن را نیک اندیشی و بشردوستی تشکیل می دهد. کوشش ما در تحقق اصول انقلاب، بر این پایه بوده است که از راه ترکیب متوازن توسعه اقتصادی با عدالت اجتماعی و با موازین اخلاقی و انسانی، مقام ارزشهای معنوی گذشته را در پی ریزی ترقیات آینده محفوظ داریم و ترکیب آنها را پاسخگوی شایسته ای برای نیازهای مادی و روحی اجتماع خود قرار دهیم. اصل احترام به شرافت انسانی بنیاد معنوی و اخلاقی همه تحولات ناشی از این انقلاب است، و طبعاً بنیاد «تمدن بزرگ» ما خواهد بود. این عامل فرهنگ، در عین حال نیروی بازدارنده ای در برابر خطر ظهور یک جامعه غول آسای مادی است که می تواند بر اثر صنعتی شدن روزافزون کشور به وجود آید، و می دانیم که این امری است که در جوامع صنعتی متعددی اتفاق افتاده است. در این جوامع تکنولوژی انسان را به فرمان خویش می گیرد و او را که آفریننده این تکنولوژی است به صورت یکی از اجزاء و عناصر خود درمی آورد. چنین وضعی البته رفاه و پیشرفت مادی غالباً فراوان به همراه دارد، ولی قادر به ارضاء نیازهای روحی و معنوی جامعه نیست و در نتیجه خلایی در این زمینه به وجود می آید که هیچ رفاه مادی نمی تواند آنرا پر کند. سرگشتگی مردم جوامع پیشرفته عصر ما، بخصوص نسل های جوان آنها، و پدیده های

نامطلوب این سرگشتگی که در آغاز این فصل بدانها اشاره کرده، حاصل منطقی همین خلاء معنوی است.

«تمدن بزرگ» ما مسلماً با این خطر اصولی روبرو نخواهد بود، زیرا ما از هم‌اکنون مراقبت کامل می‌کنیم که پایه این تمدن را بر توافقی مطلوب میان پیشرفت صنعتی و رشد معنوی استوار سازیم، و من ایمان دارم که بدین ترتیب در پرتو غنای فرهنگی و میراث ارزشهای اخلاقی و فرهنگ ریشه‌دار ملی خویش از سقوط در پرتگاهی که تمدنهای مادی و مادی‌گرا را تهدید می‌کند مصون خواهیم ماند.

برای اینکار، کوشش ما در برنامه‌ریزی فرهنگی باید معطوف بدان باشد که شخصیت معنوی ملت ایران و ارزشهای جاودانی فرهنگ ملی و لطافت روحی خاص ایرانی که از کشاکش قرون و اعصار سلامت جسته است، علیرغم خشونت زندگی عصر ما همچنان پای برجای بماند و حتی گسترش یابد. فرهنگ پیشرفته عصر انقلاب و دوران «تمدن بزرگ» باید همانقدر پاسخگوی نیازهای روحی هر ایرانی باشد که دانش و صنعت و تکنولوژی پیشرفته جوابگوی نیازهای مادی و جسمی اوست. ما از ارزشهای اخلاقی و معنوی این فرهنگ و از زیباییهای بیشمار آن در جلوه‌های گوناگون اندیشه و عرفان و ادب و هنر، پایگاهی استوار برای تمدنی که پی‌ریزی می‌کنیم خواهیم ساخت. سنتهای ارزنده ملی از قبیل علائق خانوادگی، عواطف انسانی، عشق به‌زیبایی در تمام جلوه‌های مادی و معنوی آن، نزدیکی با طبیعت،

لطافت احساس، جاذبه شعر و ادب، خوی بشردوستی، روح میهمان‌نوازی، و دیگر خصیصه‌های تمدن و فرهنگ کهن خود را پاسداری خواهیم کرد و از آنها برای ایجاد ارزشهای معنوی و اخلاقی تازه‌ای در دوران «تمدن بزرگ» - که دوران فرهنگ بزرگ نیز خواهد بود - الهام خواهیم گرفت.

میل دارم این مبحث را با حیاتی‌ترین مسئله مربوط به معنویت و فرهنگ، که اصولاً زندگی روحی هر جامعه بدان وابسته است، تکمیل کنم و این بحث را به‌عنوان حسن ختام با آن پایان دهم. این مسئله، ایمان مذهبی و لزوم تقویت هرچه بیشتر آن در همه قشرها و سطوح جامعه ایرانی است.

معتقدات مذهبی، روح و جوهر حیات معنوی هر اجتماعی است، زیرا بدون این پشتوانه استوار هیچ اجتماع هر قدر هم از نظر رفاه مادی پیشرفته باشد جز اجتماعی سرگشته و راه گم کرده نخواهد بود. ایمان واقعی بزرگترین ضامن سلامت روحی و استقامت اخلاقی و بالاترین نیروی پاسدار هر فرد انسانی در مواجهه با مسائل و مشکلات بزرگ و کوچک زندگی، و در عین حال تواناترین نگاهبان معنوی هر جامعه است. هیچ اجتماعی نمی‌تواند به‌بهانه هیچ اصل ایدئولوژیک خود را از این عامل الزامی قوام و دوام جوامع انسانی بی‌نیاز بشمارد، و هر تلاشی نیز که تاکنون در این راه صورت گرفته تلاشی بی‌نتیجه بوده است. ملت ما از این سعادت بزرگ بهره‌مند است که در لوای

پیام بدیهی اسلام

مترقی‌ترین و عالیترین اصول مذهبی، یعنی اصول آیین مقدس اسلام قرار دارد. این آیینی است که موازین و تعالیه عالیه آن کاملترین پیشرفتهای مادی و معنوی بشری را دربر می‌گیرد، و در هر مرحله از رشد اجتماعی می‌تواند عالیترین راهنمای فرد و جامعه باشد. افتخار انقلاب ما، و راز توفیق کامل آن نیز در همین است که سراسر اصول این انقلاب از روح و جوهر تعالیه عالیه اسلامی الهام گرفته است.

بدیهی است مفهوم واقعی اسلام یا سوء استفاده مفروضانه با عوام فریبانه و یا ارتجاعی از موازین آن سازگاری ندارد، و نسماء تشبیهاتی که در این زمینه انجام می‌گیرد او مناسفانه جامعه خود ما چه در طول تاریخ گذشته خود و چه در عصر ما بارها قربانی همین تشبیهات قرار گرفته است، درست در جهت مقابل روح و مفهوم حقیقی اسلام است. آنچه هدف اساسی ما در ساختمان جامعه امروز و فردای ایران است، تعمیق و تسجیل هر چه بیشتر همین روح و مفهوم واقعی اسلام در بین اجتماع است، تا بر اساس آن جامعه ایرانی عصر «تمدن بزرگ» یک جامعه واقعاً با ایمان، منزه، پاک و بحد اعنی برخوردار از معنویات باشد.

بدیهی است ما به همه عقاید بیروان مذاهب دیگری نیز که در کشور ما زندگی می‌کنند و جزء جدایی‌ناپذیر جامعه ایرانی بشمار می‌روند احترام می‌گذریم، زیرا هر ایعتی شایسته احترام است. آنچه شایسته احترام نیست جامعه‌ای است که ایمان را از خود طرد کرده باشد.



در فصول گذشته این کتاب، وضع کلی جهان امروز و خطوط اصلی نظامهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران عصر انقلاب و دورنمای ایران دوران «تمدن بزرگ» را تشریح کردم، زیرا همبندانکه در دیباچه کتاب تذکر دادم، آگاهی کامل بر این مطالب را برای هر فرد ایرانی ضروری میدانم تا بدین ترتیب راه پیشرفت ما به سوی «تمدن بزرگ» با ژرف بینی و با همکاری گسترده ملی پیموده شود.

من این راه پرافتخار و شکوه آفرین سرنوشت را در برابر ملت خویش گذاشتم، زیرا آن را تنها راه تأمین سرفرازی و نیکبختی این ملت میدانم، و چون بدین حقیقت ایمان راسخ دارم، به عنوان شاهنشاه این سرزمین و رهبر سرنوشت ملت ایران، و به عنوان پدر و مری و دوست خیرخواه یکایک افراد این ملت، ابلاغ آنرا وظیفه خویش در ایفای رسالتی می‌شمارم که از این بابت به عهده دارم.

برای من چه انگیزه‌ای در این راه بجز عشق به ایران و آرزوی شکوه و سرفرازی آن، و تأمین خوشبختی و رفاه هرچه بیشتر ملت ایران می‌تواند وجود داشته باشد؟ رهبری ملت در مسیر «تمدن بزرگ» برای من مقام یا اقتدار بیشتری ایجاد



نمی‌کند، زیرا مقام من مقامی قابل ارتقاء نیست؛ قدرت من نیز چه از نظر قانونی و چه از لحاظ پیوند روحی خاصی که با ملت دارم در بالاترین حدی است که می‌تواند در این کشور وجود داشته باشد. در عوض این امر برای من مستلزم کار طاقت‌فرسای شپانسه‌روزی و تلاشها و کشمکشهای سنگین بین‌المللی و رویارویی دایمی با تحریکات و توطئه‌ها و دشمنی‌هایی است که در غیر این صورت به احتمال قوی علتی برای وجود آنها نبود. اگر برای من فسق آسایش شخصی و استفاده بی‌دردسر از امتیازات مقامی که دارم مطرح بود، سرمشق پادشاهان صدوپنجاه ساله گذشته سرمشقی چالتر از آن راه و روشی بود که پدرم و من از آن پیروی کردیم.

بنابر این انگیزه من چیزی جز کوشش در راه تأمین حداکثر شکوه و سرفرازی کشورم و حداکثر نیکبختی و رفاه ملت، نیست و نمی‌تواند باشد. سی‌وهفت سال است که با همه توانایی خود در این راه کوشیده‌ام، و مسلماً تا روزی که مشیت خداوندی ادامه این رسالت را به من محول فرموده باشد در همین راه خواهم کوشیدم. بعد از آن نیز براساس شالوده‌ای که ریخته‌ام، این راه با اتکاء به عنایات الهی ادامه خواهد یافت و هیچ عاملی، مگر ناپودی کلی تمدن جهانی، ملت ایران را از پیمودن آن باز نخواهد داشت.

من هدف نهایی این راه را رسیدن کشور و ملت به دوران پرشکوه «تمدن بزرگ»، و سپس زیستن در آن دوران و کوشش



در سرشاری و غنای باز هم بیشتر آن تعیین کرده‌ام، زیرا نه خودم به چیزی کمتر از این هدف قانع هستم، و نه چیزی کمتر از آن را شایسته ملت ایران می‌دانم. ما در آزمایش تاریخ پیش از آن اصالت و ارزندگی از خود نشان داده‌ایم که بتوانیم در عصر حاضر این سنت پیشگامی را به‌آسانی کنار بگذاریم. مردم ما نیز بیگمان در زوایای روح و دل خویش آماده آن نیستند که انسانهای درجه دوم و سوم جهان فردا باشند.

ولی اگر باید این راه پرشکوه سرنوشت‌نا به‌بایان پیموده شود، لازم است که همه ما آن را با یکدیگر درنوردیم، زیرا یک فرمانده هر قدر هم مصمم و مبارز باشد، به‌تنهایی نمی‌تواند کاری بکند، و مسئولیت او فقط رهبری صحیح و قاطعانه نیرویی است که در پشت سر وی قرار دارد. برای پیشرفت در مسیر «تمدن بزرگ» فردا می‌باید من و ملت به‌اتفاق یکدیگر و با آن همبستگی و یکپارچگی که لازمه هر پیروزی است در این راه به‌پیش برویم. شرایط این پیروزی، همانهایی است که در صفحات این کتاب تشریح کردم. این شرایط فقط شرایط مادی نیست، بلکه شرایط معنوی و اخلاقی نیز هست. همچنانکه یک سپاه برای پیروزی در پیکار، گذشته از سازوبرگ لازم به‌روحیه نیرومند و ایمان استوار نیازمند است، موفقیت ملی ما نیز در عین قدرت و توانایی اقتصادی و صنعتی و برخورداری از پیشرفتهای وسیع مادی، مستلزم داشتن روحیه قوی و دانش و آگاهی کامل است. همه این شرایط، تا آنجا که به‌مرکز فرماندهی شاهنشاهی ایران و



دستگاه مجریه آن ارتباط دارد، چه از راه قدرت اقتصادی پویا و پیشرو کشور و چه از طریق انقلاب اجتماعی شاه و ملت تضمین شده است. ولی پاسخگویی به‌شرایطی که مربوط به‌فرد فرد مردم کشور می‌شود به‌عهده خود آنهاست، زیرا هیچ وقت سرفرازی و رفاه را به‌هیچ کشور و ملتی به‌صورت هدیه‌ای آسمانی یا زمینی ارمغان نداده‌اند، و هرگز به‌گفته سخنور بزرگ ما، نابرده رنج گنج میسر نشده است.

با این همه، واقعیت گواهی می‌دهد که پیشرفتهای کشور و جامعه ما تا حدود زیادی حتی مشمول این اصل کلی نیز نیست، زیرا در سالهای گذشته جامعه ایرانی به‌آسانی از مزایا و حقوقی برخوردار شده است که بسیاری از جوامع دیگر برای دستیابی به‌همانها تلاشها و مبارزاتی بس طولانی و دشوار کرده‌اند. قسمتی از مزایایی که در جامعه امروز ایران به‌کارگران تعلق گرفته است، حتی در کشورهای صنعتی بسیار پیشرفته و در کشورهای «کارگری» نیز نظیر ندارد. همینطور حقوق و امتیازات کشاورز امروز ایرانی به‌مراتب بیش از آن است که کشاورزان بسیاری از کشورهای در طول قرنها به‌دست آورده‌اند، و کشاورزان کشورهای متعددی نیز نه تنها در جوامع اشتراکی بلکه در بسیاری از دیگر جوامع جهان اصولاً از آنها محرومند. برقراری آموزش عمومی که در ایران تنها با اعلام یکی از اصول انقلاب تحقق‌یافته است، در کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا مستلزم صدویستجاه سال کوشش و تلاش بوده است. برای به‌دست آوردن حق رأی و سایر



حقوق اجتماعی، زنان کشورهای مترقی بیش از صد سال مبارزه کردند، در صورتی که این حق تنها به موجب یک اصل انقلاب بهمه زنان ایرانی تعلق گرفت. همین نکته را می‌توان در مورد اصول دیگر انقلاب، به خصوص اصل بیمه‌های اجتماعی همگانی، که با وجود سابقه تلاشهای طولانی و دشوار جوامع پیشرفته، کشور ما امروز از غالب آنها در این زمینه قراتر رفته است، تذکر داد.

بدین ترتیب اکنون جامعه ما از امکانات عالی مادی و معنوی در بهترین شرایط ممکن برخوردار شده است، و اگر خواسته باشیم مفهوم و وسعت واقعی این موفقیت را دریابیم، کافی است به وضع جامعه خویش تنها در پنجاه سال پیش و حتی در مقیاس محدودتر پانزده یا بیست سال پیش بیندیشیم. چنین بررسی به‌ما نشان خواهد داد که نیروی شگفت‌آور نظام شاهنشاهی ایران و حیثیت معنوی فرماندهی این شاهنشاهی و پیوستگی عمیق و خلل‌ناپذیر شاه و ملت در جامعه ما چگونه اعجازی را تحقق بخشیده که در هیچ کشور و جامعه دیگر امکان تحقق آن به صورتی چنین سالم و انسانی نبوده است.

اگر این نیروی شگرف ملی توانسته است ما را در شرایطی بسیار پایین‌تر و محدودتر از شرایط امروز ایران از آن نقطه آغاز به مرحله کنونی برساند، چگونه تردید می‌توان داشت که همین نیرو، با برخوردار از شرایط بسیار مساعد کنونی خواهد توانست ما را به دوران «تمدن بزرگ» نیز رهبری کند؟



پیروزی در این راه، تنها مستلزم بسیج همه‌جانبه امکانات و نیروها و ارزشها و منابع ملی است. این ضرورتی است که این کتاب را با تذکر آن آغاز کردم، و با تذکر دوباره آن پایان می‌دهم. ما باید این بسیج را به کاملترین صورت آن، چه در زمینه مادی و چه در زمینه معنوی تحقق بخشیم، و چنین تلاشی مستلزم واقع‌بینی و آگاهی کامل ملی و مبارزه با عوامل منفی و مخرب در عین تقویت هرچه بیشتر عوامل مثبت و سازنده است. بساید کوشش ما در تمام این موارد کوششی صحیح و حساب‌شده و بی‌تقص باشد، زیرا فرصتی برای اشتباه کردن و برای تصحیح اشتباه نداریم. شعار اصلی و تعیین‌کننده‌ای که من برای این پیروزی در برابر شما می‌گذاریم، کار، کار بیشتر و کار باز هم بیشتر است.

در این راه پرشکوه سرنوشت، من تا آخرین روز ایستای رسالت خود پیشاپیش شما خواهم بود، و بیگمان خداوند بزرگ همه ما را راهنمایی و پشتیبانی خواهد فرمود.